

تاریخ

سیون امریکائی در ایران

نویسنده: دکتر جان الدر

مترجم: سهیل آذری

از انتشارات نور جهان

۱۳۳۳

مرکز انتشارات نورجهان
شماره ۱۷۴ ، خیابان ستالین ،
تهران ، ایران

این کتاب نخست مندرجاً در مجله
نورجهان و سپس بصورت کتاب
انتشار یافت

چاپخانه موسوی

نهیضت میسیونری در ایالات متحد آمریکا

چگونه بوجود آمد؟

چون اغلب مردم در ایران از اوضاع دینی ایالات متحد آمریکا و مناسبات کلیسا-ها و جوامع دینی آن کشور با دولت بحد کفایت آگاه نیستند، لازم میدانم بدو آشنایی در این خصوص بنویسم تا خوانندگان تصور نکنند خدمانی که بدست میسیونرهای مسیحی در ایران و سایر کشورهای دنیا انجام گرفته از ناحیه دولت آنها بوده است. زیرا باید دانست که در آمریکا داشتن حق رأی و اشتغال به خدمات دولتی تابع هیچگونه شرایط دینی نیست. تمام مذاهب در برابر قانون مساوی شناخته میشوند و دولت در امور داخلی و تشکیلات و فعالیت های جوامع مذهبی تارقی که مخالف قوانین مقرر است کشور نباشد حق برانداختن ندارد.

میسیون مسیحی مأمور ایران، مانند کلیه میسیون های نظیر خود که تقریباً در تمام کشورها مشغول خدمت هستند مطلقاً از طرف کلیسای آمریکا بوجود آمده و توسط خود آنها اداره میشود. اعضای کلیسای مسیح از نخستین روزهای حیات کلیسا، پیروی از فرمان مسیح که دستور داده است رفته اجیل را در سراسر جهان انتشار دهند، بشرینی برای ترویج و تعلیم مسیحیت باقی نقاط جهان فرستاده اند. در کتاب عهد جدید مندرج است که کلیسای اولیه بشرینی به آسیای صغیر و یونان میفرستاد. همین فعالیت تا عصر ما بوسیله پیروان مسیح، با قوت متفاوتی ادامه یافته است.

در نخستین روزهای تاریخ ایالات متحد آمریکا، نظر کلیساهای آن کشور بحدی با امور و مسائل داخلی آمریکا معطوف بود که توجهی به کشورهای دیگر نداشتند. این کلیساهای از هر طرف بوسیله بومیان آمریکا محصور بودند و دعوت این بومیان از بدو کشف قاره آمریکا یکی از هدفهای کلیساهای بود که تازه در دنیای جدید تشکیل شده بود. علاوه بر این اولین مهاجرینی که به آمریکا کوچ کردند کشاورزان فقیر و تنگدستی بودند که با پاک کردن جنگلهای و کشت و زرع در اراضی بایر زندگی خود را تأمین می کردند و تا مدتی ثروت اضافی نداشتند که وقف اینگونه مقاصد میزنند.

از سوی دیگر در موقعی که کشور ایالات متحد آمریکا بوجود آمد، فقط ۶ درصد اهالی آن در کاتولیک عضویت داشتند. همین امر یعنی قلت عده مسیحیان ایجاب می کرد که کلیساهای آن مملکت بیشتر هم خود را مصروف دعوت مردم آمریکا بمسیحیت کنند. باین جهت نباید تعجب کرد که تا مدتی مدید از طرف کلیساهای آمریکا اقدامی جدی برای فرستادن میسیونر بدنیای خارج بعمل نیامد.

ولی در ابتدای قرن نوزده کلیساهای آمریکا جداً با احتیاج کشورهای غیر مسیحی و مسئولیت خود نسبت بآنها پی برده در صدد برآمدند میسیونر هائی بآن ممالک کسب دارند. در این میان خدمات و یلیرام کاری (۱) نخستین میسیونر مسیحی انگلیسی در هندوستان، که از خلال نامدهائی که او بانگلستان می فرستاد مشهور بود، تأثیر عمیقی در افکار جوانان آمریکا بخشیده عدهئی از آنان را ترغیب نمود که برای خدمت میسیونری بدنیای خارج مسافرت کنند. بهبود وضع اقتصادی کشور و بخصوص بیداری وسیع مذهبی معروف بسه تحول عظیم که در اوایل قرن نوزدهم شروع شد، علائق مذهبی مردم را استحکام بخشیده سبب شد از میان مردمان کثیری که جدیداً بعضویت کلیسا در آمده بودند عده زیادی برای اشتغال بخدمات میسیونری در خارج آمریکا نام نویسی کنند.

در این هنگام دستهئی از محصلین آموزشگاه علوم دینی آندور (۲) برهبری جوانی آندی نیرام جادسون (۳) نام که جوانی خارق العاده بود، با احساس مأموریتی که از جانب خدا بآنها محول شده بود، آمادگی خود را برای انجام خدمات میسیونری در دنیای خارج آمریکا بکلیساهای خود اطلاع دادند. در نتیجه تقاضای این عده، هیئتی برای این منظور تشکیل شد که «هیئت کمیسیونرهای آمریکائی برای میسیون های خارجی» نامیده شد. همین هیئت بود که آدونیرام جادسون را بپیرمه و ج. ل. هرینگ (۴) را در سال ۱۸۳۲ برای تحقیق امکان شروع خدمات میسیونری بایران فرستاد. هرینگ بپس از سفر میسیونر آلمانی مسافرتی بشهرهای تهران و اصفهان وشیراز نموده در مراجعت گزارشی که بوی ناامیدی از آن می آمد همراه خود بآمریکا برد. درهوقمی که این سه نفر وارد اصفهان شدند، در آن شهر انتشاراتی بوجود آمد ودوات برای اینکه از نوطهئی که برای کشتن آنها چیده شده بود جلو گیری کند ۳۰ نفر را مأمور حفاظت آنها ساخت.

هرینگ در گزارش خود چنین نوشته است: «روزنه امیدئی که در تهران برای

شروع فعالیت میسیونری وجود است، بسیار باریک میباشد. ولی وضع اصفهان ار این حیث بنیمه های شب مظلم شباهت دارد. « با وجود این چنانکه در فصل های آینده خواهیم دید خداوند در بجه ثی برای شروع خدمات میسیونری در میان ستوری های ایران باز کرد و از همینجا خدمات میسیونر های مسیحی در کشور ایران آغاز گشت. هنگامیکه اولین میسیونر های مسیحی وارد ایران شدند، دولت آمریکا با ایران مناسبات سیاسی نداشت و قریب پنجاه سال طول کشید تا از طرف دولت آمریکا وزیر مختاری بایران فرستاده شد.

برنامه کار میسیونر های مسیحی که بامدائبنای هزاران نفر از مسیحیان آمریکا اداره می شود از همان ابتداء منحصر بخدمات مذهبی بوده است. تاکنون از جانب دولت آمریکا دیناری برای اجرای برنامه های میسیونر های مسیحی پرداخته نشده و دولت کوچکترین دخالتی در فعالیت آنها نداشته است.

تاریخ میسیون اعزامی به ایران

خدمات میسیونرها در میان نستوری‌های ایران چگونه شروع شد ؟

در سال ۱۸۳۲ آقایان سمیف و شوایت (۱) از طرف هیئت کمیسیونر های آمریکائی برای میسیون های خارجی، مأمور شدند بخاور نزدیک آمده پس از بررسیهای کافی گزارشی از وضع این ناحیه برای شروع فعالیت های میسیونری تهیه نمایند. این دونفر پس از مسافرت درسوریه و آسیای صغیر وارمنستان و ایران به ارومیه رسیده در ضمن بازدید قراء و قصبات آسوری ها باسقفان آنها ملاقات نمودند درهمه جا مردم با گرمی و آشنایی باز از این هیئت استقبال نموده وعده دادند از هر کاری که بدست آنها شروع شود باعلافه تمام پشتیبانی خواهند کرد. آقای سمیف درجائیکه راجع باسوریها صحبت می کند می گوید : « مزرعه ئی که در اینجا موجود است بنظر من آماده حیات می باشد. اینجانب در تمام مسافرت خود مردهی ندیده ام که باندازه آسوریهای ایران حاضر بقبول انجیل مسیح باشند.»

در همان موقع به هیئت کمیسیونر های آمریکائی گزارش رسید که شروع کار فعلا در بین مسلمین خاور نزدیک غیر ممکن است، و در نتیجه وصول این گزارش تصمیم گرفته شد که میسیونری برای ترویج مسیحیت بمیان آسوری های ایران فرستاده شود. این میسیون بنام « میسیون اعزامی نزد نستوریها » نامیده شد.

در نجات نوجوات خدا آقای جوی سه تین پسر کینز (۲) بایران فرستاده شد و دکتر آساهل گران (۳) نیز در معیت او برای خدمات طبی به ارومیه آمد. در سال ۱۸۳۳ آقای پریکینز بافاقه سر خود عازم تبریز شد و پس از یکسال مسافرت سخت و خسته کننده در ماه اوت ۱۸۳۴ وارد این شهر گردید. این دونفر مدت یکسال برای فرا گرفتن زبان آسوری در تبریز ماندند و سپس در پائیز ۱۸۳۵ همراه دکتر و خانم گران

که تازه از آمریکا رسیده بودند به ارومیه مسافرت نموده، در روز ۲۰ ماه فرامبر همان سال وارد آن شهر گردیدند. آسوریها استقبال شایانی از آنها بعمل آوردند، چنانکه در موقع ورود آنها عده‌ای اشک شادی می‌ریختند. در نتیجه علاقه صمیمانه‌ی که از طرف نستوریها ابراز می‌شد، این میسیون توانست در محیط بسیار دوستانه‌ی کار خود را شروع نماید.

از طرف هیئت کمیسیونرهای آمریکائی وظیفه عمده این میسیون آماده ساختن کلیسای نستوری برای رهبری نهضت اصلاحات روحانی در آسیا تعیین شده بود. پس بجاست که قبل از آنکه بشرح تاریخ میسیون مزبور بپردازیم، وضع زندگی و کلیسای این قبیله را اجمالا در نظر بگیریم.

بعقیده آسوریها، کلیسای آنها در قرن اول میلادی توسط دو نفر از حواریون مسیح، یعنی طوما و برنولما تأسیس شده است. علاوه بر این از میان یک هیئت هفتاد

نفری دیگر که از طرف مسیح مأمور ترویج مسیحیت شده بودند، دو نفر بنام اوی مقدس و ماری مقدس نیز نزد آسوریها آمده بنائیس کلیسای نستوری کمک نمودند. احادیث آسوریها حاکی است که ماری مقدس مزبور که در محلی موسوم به تیسفون واقع در کنار دجله میزیست، نخستین پاتریارخ کلیسای آسوری بوده و پس از درگذشت او که در سال ۸۲ میلادی واقع شد، شخصی بنام آبریز بجانشینی وی برگزیده شد. صرف نظر از اسامی مؤسین این کلیسا - گرچه ممکن است این حدیث مقرون به حقیقت باشد - این نکته مسلم است که در قرن اول میلادی، آئین مسیح به آسوریها رسیده و عده‌ئی از آنها بدان گرویده بودند. در کتاب اعمال رسولان میخوانیم در بین کسانی که در روز پنتیکاست سخنان بطروس را شنیدند، عده‌ئی نیز از پارتیان و

جوستین پراکنز، نخستین میسیونر مسیحی آمریکائی در ایران



علامی‌ها و مآداها بودند . بدون شك عدۀى از این مردمان همان وقت تعلیمات مسیح را همراه خود بایران آوردند .

در نتیجه اختلاف عقیده و سیاست ، کلیسای آسوری پس از شورای کالسدون ، در ۴۵۱ میلادی ، از کلیسای رومی جدا شده از آن پس به نام مؤسس بزرگ آن نستوریوس ، کلیسای نستوری نامیده شد . در قرون نالی کلیسای نستوری مؤسسه نیرومند و مملو از روحانیت شد . دوران شمعع این کلیسا از قرن چهارم تا سیزدهم میلادی ادامه داشته است . در این هنگام کلیسای نستوری عامل مهم اشاعه علم و دانش بوده و یکوفت دارای متجاوز از ۲۵ کالج بزرگ بود که بدست دانشمندترین افراد آن عصر اداره میشد . عدۀ محصلین بعضی از این مدارس بر ۲۰۰۰ نفر بالغ میشد . بعضی از فارغ التحصیلان این کالج ها مشهور ترین پزشکان و نویسندگان آن زمان محسوب میشدند . مدارس مزبور هر سال لشکری از دانشمندان و واعظین و میسیونر ها تحویل جامعه می داد . کلیسای نستوری چنان علاقمند بترویج مسیحیت بود که معلمین و میسیونر هائی نه فقط بایران بلکه باسیای مرکزی و تاجین و سواحل غربی هندوستان می فرستاد . یکی از مورخین بحق این کلیسا را « کلیسای آتشین » نامیده است . بطوریکه می گویند فقط در آسیای وسطی توسط میسیونر های نستوری دوست هزار نفر بمسیحیت گرویده بودند ، والواحی که چندی قبل در چین کشف شده از موفقیت آنها در آن سرزمین دوردست حکایت میکنند .

معملاً بزرگترین علت انحطاط وضع کلیسای نستوری حملات و لشکر کشی های مغول بوده است که در نتیجه آن میلیونها تن از مسیحیان هلاک و شهید شدند و تخمین میزنند که در نتیجه هجوم مغولها بیش از نه ملیون مسیحی در ایران و بین النهرین بقتل رسیده اند . نستوریهها قبل از آن در دره ساسانیان با تحمل جفا های شدید ، شهادت خود را بظهور رسانده بودند و این موضوع را دکتر هیلمر (۱) در کتاب خود موسوم به « تاریخ کلیسا در امپراطوری روم و ایران » بتفصیل بیان نموده است .

لیکن بر اثر اینگونه جفا های مکرر صدماتی بکلیسای نستوری وارد شد که کلیسای مزبور دیگر نتوانست قوت و رونق پیشین خود را بدست آورد . کلیسای نستوری در موقع ورود آقای پرکینز و همراهان او وضعی داشت که باروزگار با عظمت و پرشکوه آن قابل قیاس نبود .

نور فرهنگ و معرفت که در میان آسوریهها تابیدن گرفته بود ، در زمان ورود میسیونر های مسیحی بایران بکلی خاموش گردیده بود . از عدۀ آسوری های مقیم ایران ، ترکیه و عراق عرب احصائیه صحیحی در دست نیست ، ولی بعضی عدۀ آنان را

در آن وقت ۱۲۵ هزار نفر تخمین زده اند . در بین طایفه باین بزرگی ، فقط چهل نفر مرد و یک نفر زن که او هم خواهر پاتریارخ آسوریها بود ، سواد خواندن داشتند . کتبی که بزبان آسوری موجود بود بسیار کمیاب و عموماً بزبان قدیم آسوری نوشته شده بود و غالب مردم از درک معانی آن عاجز بودند .

اگر اولین میسیونر هائی که وارد ارومیه شدند از زنی سؤال میکردند آیا میتوانید کتاب بخوانید ، مسلماً جواب میداد : نه خیر ، من که زن هستم چگونه انتظار دارید بخوانم ؟ پس وقتی وضع زندگی آسوری های آنروز را که توأم با جهل و موهوم پرستی بود در نظر جسم می سازیم ، نباید این امر موجب تعجب ما شود ، زیرا طایفه ای که تقریباً تمام افراد آن در چنگال جهل و نادانی گرفتار بودند ، ممکن نبود بهتر از این زندگی کرده و با حقایق مسیحیت آشنا باشند .

زندگی آسوری ها از نظر اقتصادی نیز بسیار سخت و غیر قابل تحمل بود . یکی از نویسندگان آسوری درباره وضع اقتصادی آنها چنین نوشته است :

و خانه های آسوری ها يك طبقه و سقف آنها مسطح و از گل ساخته شده بود . قوانین آنروز ایران به مسیحیان اجازه نمیداد خانه های خود را بلند تر از يك طبقه بسازند . این خانه ها عموماً تاریک و فاقد تزیینات و اثاثیه ضروری بود . حتی کسانی که در آمدشان بیشتر از دیگران بود ، نمی توانستند بهتر از این زندگی کنند . خانواده ها بزرگ و معمولا از ده تا چهل نفر تشکیل میشد . در بین آسوریها ، مرسوم بود که وقتی فرزندان خانواده بی ازدواج می کردند ، نامدنی بازن و فرزند خود در خانه پدر زندگی می کردند . پدر و مادر رئیس و حاکم خانه محسوب می شدند ، ولی چون نمی توانستند چنانکه باید رفتار پسران و دختران و نوه های خود را تحت نظارت خود بگیرند ، غالباً خانواده آنها گرفتار کشمکش و اختلاف بود . مسیحیان در آنروز مجبور بودند که لباسهای طبقات فقیر را بپوشند . باینجهت مسیحیان حق نداشتند از لباسی که مخصوص توانگران و ملاکین بود بپوشند . برای اینکه مسیحیان از مسلمان ها مشخص باشند ، آنها را مجبور کرده بودند بدور لباسهای خود نوار سرخ فام بدوزند . برای یک نفر مسلمان گناه محسوب میشد که بهمان طرزى که بهمکیشان خود سلام می کند ، به یک نفر مسیحی نیز سلام بگوید . باینجهت لازم بود که لباس مسیحیان را از دیگران مشخص نمایند . فقط اسقفان و چند نفر اشخاص مهم و سرشناس حق داشتند براسب سوار شوند ، و سایر مسیحیان مجبور بودند پیاده یا سوار بر الاغ مسافرت نمایند .

اگر يك شخص مسیحی که سوار بر اسب است در راه به مسلمانى برخورد می کرد ، مجبور بود از اسب پیاده شده در مقابل او خم شود ، و تا وقتی که او عبور نکرده است بر اسب خود سوار نشود . وضع بهداشت آنها بمراتب از این هم بدتر و رفت

انگیز تر بود. خانه های آنها در معرض هجوم حشرات موزی بود. آسوریه‌ها از واکناسیون بکلی بیخبر بودند و این عمل را میسیونر های مسیحی در میان آنها معمول ساختند. باین جهت غائب نوزادان در همان سالهای اول زندگی تلف میشدند. استعمال شراب بعد افراط در میان آسوریها رواج داشت. شنیده ام یکی از مردان آنها سالی صدخمیره شراب فقط برای مصرف شخصی خود درست می کرد. حتی بجای آب شراب مینوشیدند. مخصوصاً در زمستان که تمام فعالیت آنها متوقف می شد، مردم روزها را در خانه های خود بانوشیدن مشروب می گذرانیدند. هر وقت که مهمانی از شهر در دست میرسید، صاحب خانه چهل- پنجاه نفر از دوستان خود را دعوت کرده با آنها بعیش و نوش مشغول میشد. فردای آنروز یکی از مهمانان همان عده را بخانه خود دعوت می کرد، و باین ترتیب تمام هفته را بانوشیدن مشروبات می گذرانیدند. عده زیادی زندگی خود را فدای زیاده روی در استعمال مشروب میکردند. بعضی در سرمای زمستان در کنار جاده افتاده یخ می بستند، بعضی از پشت بام خانه پرت شده می مردند و برخی نیز مستقیماً از مسمومیت الکل هلاک می شدند. یکی از مشکله ترین مبارزات میسیونر های مسیحی آموختن پرهیزکاری به آسوریها بود. بدیهی است که دینداری در میان يك چنین طایفه جاهل و بی سواد ممکن نبود از تطبیق و سنجش ایمانشان با عقل و منطق ریشه گرفته باشد. باینجهت از دین و خدا شناسی فقط يك مشت رسوم و آداب داشتند که در میانشان رایج بود. روزهای مخصوص مقدسین داشتند که در آنها عده زیادی که گاهی به ۴۰۰۰ نفر می رسیدند، با احترام یکی از مقدسین قدیم، در حیاط خاندنی جمع شده روزهای متوالی بعیش و نوش و رقص مشغول می شدند. گاهی در حین انجام این تشریفات دعوا و مرافعه بروز می کرد و عدهئی بقتل می رسیدند. بیش از نصف روزهای سال به روزه گرفتن یا پرهیز از خوراك های معین اختصاص داشت. در آنروزها آسوریها از خوردن گوشت و شیر و کره وینبر و تخم مرغ پرهیز می کردند، ولی حق داشتند سایر خوراك ها را خورده و آزادانه مشروب بنوشند.

مسیحیان از داشتن حق تجارت محروم بودند و فقط می توانستند با اشتغال به پست ترین انواع کارهای دستی زندگی خودشان را تأمین کنند. لباسهای فاخر آنها موقعی از دستبرد مردم محفوظ می ماند که در زیر لباسهای کهنه رفته پوشیده شده باشد.

تاسیس چاپخانه و آموزشگاه توسط میسیونرها

در ارومیه

آقای پرکینز چون درزندگانی و رفتار خود از آداب و رسوم آسوری‌ها تقلید میکرد، موفق شد پس از اندک زمانی محبت و اطمینان آنها را بسوی خود جلب نماید. وی بطرز آسوری‌ها لباس پوشیده کلاه پوستی بلندی که ۶۰ سانتیمتر ارتفاع داشت بپوشید و آسوری‌ها را دایماً در گفتگوهای خود « ملت من » مینامید. کلیسا-های آسوری از نخستین روزهای ورود میسیونرهای مسیحی آمریکائی به ایران، در-های خود را بر روی آنها گشودند. و میسیونرهای مزبور نیز از این فرصت استفاده نموده هفته‌ای دو یا سه بار در کلیساها مجالس وعظ و سخنرانی تشکیل میدادند. مردم بشنیدن سخنرانیهای آنان علاقه مفرطی ابراز داشته معمولاً دوپست یا سیصد نفر دره مجالس آنها حضور مییافتند. علاوه بر سخنرانی هائی که میسیونرها در مواقع عادی در کلیسا-ها ایراد میکردند، در اعیاد مخصوص مقدسین قدیم نیز از آنها دعوت میشد برای مردم سخنرانی کنند. و همچنین پیوسته بخانه های مردم رفته برای آنها مجالس خانوادگی ترتیب میدادند. میسیونرها در کلبه های تارباک و محقری که با خانه های سابق آنها در آمریکا تفاوتی فاحش داشت، روی خـاک یا حصیر نشسته با انگشتان خود از خوراک فقیرانه ئی که میزبانان تهیه کرده بود، میخوردند. در ایام تابستان که مردم در مزارع و باغهای انگور مشغول بودند، میسیونرها با کسب اجازه، در این اماکن حاضر شده کارگران و زارعین را در زیر سایه درختی جمع کرده، برای آنها مجالس کوتاه دینی تشکیل میدادند. باین ترتیب ملاحظه میکنید که از بدو ورود میسیونر های مسیحی به ارومیه، درهای خدمت برایشان گشود بود. یکی از بزرگترین موانعی که سد راه فعالیت میسیونرها محسوب میشد، مسئله بیسوادی مردم و فقدان کتب و مطبوعات در زبان جدید آسوری بود. بطوری که در فوق گفته شد کلیه کتبی که در آنروز در دست آسوری ها قرار داشت، بزبان قدیم آنها نوشته شده بود، و مردم عادی از درک معانی آن عاجز بودند. باین جهت یکی از نخستین کارهائی که پرکینز بانجام آن همت گماشت، اختراع خط جدید برای زبان آسوری و ترجمه کتب انگلیسی باین زبان بود.

آقای پرکینز برای اینکه از شدت بحران فقدان مطبوعات در زبان آسوری کاسته باشد، آیه‌هایی از کتاب مقدس بزبان آسوری ترجمه نموده، آنها را بروی کارت مینوشت و در میان مردم انتشار میداد. ولی اینکار نمیتوانست احتیاج آسوری‌ها را از جهت مطبوعات کاملاً مرتفع سازد و هر روز لزوم داشتن يك چاپخانه محسوستر میگشت. لذا آقای پرکینز با هیئت مرکزی میسیون در آمریکا وارد مذاکره شده برای تأسیس چاپخانه‌ئی در ارومیه از آنها استمداد کرد.

میسیونر نامبرده در نخستین سالهای اقامت خود در ارومیه، روزی ۸ ساعت اوقات خود را صرف ترجمه کتب و مطالبی بزبان آسوری میساخت، و در مدت ۳۶ سالی که در این شهر اقامت داشت قسمت اعظم اوقات او مصروف خدمات ادبی و مطبوعاتی شد.

چاپخانه سبک و قابل حملی که سفارش آن داده شده بود، بالاخره پس از طی مسافتی بعید و تصادف با مشکلات فراوان، در ۱۸۴۰ به ارومیه وارد شد و یکنفر متخصص چاپ بنام بریت (۱) که از طرف میسیون استخدام شده بود، آن چاپخانه را بکار انداخت. پرکینز در این باره نوشته است: « ما فقط برای ارضای حس کنجکاری آسوری‌ها که تا آنوقت نمونه‌های چاپی ندیده بودند، چاپخانه را بکار انداخته، قطعاتی از دعای ربانی را بزبان قدیم آن‌ها چاپ کردیم.»

نخستین کتابی که در این چاپخانه بطبع رسید، تحت عنوان «در پیرامون لزوم قلب جدید» انتشار یافت، و این عنوان، خلاصه همان عقیده‌ئی است که سالیان متمادی، شعار فعالیت‌های مختلف میسیونرهای مسیحی بوده است. موقعی که کاهنان آسوری که کتاب نامبرده را ترجمه کرده بودند، چشمشان بر اولین نسخه چاپ شده آن در زبان خودشان افتاد، چنان در بهت و حیرت فرو رفتند که لحظه‌ئی نمیتوانستند آنرا بخوانند، و چون بخود آمدند گفتند: « اکنون باید خدا را ستایش کرد که اجازه داده است چشمان ما شاهد آغاز چاپ کتب بزبان ما باشد.»

آقای بریت در حلقه اول برای چاپ کتابهای آسوری از حروفی استفاده میکرد که از انگلستان آورده بود، ولی بعداً بآدمت خود دو نوع حروف ساخته در مطبعه خویش مورد استفاده قرارداد. نامبرده تا سال ۱۸۶۱ که بمرض و بازرگانش، خدمات گرانبهایی در این چاپخانه انجام داد.

مدت‌ها نبل از تأسیس چاپخانه و انتشار کتب بزبان آسوری، آقای پرکینز به آموزش و تعلیم ملت آسوری شروع کرده بود. وی دو ماه پس از ورود به ارومیه در

یکی از اطاق های خانه خود آموزشگاهی تأسیس نموده و غالب لوازم و اثاثیه آنرا با دست خود ساخته بود .

هنگامی که این آموزشگاه کوچک از هر حیث آماده شد، مراسم تقدیس آن در حضور عده‌ئی بطرز بسیار موقرانه انجام گرفت. فردائی آن روز این آموزشگاه در معرض نماشای عموم گذارده شد و عده کثیری از مسلمانان و نستوریان بدیدن آن آمدند . در روز ۱۸ ژانویه ۱۸۳۶ مدرسه مزبور که نخستین آموزشگاه جدید در ایران است ، باهفت دانش آموز گشایش یافت .

مشکل است مواععی را که در برابر دکتر پر کینز و شاگردان او قرار داشت، در نظر مجسم کنیم . مدرسه بکلی فاقد مداد و کاغذ و کتاب و تخته سیاه بود . تا قبل از تأسیس چاپخانه فقط از کارت های فوق الذکر استفاده میشد، و برای آموختن حساب ، در جمعه‌ئی ماسه ریخته روی آن با انگشت مینوشتند . روز دوم هیفده نفر پسر در آموزشگاه نام نویسی کردند، و بسیاری از دهکده‌های اطراف برای تحصیل در این آموزشگاه آمدند که در بین آنها ۳ نفر خادم کلیسا و یک نفر کاهن نستوری بودند .

برنامه روزانه آموزشگاه در سال اول بقرار ذیل بود :

قرائت	۲ ساعت
نوشتن در روی ماسه و آموختن حساب بوسیله شونکه	۲ ساعت
قرائت کتاب مقدس بزبان قدیم آسوری	۲ ساعت
انگلیسی برای سال‌مندان در ساعتی که دیگران مشغول	
آموختن حساب بودند	۲ ساعت

آموزشگاه مزبور پس از سه ماه تعطیل شد، و سی نفر شاگردان آن برای گذراندن ایام تعطیل بخانه های خود برگشتند . نکته جالب توجه اینجا است که از شاگردان این آموزشگاه نه فقط شهریه گرفته نمیشد، بلکه مخارج تحصیل و زندگانی آنها را نیز آموزشگاه میپرداخت . آموزشگاه در سالهای اول سعی نمیکرد بر عده شاگردان خود بیفزاید، ولی در سال ۱۸۳۹ - ۴۰ پنجاه و پنج نفر در آن نام نویسی کردند، و تا چند سال بعد عده آنها بندرت از این حد تجاوز نمود . در سال ۱۸۴۶ این آموزشگاه به محلی موسوم به «سیر» که چند میل از شهر فاصله داشت انتقال یافت و بمدرسه شبانه روزی مبدل شد که شاگردان آن مانند اعضای يك خانواده باهم زیسته هریکی با خانواده میسیونرها تماس دایم و صمیمانه داشت.

شاگردان غالباً برای خواندن سرود در خانه پر کینز جمع میشدند و **جو دیت** (۱) دختر کوچک پر کینز برای آنها ارك می‌نواخت. با در نظر گرفتن این رابطه نزدیک

که بین آنها و میسیونرهای برقرار بود، نباید تعجب کرد که از میان ۹۹ شاگردی که نا سال ۱۸۶۵ از این آموزشگاه فارغ التحصیل شدند، ۹۲ نفر تصمیم به پیروی مسیح گرفته عضویت کلیسا در آمدند.

بسرور زمان جوانان ساکن روستاها و نواحی کوهستانی نیز برای تحصیل باین آموزشگاه آمدند، و طولی نکشید که یک سوم شاگردان این آموزشگاه را جوانان کوهستانی تشکیل دادند. اکثر این شاگردان پس از پایان تحصیل، خدمات مسیحی-را شغل رسمی و دایمی خود قرار دادند. از ۱۲۲ شاگردی که در مدت ۳۴ سال اول از مدرسه بیرون آمدند، هشتاد نفر تمام اوقات خود را وقف خدمت بمسیح ساختند. «سیر» محل مدرسه، با هوای لطیف، بهار فرح بخش و محیط روح افزای خود که جلوه گاه قدرت خداوندی بود، در نظر شاگردان مکان مقدسی بشمار میرفت که برای همیشه در لوح خاطر آنها نقش می بست.

عقیده میسیونرهای مسیحی از ابتدا مبتنی بر این بوده است که برای تهیه موجبات پیشرفت و تعالی یک ملت، بدو باید زنان و مادران آنها را از برکات آموزش و پرورش مسیحی برخوردار ساخت. ولی میسیونرها چگونه ممکن بود به احساساتی که علیه آموزش زنان در بین مردم شیوع داشت، غالب آیند؟ غالب مردم عقیده داشتند چون زنان نمی توانند بمقام کهنات و روحانیت برسند، هر اقدامی که برای تربیت آنها کرده شود، رنجی است که بی ثمر خواهد ماند. وجود خانم کرانت، همسر یکی از اطباء میسیونر، وسیله کاملی بود که از طرف خدا برای عظیم گذاردن اینگونه تعصب انتخاب و بکار برده شد. این زن قبل از آنکه ازدواج کند، لیاقت و شایستگی بی نظیر خود را در تدریس ادبیات و حساب بشبوت رسانیده بود. پس از ورود به ایران نیز زبان ترکی را مانند زبان مادری خود آموخته، خواندن آسوری قدیم و محاوره بزبان جدید آسوری را بخوبی بیاموخت. وی زبان انگلیسی را به «مار یوحنا» (۱) و عده دیگری از استغنان نستوری تعلیم داده و با مراجعه بنسخه یونانی کتاب عهد جدید و توضیح معنی آیهائی که برای آنها مبهم و نامعلوم بود، آنها را باعجاب و تحسین وامی داشت. موقعی که زن دانشمند و با استعدادی چون خانم کرانت که در وجود خود ارزش تربیت برای زنان را بشبوت رسانیده بود، لزوم تربیت دختران را پیدران غافل آنها گوشزد میکرد، سخنان او در آنها مؤثر واقع شده تعصب بیجای آنان را از بین برد.

خانم نامبرده موفق شد در ۱۲ مارس ۱۸۳۸ آموزشگاه خود را که فقط دارای چهار نفر شاگرد دختر نستوری بود، تاسیس نماید!

او این مدرسه را با امیدواری و کاردانی زیادی ایجاد نموده بود، ولی متأسفانه عارضه بیماری مانع پیشرفت کار از شد.

خانم گرانٹ حتی در روزهایی که در بستر بیماری خوابیده بود، تا سال ۱۸۳۹ که از این جهان درگذشت، سعی میکرد شاگردان خود را تعلیم دهد. تأثیر عمیق خدمات او در جملات ذیل که از هارالیاس (۱) نقل شده، منعکس گردیده است: «در ازای خدمات فراوان بی شائبه‌ئی که او برای ما کرده، مامی خواهیم مقبره او را بدست خود حفر کنیم».

پس از مرگ خانم گرانٹ، میسیونرهایی که در ارومیه اقامت داشتند، مدت چهار سال آموزشگاه را اداره کردند، تا خانم جوان دیگری از فارغ‌التحصیلان کالج مانت هولیوک (۲) که نه فقط در میسیون ایران کم نظیر بود، بلکه یکی از بزرگترین میسیونرهای عصر جدید بشمار میرود، برای ادامه خدمات خانم گرانٹ از آمریکا وارد شد. این خانم دوشیزه فیدلیا فیسک (۳) بود.

دکتر گرانٹ در اولین سفری که برای گذراندن تعطیل خود به آمریکا کرد، از کالج مانت هولیوک دیدن نمود. کالج نامبرده در آن وقت تنها آموزشگاهی بود که برای تدریس علوم عالی به زنان تأسیس شده بود. بار دوم که دکتر گرانٹ از این کالج دیدن می‌نمود، دوشیزه فیسک بوی اظهار داشت حاضر است بارومیه رفته تربیت دختران را بعهده گیرد.

دوشیزه نامبرده در ۱۵ ژوئیه ۱۸۴۳ به ارومیه رسید، و چهار ماه بعد خدمات خود را شروع کرد. با اطلاعاتی که دوشیزه فیسک از تأثیر محیط خانوادگی در آموزش و پرورش داشت، از همان ابتدا تصمیم گرفت برای تربیت دختران بنحواحسن، و تهیه محیطی که تعلیمات انجیل تأثیر شایانی در آنها بخشد، مدرسه شبانه روزی تأسیس نماید.

میسیون تقاضای او را مبنی بر تأمین مخارج شش نفر دختر در شبانه روزی تصویب کرد، ولی همه تصور می‌کردند خانواده‌ئی بافت نخواهد شد که حاضر شود فرزند خود را بچنین مکانی بفرستند.

اسقف ماریوحذان دوشیزه فیسک را بتأسیس مدرسه شبانه روزی تشویق نموده گفت: «شما کارتان را شروع کنید و من از میان دختران برای شما شاگرد پیدا می‌کنم». ولی دو ماه گذشت و حتی یک نفر دختر برای تحصیل و زندگی در این آموزشگاه بافت نشد.

روزی دوشیزه فیسک از پنجره خانه خود بیرون را تماشا می‌کرد، ناگهان متوجه «ماریوحذان» شد که دست دو نفر دختر را گرفته بطرف آموزشگاه می‌آید.

از دختران، یکی دختر هفت ساله خواهر خود ماریوحنان، و دیگری دختر دو ساله بود. موقعی که ماریوحنان دستهای آن دودختر را در دست دوشیزه فیسک قرار داده گفت: «از این پس اینها دختران شما هستند، و هیچ کس حق ندارد آنها را از شما بگیرد. اکنون يك كالج مانت هولیوك تانی در ایران تأسیس کنید، دوشیزه نامبرده از کثرت شوق و شغف اشك می ریخت.

لیکن پیدا کردن ۶ نفر دختری که پذیرش آنها از طرف میسیون تصویب شده بود، تابهار آینده میسر نشد. از آنوقت ببعد این ۶ نفر دختر مانند کودکانی که همیشه بامادر خود باشند، دائماً باوی می بودند. در این آموزشگاه همانطور که کثافت و شپش از تن این دختران پاك شد، اخلاقشان نیز از دروغگوئی و دزدی تهذیب گردید. آموزشگاه شبانه روزی این کودکان، باینای جدید کالج مانت هولیوك که دوشیزه فیسک بآن عادت کرده بود، تفاوت بسیار داشت. آموزشگاه این ۶ نفر دختر، باضافه مدرسه ۳۳ كودك دیگری که فقط روزها برای درس می آمدند، از دواطاق تشکیل شده بود که در وسط آنها راه روی قرار داشت. کف این اطاقها خاکی و پنجره های آنها از کاغذهای روغن اندود پوشیده شده بود. گرچه اثاثیه این مدرسه از بخاری آجری و چند نیمکت ساده چوبی تشکیل میشد، ولی قلب معلم آن مملو از عشق و امید بود. اطاق دیگر را برای آشپزی و خوابیدن شاگردان شبانه روزی بکار می بردند. این اطاق از حیث داشتن پنجره هائی که از شیشه محلی ساخته شده بودومی توانست نور را از خود عبور دهد، از اطاق دیگر غنی تر بود؛ گر چه نماشای بیرون اطاق از پشت شیشه ها امکان نداشت.

بطوریکه در بالا گفته شد، فقر فوق العاده شاگردان، میسیونرها را مجبور ساخته بود که در سالیهای اول مخارج خوراك آنها را نیز بپردازند. ولی دوشیزه فیسک تصمیم گرفت: وضع خاتمه دهند.

باین جهت در سال ۱۸۴۴ از دادن این قبیل کمکها بشاگردان خودداری نمود. بعضی می ترسیدند بر اثر این کار عده ای از شاگردان متفرق شده، دیگر برای تحصیل به آموزشگاه نیایند. ولی علی رغم تصور و مخالفت ماریوشیمون (۱) عده شاگردان آموزشگاه که در آخر این سال ۲۲ نفر بود، در پائیز به ۲۶ نفر رسید، و در ۱۸۴۵ برچهل نفر بالغ شد. تا چهل سال بعد عده شاگردان از این حد تجاوز نکرد. یکی از مشکلات این مدرسه هم مانند آموزشگاه پسران، عدم امکان تهیه کتب درسی بود. دوشیزه فیسک مدیر آموزشگاه، در سال ۱۸۴۳ فقط يك جلد کتاب داشت که آنهم

کتاب مقدس بزبان قدیم آنسوری بود. ولی بعد از آن بتدریج کتب دیگری مانند کتاب هجی و حساب و جغرافیای کتاب مقدس، چاپ و بدست شاگردان داده شد. اما گرانبهاترین این کتابها کتاب مقدسی بود که بلهجه معمولی آنسوری -۵- نوشته شده بود. کتاب عهدجدید درسال ۱۸۴۶، و عهدعتیق در ۱۸۵۲، بطبع رسید.

دختران آموزشگاه بقدری علاقمند بداشتن يك نسخه انجیل بودند که وقتی آن را بعنوان جایزه بکسی که هزار آیه از کتاب مقدس را حفظ کرده باشد میدادند، غالب آنها برای حفظ آن عبارات ۳ هفته تمام متحمل زحمت میشدند. برنامه روزانه مدرسه که دوشیزه فیسک درسال ۱۸۵۴ نوشت، نشانه اهمیت زیادی است که در این آموزشگاه بتعلیمات دینی داده می شد. دختران صبح زود بصدای زنگ از خواب برمیخاستند و در عرض بیست دقیقه خود را برای پرستش بامدادان آماده می ساختند. در این پرستش هر يك نیمساعت در گوشه ئی نشسته در عالم سکوت با خداوند برارونباز می پرداخت.

بعد از آن همگی در اطاق درس جمع شده علاوه بر نماز و خواندن کتابمقدس، بسردون سرودهای آنسوری که تا آن روز عدد آنها بدویست رسیده بود و بعضی از شاگردان همه آنها را از حفظ می دانستند، مشغول میشدند. فوراً پس از آن صبحانه صرف میشد و بعد از آن همگی مشغول انجام کارهای خاکی خود شده و بعد از آن نیز مدت یکساعت بمطالعه کتابهای خود می پرداختند.

در ساعت هشت وچهل وپنجدقیقه، دوشیزه فیسک وارد اطاقدرس شده، قبل از شروع درس، نماز کوتاهی می گذارد. سپس شاگردان بزرگتر در يك اطاق قسمت هائی از کتاب دانیال، و شاگردان کوچکتر در اطاق دیگری در هائی را که حفظ کرده بودند، از بر میخواندند. پس از تنفس، شاگردان کوچکتر داستان زندگی عیسی را از دوشیزه فیسک می آموختند. در این درس وقایع وپیش آمدهای زندگی عیسی، در روی نقشه های جغرافیا که خود کدوکان کشیده بودند، نمایش داده میشد. پس از آنکه شاگردان این کلاس، درسی را که از آنسوری قدیم آموخته بودند به آموزگار خود یونان تحویل میدادند، برای تحصیل فیزیولوژی بکلاس دوشیزه رایسی (۱) میرفتند.

دختران بزرگتر در این ساعت، درس انشاء داشتند، وموضوع انشاء آنها در روزی که این گزارش نوشته شد «مسیح در کتاب عهدعتیق» بود. پس از آن تنفس ظهر شروع میشد. ۱۵ دقیقه آخراین تنفس نیز که یکساعت و نیم طول میکشید، بنماز تخصیص داده شده بود.

ساعت اول بعد از ظهر را برای نوشتن یا تحصیل ستاره شناسی تعیین کرده بودند.

بعد از آن، دختران مشغول تحصیل جغرافیا می شدند و بعد از این درس که تا تنفس طول میکشید، به هجی کلمات یا آموختن سرود مشغول می شدند.

در ساعت آخر روز، دوشیزه فیسک درسی از رساله بعبرانیان با در نظر گرفتن رابطه آن با مندرجات کتاب عهد عتیق، تدریس میکرد، و در همان ساعت دوشیزه رایس نیز کتاب داوران را تعلیم میداد. پس از اتمام درس تا موقع شام، هر يك از شاگردان کار روزانه خود را گزارش میداد. بعد از شام مدتی تنفس داده میشد و بعد از تنفس شاگردان مشغول پرستش شامگاهان میشدند. پس از پرستش شامگاهان، شاگردان دوباره یکساعت بمطالعه مشغول میشدند، و تا نیم ساعت بعد که صرف پرستش انفرادی می شد، برنامه روزانه آنها به پایان میرسید. پس پیداست که اگر شاگردان این آموزشگاه حقیقت مسیحیت را در نیافته و پیروی مسیح را پیشه خود نساخته باشند، این نتیجه فقدان فرصت باقصور آموزشگاه نبوده است.

آغاز بیداری روحانی در ارومیه تأسیس آموزشگاه‌های روستائی

موفقیت‌هایی که تا اینوقت نصیب میسیونرها شده بود، نمی‌توانست آنها را قانع کند. اینها که خود از انقلابات عظیم روحانی الهام گرفته بودند، آرزو داشتند شاگردانشان نیز از بیداری معنوی محروم نمانند. میسیونرها می‌دانستند جوانانی که در مدارس آنها تحصیل می‌کنند، با ظواهر فرهنگ و تمدن جدید آشنا می‌شوند، ولی هنوز آن انقلاب روحانی که ماهیت آنها را بکلی تغییر دهد، در وجودشان حادث نگردیده است. باینجهت دوشیزه فیسک در مدرسه دخترانه و آقایان ستادارد و ستو کینک (۱) در آموزشگاه‌های پسرانه، پیوسته دعا کرده از خدا می‌خواستند که شاگردان آنها را از برکات تحول عمیق روحانی برخوردار سازد. روز دوشنبه سال ۱۸۴۶، یعنی در روزی که عموم مسیحیان در سراسر آمریکا مشغول دعا بودند، این انقلاب در ارومیه آغاز گردید. دوشیزه فیسک جریان آنرا چنین شرح می‌دهد:

« ما تمام آنروز را با دعا برای نجات مردم صرف کردیم، غافل از اینکه خود مردم برای نجات خویش تلاش میکنند. مطابق معمول ساعت ۹ صبح در آموزشگاه حاضر شدم، نخست بشاگردان گفتم که امروز عده زیادی از دوستان در آمریکا برای ما دعا می‌کنند، و پس از آن که مدتی را با آنها صرف دعا کردم، خواهش نمودم همگی باطافی که یکی از معلمین ایرانی مدرس در آن تدریس می‌کرد، بروند. همه شاگردان باستثنای دو نفر، ازدستور من اطاعت نموده بهمان اطافی که گفته بودم رفتند. از ایندو نفری که باقی‌مانده بودند پرسیدم: « مگر نشنیدید چه گفتم؟ » ولی آنها بدون آنکه پاسخ دهند بمن نزدیک شدند، و دراین اثنا من متوجه شدم که اشک درچشمان هر دو حلقه زده است. از دیدن این منظره متعجب شدم و از آنان پرسیدم: « مگر خبر بدی شنیده‌اید؟ » آهسته پاسخ دادند: « ممکن است اجازه دهید امروز درباره روح خودمان تعمق کنیم؟ » یکی از آنها که سارا نام داشت گفت: « محتمل است که من سال آینده در این مدرسه نباشم. » من محل دیگری نداشتم که در اختیار آنها بگذارم.

ولی شاگردان عزیز من فوراً بانبار چوب مدرسه رفته ، هریک در گوشه ئی نشسته مشغول تعمق درباره گناهان خود و راز و نیاز با خدا گردیدند. تقاضای این دونفر از درگاه خداوند بلاجواب نماند ، زیرا هر دو مسیح را شناختند و پیروی ار را پیشه خود ساختند. «این پیش آمد ما را بکسب موفقیت های مهم تری در آئینه امیدوار ساخت. علاقه ئی که شاگردان پنجات و ترک گناهان خودشان ابراز میداشتند، روز دوشنبه آئینه بحد کمال رسید و ناچار شدم از آنها خواستی کنم هر کی میخواهد بیشتر در این بازه تعمق کند، ساعت ۵ بعد از ظهر باطاق من بیاید.

«در این موقع خود من برای انجام کاری از مدرسه خارج شده بودم، و چون چند دقیقه بعد باطاق خود مراجعت کردم. عده زیادی از شاگردان را دیدم که در آنجا نشسته با خدا بر راز و نیاز پرداخته اند. هنگامی که از خداوند تقاضا می کردم نور معرفت خود را بر قلوب دختران بتاباند و آنها را براه راست هدایت کند ، آقای ستادارد رسیده اظهار داشت: «متأسفانه نمی توانم در اینجا زیاد توقف کنم. ولی می خواهم مطلع باشید که چهار- پنج نفر از شاگردان من بر اثر پی بردن بگناهان خویش افسرده و پریشان شده اند!» سرت ما در این لحظه بحدی رسیده بود که زبان از توصیف آن عاجز است. بعجله آقای ستادارد را ترک گفته بطرف پنج دختریکه در اطاق خود من جمع شده بودند و همگی سنگینی بار گناهان خود را احساس می کردند، روانه شدم. جریان آن هفته را چنانکه لازم است نمی توانم تشریح کنم. کمر شاگردان در زیر بار سنگین گناهانشان خم شده بود و طاقت تحمل آنها نداشتند. در هر اطاقی که انسان وارد میشد چند نفر از دختران مدرسه را میدید که در گوشه ئی خاموش نشسته با خداوند خویش مشغول راز و نیاز هستند. تا آن وقت شاگردان مدارس پسرانه و دخترانه ما آشنائی زیادی با یکدیگر نداشتند، ولی روز جمعه این هفته ، محصلین هر دو آموزشگاه برای انجام مراسم پرستش هفتگی در اطاقی که بنا به پیشنهاد آقای ستادارد به محل دعا تخصیص داده شده بود، اجتماع نمودند. در همین شب بود که من پی بردم این اطاق متعلق بما نبوده بلکه از آن خداوند است .

«همگی از خداوند درخواست نمودیم که ما را از آن خود بگرداند. من تا آن شب جماعتی ندیده بودم که تا این درجه از حقایق ابدی متأثر شده باشد. عده ئی از شاگردان که علاقه ئی باین موضوع نشان نمی دادند، در بیرون ایستاده بودند و آنها که در داخل اطاق حضور داشتند از صمیم قلب طالب آمرزش و هدایت خدا بودند. سخنانی که آقایان ستادارد و ستو کینک در این شب درباره گناه و مسیح نجات دهنده می گفتند، چنان مؤثر و لرزاننده بود که گوئی این دو نفر از آسمان الهام و نیرو گرفته اند .

در این مجالس عده‌ئی از جوانان خدا را شناخته پیرو مسیح گردیدند. باینجهت است که من بدوستان ایرانی خود حق میدهم که این اطاق را «خانه خدا» بنامند. تا چندى پس از آغاز این نهضت روحانی، عده اعضاى انجمن ما از چند نفر تجاوز نمیکرد. ما عقیده داشتیم خداوند این فرصت را برای ما فراهم آورده است که برای نجات جان‌های مردم کوشش کنیم. هر نقطه‌ئی از اطاق با دعاهاى مردم تقدیس شده بود. بعد از چند روز عده کثیری از نئوریان برای شنیدن تعلیمات مسیح از دهکده‌های اطراف بمرکز ما شتافتند. در این وقت بود که معلوم شد شاگردان عزیز ما همکاران عزیز ما هستند. غالباً ده - پانزده نفر تمام شب را با ما میگذرانیدند. برای پذیرائی این عده ناچار بودیم هر چه رختخواب اضافی موجود بود جمع کرده اطاق نشیمن خودمان را باطاق خواب مبدل کنیم. زنان مزبور تا نیمه‌های شب با من مذاکره میکردند و بعد از آنکه من بخوابگاه خود میرفتم سخنانی را که آنها در ضمن دعا ادا می‌کردند، میشنیم. هنوز وقتی خاطرات آن شب‌ها را بیاد می‌آورم لذت میبرم.

دو ماه بعد از این واقعه، دکتر پرکنیز نیز در بساره پیشرفت و ادامه بیداری روحانی در ارومیه شرحی نوشته است وی در اینباره چنین میگوید: «نهضت روحانی که خبر آنرا دو ماه قبل دادیم، همچنان در ارومیه ادامه دارد. از مشاهده ثمراتی که فیض و رحمت ایزدی در میان ما بظهور میرساند، همه ما غرق در مسرت و در عین حال حیرت گشته ایم. هرچند شاگردان مدرسه بیشتر بدهکده‌های خود رفته، و والدین آنها بشهر می‌آیند امیدی که ما بدو سه این نهضت داریم افزایش مییابد.» دکتر پرکنیز درجائی که راجع به «گورگتیه» صحبت میکند، میگوید: «در اینجا بیداری وسیع عمومی بوجود آمده است. مردم بیش از این طاقت مشاهده اعمال ناشایست خلاف اخلاق را ندارند. بطور محقق شصت نفر به مسیحیت گرویده، و عده بسیار دیگری بیدار گشته اند.»

یکی از نمونه‌های بارز این بیداری و انقلاب وسیع روحانی، تغییر عمیقی است که در زندگی شخصی موسوم به «گورگیس»، اهل «ترگاوزه»، رخ داد. این شخص در پائیز ۱۸۴۵ دختر ۱۲ ساله خود را به آموزشگاه دخترانه برد. ولی چون نامبرده در محیط خود بدنام بود، دوشیزه فیسک مدیر مدرسه، در قبول یکی از افراد خانواده او بشاگردی مدرسه تردید داشت. اما پس از قدری تأمل تصمیم گرفت وی را در مدرسه قبول نماید، زیرا او نیز مانند استاد خود برای نیکوکاران نیامده بلکه برای نجات گناهکاران فرستاده شده بود. بعد از آنکه گورگیس دختر خود را در مدرسه گذاشته مراجعت کرد، دوشیزه فیسک امیدوار بود که برف زمستانی مانع آمدن او به محیط

مدرسه شود. لیکن در یکی از روزهای ماه فوریه، که عده زیادی از شاگردان دورهم نشسته و بخاطر گناغان خود اشک میریختند، سر و کله گورکیس با تفنگ و براق و خنجر کردی او نمایان شد. مانند این بود که گرگی وارد کلهئی شده باشد.

پس از ورود باطاق مزبور، گورکیس احساسات دینی شاگردان را مورد استهزاء قرار داده، با منتهای قدرت خویش سعی کرد در مقابل نفوذ روح خدا حائلی ایجاد نماید. دوشیزه فیسک، نخست در صدد برآمد از اقدامات او جلوگیری نماید، ولی بعد متوجه شد شاگردان بقدری غرق در اندیشه‌های روحانی هستند، که اصلاً توجهی باو ندارند. در این بین دختر خود گوکیس، از پدرش خواهش کرد که رفته با او دعا کند، و گفت: «مگر نمیدانید که منم میتوانم دعا کنم؟» و بلافاصله مشغول تکرار جملاتی شد که در کتاب دعای زبان آسوری خوانده بود.

دختر گورکیس در اینوقت تازه بگناهان خود پی برده، و فهمیده بود که مسیح میتواند خود او و پدرش را از چنگال گناه نجات بخشد. هنگامی که دختر این تقاضا را از خدا میکرد، پدرش مشت‌های خود را گره کرده خواست دخترش را مضروب کند، ولی بطوری که بعدها تعریف میکرد «یک نیروی غیبی از انجام این عمل مانع شد». معلم ایرانی مدرسه وی را باطاق خود برده تپاسی از شب با او مذا کرد، ولی سخنان او کوچکترین اثری در وی نبخشید.

روز یکشنبه، او از هروقت دیگر غضبناک‌تر بنظر میرسید. هنگام ظهر، دوشیزه فیسک بیدیدن او رفت، ولی او که تنها بر روی صندلی اطاق نشسته بود، از جای خود حرکت نکرد. خانم مزبور در همان جایی که ایستاده بود، سعی کرد با او صحبت کند، ولی گورکیس که مانند طوفان متلاطم و غضبناک بود، بهیچیک از اظهارات او توجه نکرد. خانم فیسک که وضع را چنین میدید، بالاخره دست وی را گرفته، گفت: «آقای گورکیس، چون اجازه نمیدهید باشما صحبت کنم، منم دیگر در این باره چیزی نخواهم گفت؛ مشروط بر اینکه قول دهید در روز بازپسین، هنگامی که هر دو در برابر خدا قرار میگیریم، اعتراف کنید در این روز که مصادف با ۲۲ فوریه ۱۸۴۶ است، من شما را از عواقب وخیم حالت روحی‌تان آگاه ساختم.» گورکیس پاسخی نداد، ولی با صدای آهسته گفت: «اجازه دهید قدری دعا کنم.» و از آنجا مستقیماً باطاق مجاور رفت. چند لحظه بعد صدای خفیف گورکیس از اطاق مجاور بگوش میرسید، ولی برای خانم فیسک مشکل بود باور کند که او واقعاً با خدا گفتگو میکند.

در اینوقت صدای ناقوس کلیسا در فضا طنین انداز شد، لیکن خانم فیسک از اینکه مبدا نقشه واقعی گورکیس غارت اثاثیه خانه باشد، جرئت نکرد اطاق را تنها گذارده بکلیسا رود. پس از چندی صدای گورکیس را شنید که میگفت: «الیاس! تو در اینجا

چه میکنی؟» بالاخره خانم فیسک بیش از این معطلی را جایز نشمرده بکلیسا رفت، و پس از او کورگیس وارد کلیسا شد. این بار کورگیس، با کورگیس سابق تفاوت داشت. عمامه کردی او برچهره اش آویزان شده و اشکهای چشمانش بروی دستهای او که بطرف آسمان افراشته شده بود، میچکید. آقای ستو کینگ وی را باطاق خود برد، و در آنجا مردی که تا یک ساعت قبل منکر وجود خدا بود، فریاد زد: «وای بر من گناهکار! گناه من از کوره جیلو بزرگتر است!» آقای ستو کینگ باو گفت: «اگر آتش دوزخ خاموش شود باز هم نراحت خواهی بود؟» مرد تنومند باحالت عجیب و ناتوانی خم شده فریاد کشید: «حتی اگر آتش جهنم نبود، من بیش از این نمیتوانستم بار سنگین گناهان را متحمل شوم.»

آنشب کورگیس نتوانست لحظهئی بخوابد. صبح روز بعد، دوشیزه فیسک از آقای ستو او را در خواش کرد که سری به کورگیس بزند. و نامبرده پس از ملاقات کورگیس آمده گزارش داد که وی در مقابل پاهای مسیح زانو زده است. «گناهان سنگین من، نجات دهنده بزرگ من!» اینها جملاتی بود که کورگیس پیوسته بر زبان میآورد. اکنون دیگر کورگیس به شخص مهربان و فروتنی مبدل شده است.

قبل از ظهر بطرف خانه خود رهسپار شد که بقول خود «در باره گناه و مسیح نجات دهنده بخانواده خود خبر دهد.» دو هفته بعد از این واقعه، کشیش عیشو به دهی که محل زندگی کورگیس بود رفته او را دید که در میان عده زیادی ایستاده برای آنها درباره مسیح صحبت میکند. بعضی از کسانی که او را احاطه کرده بودند از شنیدن عواقب گناهان خویش متأثر شده اشک میریختند.

در ظرف دو ماه، ۹ نفر از اهالی دهکده که پنج نفرشان از اعضای خانواده خود کورگیس بودند، با حقیقت نجاتبخش مسیح آشنا شدند. از اینوقت کورگیس اوقات خود را وقف خدمت مسیح در نواحی کوهستانی ارومیه ساخت. انجیل و کتاب سرودهای روحانی را در خرچین چوپانی کوچک خود قرار داده پیاده نواحی کوهستانی را می پیمود. دوستان او که خشونت سابق وی را هنوز بیاد داشتند، از مشاهده حوصله و بردباری او در مقابل ناسزاگویی مردم متحیر می شدند. دو سال بعد کورگیس دارفانی را وداع گفت. دختر او در آخرین لحظات زندگی پدرش بر بالین وی ایستاده بود و دعای او صدای آخرین بشری بود که بگوش کورگیس رسید. از این زمان بعد نهضت بیداری روحانی ناچندی در ارومیه ادامه داشت. مدرسه آمریکائی ارومیه دوباره در سال ۱۸۴۹ از طرف خدا برکت یافت.

تا سال ۱۸۴۹، دوازده بار اثرات این نهضت در آن مدرسه بظهور رسید. گرچه وقایع این دوره نوعاً باهم تفاوت داشت، ولی نتیجه همه آنها گرویدن عدهئی از مردم

بمسیحیت بود.

علاوه بر مدارسسی که توسط میسیونرهای آمریکائی در ارومیه تأسیس شده بود و شرح آنها در فوق گذشت، میسیونرها در اطراف شهر نیز آموزشگاههای روستائی تأسیس نمودند. در همان سالی که «آموزشگاه پسرانه» کشایش یافت در ده هائی موسوم به «آدا»، «آردشای» و «کوک تپه» نیز مدارس ایجاد شد. این دهستانها هنوز مراکز مهم فرهنگی بشمار میروند. در سال ۱۸۳۹ در دوازده دهکده، و در سال بعد در هفتاد دهکده دیگر، آموزشگاههای روستائی تأسیس شد. پیشرفت و موفقیت این مؤسسات و توسعه دامنه نفوذ آنها، پانربارخ نستوری را تحریک نمود که با وجود مدارس مزبور مخالفت نموده برای تعطیل آنها اقدام کند. اوامر او در بعضی نقاط اجرا شد، ولی در برخی نواحی عقیم و بلااثر ماند. از جمله، بزرگان ناحیه «کوک تپه» و کاهن «چهاربخش» با شهامت آمیخته با احترام در برابر تشبثات پانربارخ نستوری مقاومت نموده، از تعطیل مدارس خود جلوگیری نمودند.

ولی بر اثر این پیش آمد عده مدارس و شاگردان آنها بحد محسوسی کاهش یافت. در سال ۱۸۶۱ میسیون آمریکائی تصمیم گرفت از حیث اداری و مالی باین آموزشگاه استقلال دهد. این واقعه نیز باعث شد موقتاً از تعداد مدارس مزبور کاسته شود. لیکن در سالهای آینده، هم تعداد مدارس و هم عده شاگردان آنها دوباره افزایش یافت.

پیشرفت سریع این مدارس تا سال ۱۸۹۶ که مصادف با ورود دکتر همپیر (۱) به ایران است، در جدول ذیل نمایش داده شده است:

سال	عده مدارس	عده شاگردان
۱۸۳۷-۴۷	۲۴	۵۳۰ نفر
۱۸۴۷-۵۷	۵۰	۹۴۸
۱۸۵۷-۶۷	۵۱	۱۰۹۶
۱۸۶۷-۷۷	۵۸	۱۰۲۴
۱۸۷۷-۸۷	۸۱	۱۸۳۳
۱۸۹۵	۱۱۷	۲۴۱۰

بمرور زمان غیر از نستوریها، عدهائی از ارمنیان نیز در این مدارس مشغول تحصیل گردیدند، و در سلیمان و چند ناحیه دیگر مدارس تأسیس شد که غالب شاگردان آنها ارمنی بودند.

آغاز خدمات پزشکی میسیون در ایران تأسیس نخستین بیمارستان در ارومیه

بطوریکه در فوق گفته شد، نخستین پزشک میسیونر آمریکائی در ایران، دکتر گرانٹ (۱) نام داشت که در سال ۱۸۳۵ به اتفاق دکتر پرکینز وارد ارومیه شد. پیدا کردن پزشکی که فعالیت‌های طبی میسیون را در ایران بعهده گیرد کار آسانی نبود. با وجود اینکه هیئت مرکزی میسیون آمریکائی در بستون، از بدو تأسیس میسیون ایران درصدد بود فعالیت‌های گوناگون خود را با خدمات طبی توأم نماید، متأسفانه به علت نداشتن طبیب تا مدتی نتوانست در مقصود خود توفیق حاصل کند. بالاخره جوانی بنام دکتر گرانٹ که قبلاً تجربیات طبی خود را در شهر «یوتیکا» واقع در ایالت نیویورک تکمیل نموده بود، با اطلاع باینکه خداوند برای انجام خدمات مهم‌تری در ایران بوجود وی احتیاج دارد، حاضر شد دعوت میسیون را پذیرفته باین کشور مسافرت کند. و پس از آنکه بانفاق همسر خود در تبریز بخانواده پرکینز ملحق شد، همراه آنها در ۱۹۳۵ بارومیه عزیمت نمود.

بدیبهی است که در موقع ورود آنها بارومیه اوضاع و احوال مطابق میل و دلخواه آنها نبود. در روز ورود آنها بارومیه باران شدیدی می‌بارید و محلی که این هیئت در آن مسکن گزید عبارت از چند اطاق ناتمام بود که بکلی فاقد وسائل زندگی بود. قاطرچی آنها هنوز در راه بود، باین جهت مجبور شدند چند قطعه پارچه را که مرطوب شده بود روی آتش خشکاننده روی پوشال‌های نجاری پهن کنند و آن شب را بر روی آن بخوابند. با این همه سختی‌ها و مشقات، استقبال گرم و صمیمانه نستوریان ارومیه باعث شد که این هیئت غریب بودن خود را فراموش کرده ارومیه را خانه و موطن خویش بیندارند. دکتر گرانٹ از بدو ورود بارومیه مشغول انجام وظایف خود شد. هر روز عده کثیری از بیماران با رجوع میکردند. بطوریکه خودش می‌نویسد شهرت وی سرعت در اکناف ارومیه انتشار یافت. مردم دکتر گرانٹ و همراهان وی را وسیله برکت برای عموم دانسته از حضور آنها در میان خویش مسرور بودند. عده بیمارانی که برای

معالجه با رجوع میگردند بحدی بود که وی مجال نداشت بهمه آنها رسیدگی کند. با این که میسیون آمریکائی در آن وقت مأموریت داشت فقط در میان نستوریان ایران خدمت کند، دکتر گرانٹ علم و هنر خود را وقف خدمت بعموم ساخت. وی دارای شخصیت ممتاز و قابل توصیفی بود. بدون آنکه احساس خستگی کند، برای عیادت بیمارانی که قادر بجرکت نبودند بدهکده ها مسافرت میکرد و در موافقی که در شهر حضور داشت اقلًا روزی ۵۰ بیمار را در مطب خود یا خانه‌های آنها معاینه و معالجه میکرد. مردم قدردانی و حق شناسی خود را در قبایل محبت‌های صادقانه مسیحی او ابراز میداشتند و این موضوع در خلال نامه‌هایی که او بآمریکا فرستاده نمایان گردیده است: «بی-ماران نوید و درمانده‌ئی که بدست من شفا یافته‌اند به زمین افتاده با چشمان اشک‌بار بر پاهای من بوسه میزنند. ملائی خدا را شکر میگفت که من از معالجه شخصی مسلمان دریغ نوزیدم. بطوری که مردم اظهار میکنند برای حضور من در اینجا از خدا سپاس گذارند. حتی قبل از آنکه من دین خود را بمردم تعلیم دهم، اعمال من آنرا بمردم می‌شناساند، و سد تعصب آنها را درهم میشکنند.»

علاقه‌ئی که دکتر گرانٹ به خدمت آسوری‌های محتاج ساکن نواحی کوهستانی ارومیه داشت هر روز شدت مییافت، و پس از ورود همکار خود دکتر ایت (۱) وی توانست بیش از سابق اوقات خود را مصروف خدمت آنان نماید. دکتر گرانٹ در سال ۱۷۵۴، یعنی درست نه (۹) سال پس از ورود بایران، دارفانی را در موصل وداع گفت و دل هزاران نفر را اندوهناک ساخت. پر کینز چند سال بعد در این باره چنین نوشته است: «هنوز هم هر وقت که نستوریان و کردهای نواحی کوهستانی ارومیه نام دکتر گرانٹ را می‌شنوند انگشتان خود را بدنشان گرفته، بزبان حال تأثر عمیق خود را از مرگ این مرد خدا ابراز میدارند.»

دکتر آستین‌رایت نیز که برای معاونت دکتر گرانٹ آمده بود پس از فوت همکار خود مسافرت‌های زیادی به نقاط کوهستانی موصل کرد. در سال ۱۸۴۷ موقعی که بیماری طاعون در اطراف ارومیه شیوع یافته زندگی مردم را مورد تهدید قرار داده بود، دکتر ایت با خدمات صادقانه خود جان هزاران نفر را از مرگ حتمی نجات داد. در این باره خود او چنین نوشته است: «این بیماری مدت ده روز در شهر شیوع داشته مانند شعله آتش هر چه را در راه خود می‌یافت نابود میساخت. بطوری که تخمین می‌زنند فقط در یکروز چهارصد نفر از این مرض تلف شدند. محله و کوچه و خانه‌ئی نبود که در آن عده‌ئی باین بلا گرفتار نشده باشند. وحشت و نگرانی چنان مردم را فرا گرفته بود که حتی از تدفین مردگان خود ترسیده دست استرحام بسوی

خدا بلند کرده بودند. از دوست و پنجاه هزار سکنهٔ ارومیه چهار هزار نفر از این مرض جان سپردند. در این هنگام هر کسی بیاد گناهان خود افتاده سعی میکرد با جبران خطایای خویش خاطر خداوند را راضی سازد. عدهٔی قروض خود را میپرداختند و جماعتی نیز ساعات متوالی وقت خود را در دعا و تضرع بدرگاه خداوند صرف میکردند. در این وقت دکترایت بر اثر محبت و مهربانی و فداکاریهای خود بیش از هر کس مورد توجه - احترام اهالی فرار گرفته بود. نامبرده استعداد زیادی در فرا گرفتن زبانهای خارجی داشت، بطوری که در مدت کمی زبانهای ترکی و آسوری و فارسی را آموخته با فصاحت صحبت میکرد. مرك او با مرض حصبه پس از ۲۴ سال خدمت، ضایعهٔ جبران ناپذیری برای میسیون آمریکائی بود.

نخستین پزشکان میسیونر آمریکائی در رضائیه، اوقات خود را تماماً مصروف معاینه بیماران در مطب خود و خانه‌های بیماران میساختند، ولی بمرور زمان احساس نمودند برای انجام خدمات طبی مهم‌تر، بخصوص عملیات جراحی بیمارستان نیز احتیاج دارند.

دکتر جوزف پ. کاکران (۱) فرزند کیشش ج. ک. کاکران (۲)

پس از تکمیل تحصیلات خود در آمریکا، بسال ۱۸۷۸ بد ایران باز گشت و توانست ۲۷ سال از عمر خود را وقف خدمت کردها و نستوری‌ها و آذربایجانی‌هایی نماید که خود ایام کودکی را در میان آنها گذرانده و بزبانشان آشنا شده بود. نامبرده با سوابقی که در این قسمت ایران داشت، توانست فوراً پس از ورود ب ارومیه خدمات خود را شروع کرده، فقیران و اغنیاء را معالجه نماید. بفاصله ۱۴ ماه پس از ورود بایران، وی ۱۶۰۰ بیمار را معالجه نموده بود، و اکنون احساس میکرد که برای توسعهٔ فعالیت‌های طبی میسیون باید بیمارستانی تأسیس شود. باین جهت در سال ۱۸۷۹ از میسیون تقاضا کرد که برای بستری نمودن بیماران محلی را در اختیار او بگذارند، و میسیون نیز درخواست او را برآورده ساخت. در پیرو استمدادی که از دوستاناران میسیون در آمریکا شده بود آقای کلمنت (۳) از اهالی بوفالو (۴) حاضر شد مبلغ هزار دلار برای شروع بنای بیمارستان اهدا کند. در ۱۸۸۲ بیمارستان از هر جهت برای پذیرائی بیماران آماده شد و از طرف کلیسائی که مخارج آنرا میپرداخت بنام بیمارستان وست‌مینستر (۵) موسوم گشت. این نخستین بیمارستان آمریکائی در ایران است که در سنوات بعد وسیله شفا و برکت برای هزاران نفر از مردم این کشور گردید.

خدمت مهم دیگری که دکتر کاکران عملی ساخت تربیت جوانان ایرانی برای پزشکی بود. این عمل او باضافهٔ ادارهٔ مطب و بیمارستان و خدماتی که در دهات

اطراف شهر میگرد وظائف فوق طاقت بشری را بر عهده او نهاده هر سال بر قدرت و نفوذ او در کلیسا و شهر می افزود. وی در تابستان ۱۹۰۵، در حالی که وظائف و مشاغل متعددی بعهده خود گرفته بود، بمرض تیفوس مبتلا شده در پنجاه سالگی دارفانی را وداع گفت.

تأسیس کلیسای پروتستان در ایران

میسوونرهای مشیم ارومیه با وجود مسئولیت‌های فراوانی که به‌عهده گرفتند، و با اینکه موفقیت‌های درختانی نصیبشان میشد، از بدو ورود به آن شهر سعی میکردند دامنه خدمات خود را بروستاها و قراء اطراف بسط دهند. گاهی دسته‌ئی از مردان و زنان آنها بنواحی کوهستانی خطرناک کردستان رفته، ساکنین گمراه آنجا را بسوی مسیح رهبری میکردند.

میسوونرها در محلی موسوم به «گوار» که در هفتاد میلای مغرب ارومیه و در ارتفاع سه هزار متر از سطح دریا واقع شده بود، و بیست قریه مختلف در اطراف آن قرار داشت، مرکزی برای فعالیت‌های خود ایجاد نموده بودند که مدت چند سال دوام داشت. این مرکز از اطاق‌های عمیقی تشکیل شده بود که نصف ارتفاع آنها در زیر زمین واقع شده بود و بلانه حیوانات بیشتر شباهت داشت تا خانه انسان.

اینها را طوری ساخته بودند که در مقابل سرمای شدید آن ناحیه و بخصوص در برابر حملات و دستبرد راهزنان، که گاهی از کوهها سرابزیر شده، گله و عاوفه اهالی را غارت مینمودند، محفوظ باشد. از يك چنین محلی آقای «گوان» (۱) در سال ۱۸۵۱ نوشت: «صند و قهائی را که همراه دارم شبها برای نختواب و روزها بجای میز ناهارخوری بکار میبریم. با وجود این بیاد ندارم که تا کنون باین اندازه باخیال راحت بخواب رفته و تا این حد خوراك خود را با خوشی و مسرت خورده باشیم. کف خالی اطاق‌های ما را گاه پوشانیده است. خانه‌های «گوار» دخمه‌هایی است که در زیر زمین احداث شده و در وسط سقف آنها برای تابش نورضعیف و خروج درد داخل اطاق، روزنه کوچکی قرار داده‌اند. در داخل این اطاق‌ها اسبان و گوسفندان و میشان و مرغان و حشرات و مردان و زنان و کودکان با هم خوابیده برای جابا هم نزاع میکنند.

در ماه ژانویه همانسال نیز آقای وی (۱)، که تصادفاً در يك خانواده ثروتمند آمریکائی پرورش یافته و تازه از آمریکا برای خدمت به این محل رسیده بود، آنجا را

چنین توصیف میکند: «اکنون هفت هفته است که مادر این جا اقامت داریم. برف ضخیمی روی زمین را پوشانیده و درجه حرارت اغلب بدیست و سی درجه زیر صفر تنزل میکند. ناچاریم که ساعت های متمادی را در فضای کوچکی، در میان دود و عفونت زننده پهن خشک شده ئی که تنها سوخت این ناحیه است، بگذرانیم. دهکده ما از شش خانه تشکیل شده و محلی که ما برای کلیسا انتخاب کرده ایم يك طويله است و اغلب موقعی که مشغول پرستش خداوند هستیم گاوها و گاو میش ها نعره کشیده یا با هم کلاوین میشوند. با وجود این بودن در اینجا را برای خود مزیت غیر قابل توصیفی محسوب میکنیم.»

خدمات میسیونرها در گوارا برای آنها گران تمام شد، زیرا همسران دو نفر از آنها یعنی خانم گرین (۱) و خانم ری هر دو در این جا فوت کردند. درباره این پیشامد آقای ری اینطور نوشته است: «امروز خبر ناگواری بشمامیدهم. مارتای عزیز من برای همیشه چشم از جهان بسته است. او پس از يك بیماری ممتد دردناك دیروز بر روی بازوان مسیح بخواب ابدی فرو رفت.»

وقتی خبر ناخوشی او بد کتر رایت رسید، نامرده در يك روز شصت و پنج میل فاصله ارومیه تا گوارا پیموده خود را باینجا رسانید، ولی توانست وی را از مرگ نجات دهد. «مجلس یادبود خانم ری در کلیسای کوچک دهکده برپا شد و عده زیادی از اهالی در آن شرکت نمودند. در این مجلس دکتر رایت سخنرانی بسیار مؤثری ایراد کرد. اکنون وی در روی تپه ئی که در کنار کلیسا است در زیر درخت بیدی که از ارومیه آورده ام بخواب ابدی فرو رفته است.»

پس از این واقعه میسیون اجازه نداد آقای ری تنها در گوارا باقی بماند و در نتیجه محلی که مدتی یکی از مراکز فعالیت میسیونرها شده بود، پس از آنکه نمونه های بارزی از فداکاری آنها را نمایان ساخت، بحکم اجبار متروک گشت.

بطوریکه قبلا گفته شد میسیون آمریکائی از نخستین روزهای ورود خود بایران، سعی می کرد بجای ایجاد کلیسای جدیدی کلیسای قدیم نستوری را احیا کند و کلیسه مجاهدت های میسیونرهای اولیه مصروف انجام این منظور میشد. از اعضا و روحانیون کلیسای نستوری که بآئین پروتستانت می گرویدند تشویق میشد که همچنان در کلیسای قدیم خود باقی مانده و وظایف سابق خود را ادامه دهند.

ولی بعداً دیدیم که بر اثر پیشرفت های درخشانی که نصیب میسیونرها شد حسد پانربارخ و اسقفان نستوری تحریک شده با آنها مخالفت آغاز کردند. در نتیجه آرزوی میسیونرها که احیا و اصلاح کلیسای نستوری بود، صورت عمل بخود نگرفت.

یکی از میسیونرهای مسیحی در سال ۱۸۷۱، نامه‌ئی نوشته است که عقیده او را در این مورد منعکس می‌سازد: « کلیسای قدیم نستوری اکنون استخوان پوسیده ئی بیش نیست. این کلیساگوری است که پاکی و مجاهدت مسیحی را در خود مدفون ساخته است. از این روی مسیحیان ما ناچار شده اند آنرا ترك كنند. عده‌ئی از آنها را به اجبار از کلیسای نستوری اخراج کردند و عده ئی نیز بمیل خود آنرا ترك گفتند و اکنون این انكك وجدائی بحد کمال رسیده است. تجزیه کلیسای نستوری پانزده سال طول کشید و در شبخانه در این مدت تصادم و اتفاق سوئی که قابل ذکر باشد رخ نداد. در سال ۱۸۵۴ نستوریانی که بآئین پروتستان گرویده بودند از میسیونرها تقاضا کردند بآنها اجازه داده شود که در آئین عشای ربانی ساده آنها شرکت کنند. با تقاضای آن عده که صمیمیت آنها مورد تصدیق قرار گرفت، موافقت شد و مجلس عشای ربانی که با حضور آنها تشکیل شد یکی از مجالس کم نظیری بود که برکت خدا از آن نمایان بود.

هرچه بر عده نستوریانی که در مراسم عشای ربانی پروتستانها شرکت میکردند افزوده می‌شد، بهمان نسبت مخالفت رهبران کلیسای قدیم شدت می‌یافت. پروتستانها باین ترتیب بهمديگر پیوسته برای خود تشکیلات و مقرراتی بوجود آوردند و در نتیجه از میان کلیسای نستوری قدیم کلیسای پروتستان جدید پدیدار گشت. بسیاری از پیشوایان کلیسای قدیم نیز بکلیسای پروتستان ملحق شدند که از جمله آنها برادر پاتربارخ سابق، سدن از اسقفان، هفتاد نفر از کشیشان، و عده زیادی از شماسان کلیسای نستوری را میتوان نام برد.

نخستین مجمع پروتستان، در سال ۱۸۵۵ با صد و پنجاه و هشت عضو تشکیل گردید. نخستین انجمن محلی کلیسا در سال ۱۸۶۲ تأسیس شد و تا سال ۱۸۷۱ عده اعضای آن به ۷۶۲، و عده کشیشان بوهی به (۹) نفر، و عده واعظین آن به ۵۲ نفر رسید. در این وقت مجالس مذهبی پروتستانها مرتباً در هشتاد و سه دجل مختلف تشکیل می‌شد و بطور متوسط سه هزار نفر در آنها حضور می‌یافتند. دکتر پرکینز مؤسس میسیون ایران تا اینوقت زنده مانده نتایج زحمات خود را بچشم میدید. وی در آخرین روز سال ۱۸۶۹ بسرای ابدی شتافت، و بامرک او میتوان گفت که نخستین مرحله خدمات میسیونرهای پروتستان مسیحی در ایران پایان یافت.

تاسیس شعبه میسیون آمریکائی در تهران

کلیسای انجیلی تهران چگونه بوجود آمد؟

همزمان با مرگ پرکینز، هیئت مرکزی میسیون در آمریکا، تصمیمات ذیل را درباره ایران اتخاذ نمود: «اکثر نستوریهای ایران، باستانی عدۀ قلیلی از آنها تاکنون پیام مسیحیت را شنیده اند. باین جهت میسیون احساس میکند موفع آن رسیده است که مژده انجیل را بملل دیگر ساکن ایران نیز برساند. چون از این تاریخ، مأموریت میسیونرها در ایران تغییر میکند نام میسیون آمریکائی در ایران نیز که تا حال «میسیون برای نستوریان ایران» خوانده میشود، به «میسیون آمریکائی در ایران» مبدل می شود.»

درحقیقت این تصمیم میسیون برای کار در میان مردمان غیر نستوری بسه روش میسیون که حتی از سالهای قبل از آن اتخاذ شده بود، جنبه رسمیت داد. زیرا میسیونرها از بدو ورود خود بایران هر وقت که فرصتی دست میداد تعلیمات مسیح را بسمع مسلمانان و یهودیان نیز می رسانیدند. علاوه براین در سال ۱۸۶۰ آقای شلد (۱) یکی از میسیونرها، مأمور شده بود که تبلیغات دینی در بین ارمنیان مقیم ایران را بعهدہ گیرد. چند نفر از مبلغین مسیحی بومی بشهرهای تبریز و سلماس که مسکن عدۀئی از ارمنیان بود اعزام شده بودند. در سال ۱۸۶۹ نیز درپاسخ تقاضائی که جامعه ارمنی همدان درباره اعزام آموزگار کرده بود، دونفر مأمور شدند بانجام مسافرت کردند وضعیت را از نزدیک مشاهده نمایند. در نتیجه گزارشهایی که این دونفر در باره وضع همدان دادند، میسیون خدمت به ارمنیان و مسلمانان ساکن نواحی مرکزی ایران را وظیفه خود تشخیص داده برای انجام این منظور تصمیم گرفت شعبه میسیون را در همدان تاسیس نماید. آقای شد موقعی که درخواستی در این باره تقدیم هیئت مرکزی میسیون میکرد، اصرار ورزید که علاوه بر همدان، در شهر تبریز نیز شعبه میسیون گشوده شود.

در این وقت که روش میسیون تغییر کرده و دایرۀ عملیات آن توسعه می یافت، بخواست خدا در وضع اداری آن نیز تحول مهمی رخ داد. باین معنی که در ۲۷

دسامبر ۱۸۷۰، در نتیجه موافقتی که در آمریکا حاصل شده بود، اداره امور مسیون ایران از حیث مرکزی مسیون آمریکائی به اداره مسیون های خارجی پرزبیتی انتقال یافت و کلیسای پرزبیتی با اعزام مسیونرهای جدیدی بایران، مسئولیت پیش بردن فعالیت های مسیحی را در نواحی داخلی این کشور، بعهده گرفت. در نتیجه در اواخر قرن نوزدهم در حالیکه خدمات مسیونرها به آسوری های ساکن اطراف ارومیه لاینقطع ادامه داشت، توجه مسیون بنقاط دیگری مانند تهران و تبریز و همدان معطوف گشت.

آغاز فعالیت مسیون در تهران

در سال ۱۸۷۰ یککنفر مبشر مسیحی آسوری بنام گورگیس هادوریت یافته بود که بتهران آمده برای توزیع کتاب مقدس، مرکزی در این شهر دایر نمایند. این شخص در همان حال در خانه های عدهئی از ارمنیان نیز در باره مسیحیت سخنرانی میکرد. دوسازمد، مسیون آقای جیمز باست (۱) را مأمور ساخت که درباره ایجاد شعبه مسیون در تهران یا همدان مطالعه نموده نظر خود را بگوید، و نامبرده پس از بررسی این موضوع پایتخت را برای شروع فعالیت های مسیونری مهمتر و مناسبتر از همدان تشخیص داد. باینجهت باتفاق همسر و سه کودک خود ومبشر دیگری که میکائیل گولیفیان نام داشت، بتهران عزیمت کرده، در ۲۹ نوامبر ۱۸۷۲ باین شهر رسید. گمان میکنم احتیاجی بتوضیح نباشد که وضع تهران در آنوقت با امروز تفاوتی فاحش داشت. با اینکه شهر قریب ۷۵ سال پایتخت ایران بود بصورت شهر کوچکی باقی مانده بود که جمعیت آن از شصت هزار نفر تجاوز نمیکرد. در زمان ناصرالدین شاه، وضع شهر بدرجات قابل ملاحظهئی اصلاح شد وبمنظور توسعه شهر چند خیابان جدید مستقیم در آن احداث کردند. در آنوقت قریب صد وده خانواده ارمنی در تهران وهفتاد خانواده دیگر در قراء اطراف شهر سکونت داشتند. شماره یهودیان بطوری که خودشان ادعا میکردند بالغ بر سیصد خانوار بود. ولی عده زرتشتیان مقیم این شهر از ۱۵۰ نفر تجاوز نمیکرد.

ارمنیان تهران در دو نقطه شهر گرد آمده بودند. یکی دروازه شاه عبدالعظیم که مهمترین مرکز آنها بود و قریب چهل خانوار در آنجا منزل داشتند. ارمنیان این ناحیه کلیسایی داشتند که بنای آن از خشت خام ساخته شده بود و یککنفر کشیش گریگوری آنرا اداره میکرد. دسته دیگری از ارمنیان که به هفتاد خانوار میرسیدند در دروازه قزوین اقامت داشتند. دروازه قزوین در آنروز محله نسبتاً جدید تهران محسوب

میشد. این عده نیز در کلیسای کوچک و تاریکی که از خشت ساخته شده بود مراسم دینی خود را بجا می‌آوردند.

از نخستین روزهایی که میسیونرها وارد تهران شدند، این مسئله فکر آنها را بخود مشغول داشته بود که مجالس خود را بچه‌زبانی اداره کنند. آقای باست شخصا مایل بود که با عموم طبقات مردم تماس بگیرد، ولی معلوم نبود که مقامات دولتی با این امر موافقت خواهند کرد یا نه. با وجود این تصمیم گرفت این کار را آزمایش کند و به آموختن زبان فارسی مشغول شد. باین ترتیب ملاحظه می‌شود که میسیون آمریکا از بدو تأسیس خود در تهران، بخدمت عموم طبقات مردم همت گمارده است. همانطور که در شهرهای دیگر ایران میسیونرها فعالیت‌های خود را نخست در میان مسیحیان بومی آغاز می‌کردند، در اینجا نیز خدمات خود را در میان ارمنیان شروع کردند. سخنان آنها بسرعت در دل مردم راه یافت و چند نفری که بوسیله آنها بمسیحیت گرویده بودند در سال ۱۸۲۶ برای خود کلیسائی تأسیس نمودند. این کلیسا در ۲۶ مارس همان سال گشایش یافت و دارای ۱۲ نفر عضو بود. این عده از یازده نفر ارمنی و یک نفر مسلمان مسیحی شده بنام میرزا حسینعلی تشکیل میشد، و از ارمنیان یک نفر زن بود. سه نفر برهبری کلیسا انتخاب شدند که اسامی آنها میرزا لازار، میرزا میکائیل و استاد ابراهام بود. دو نفر دیگر نیز بنام آقایان کاسپار بطرسیان و کاراپت ها کوپیان برای شماسی تعیین گردیدند. این کلیسای کوچک در اندک زمانی توانست نیمی از حقوق واعظ خود را بپردازد. ولی دیری نگذشت که در اینجا نیز کلیسای انجیلی ارمنی با مخالفت شدید کلیسای قدیمی مواجه گشت. اسقف ارمنی جلفا بتهران آمده حضور در مجالس کلیسای انجیلی را برای ارمنیان تحریم کرد و دستور داد که اموات ارمنیان عضو کلیسای انجیلی را در گورستان آنها دفن نکنند. ولی شاه در دهکده اکبرآباد که در سه کیلو متری مغرب شهر بود، زمینی بکلیسای انجیلی بخشید که آنجا را گورستان خود قرار دادند.

علاقه مغرطی که مسلمانان به مجالس کلیسای انجیلی نشان میدادند، در سال ۱۸۸۰ وضع بغرنج و مشکلی را پدید آورد. دولت به میسیونرها دستور داد که از حضور مسلمانان در مجالس خود مانع شوند.

میسیونرها سعی کردند موافقت دولت را جلب نمایند که در این دستور تجدید نظر کرده یا اقلا آنها را تعدیل نماید، ولی چون باین کار موفق نیافتند بامشکل بزرگی روبرو شدند. زیرا از یکطرف معتقدات مسیحی و آداب مهمانداری اجازه نمیداد که آنها در مجالس خود از حضور کسانی که مایل بودند با آنها خدارا بپرستند جلوگیری کنند، از طرف دیگر وزیر مختار انگلیس که در آنوقت مسئول حفظ حقوق اتباع

آمریکا در ایران بود، به آنها گوشزد میکرد که در صورت تخلف از حکم دولت ممکن است از کشور اخراج شوند. در نتیجه، تصمیم گرفتند کلیه مجالس خود را تعطیل کنند، و علت اتخاذ این تصمیم را بدوستان مسلمان خود اطلاع دادند، و در عین حال عریضه‌ئی بدولت نوشته، تقاضا کردند که مسئولیت اجرای این دستور را خود دولت بعهده گیرد، نه میسیون. چون تقاضای میسیونرها بگوش شاه رسید، مسئولیت اجرای این دستور ۱۰ باداره نظمیة احاله نمود، و در نتیجه نامه‌ی ذیل از طرف وزارت خارجه بمیسیون فرستاده شد: «نامه‌ی مستر باست ینگی دنیائی بوزارت امور خارجه ارجاع شد. چون در موقع صدور این حکم انتظامات شهر در نظر گرفته شده، لهذا متن نامه‌را عیناً بشما میفرستیم که در روزهای یکشنبه مسانع ورود مسلمانان بکلیسا شوید. اشخاص عادی چه حق دارند که بکلیسا بروند؟»

بنظر میسیونرها مضمون این نامه، و احاله‌ی امر از طرف شاه باداره نظمیة، مسئولیت اجرای دستور دولت را از دوش آنها برمیداشت. باینجهت مجدداً در ۳۰ ژانویه ۱۸۸۲ درهای کلیسا بروی عموم گشوده شد، و از تمام کسانی که در آنجا حضور مییافتند، با کمال صمیمیت استقبال میشد. پس از یکسال عده‌ی اعضای کلیسا به پنجاه نفر رسید که چهار نفر از آنها از مسلمانان، و سه نفرشان از یهودیان مسیحی شدند. بودند.

چون بر عده‌ی اعضای کلیسا سرعت افزوده میشد، جماعت کلیسا احساس کردند احتیاج بمحل مستقلی دارند که متعلق بخودشان باشد. باینجهت مبلغی فراهم کرده، در نزدیکی دروازه قزوین زمینی خریدند و باصرف مبلغ هزار و صد تومان بنائی برای کلیسا ساختند. از این مبلغ چهار صد تومان را شاه اهدا کرده بود. بنای جدید کلیسا در ۱۸ نوامبر ۱۸۹۱ رسماً ببا تشریفات مذهبی خاصی گشایش یافت. این همان بنائی است که اخیراً مرمت شده، و اکنون محل کلیسای

عکس سمت چپ: ج. ل. پاتر، شبان کلیسای انجیلی تهران، در اواخر قرن نوزده.



حضرت توما میباشد . یکسال بعد از بنای کلیسا، ۳۵۰ تومان دیگر جمع آوری شد، و با آن دورگورستان اکبر آباد را دیوار کشیدند. چندی بعد در کلیسا اختلافی ظاهر شد، و در نتیجه آن بیش از نیمی از اعضاء آن، کلیسای انجیلی را ترك گفته، بکلیسای قدیم برگشتند. علاوه بر آن، ارمنیان ساکن دروازه قزوین شروع کردند به محله حسن آباد که تازه ساخته شده بود، کوچ کنند، و در نتیجه اغلب آنها دروازه قزوین را تخلیه نمودند. بر اثر این پیش آمد، کلیسای دروازه قزوین متروک ماند. عدهئی میخواستند آنرا به هزار تومان خریده مبدل بمسجد کنند، ولی اهالی کلیسا ترجیح دادند که آنرا بمبلغ هشتصد تومان بیک ارمنی فروخته، خودشان در کلیسای جدیدی که بوسیله میسیون آمریکائی در محله حسن آباد ساخته شده بود، پرستش کنند. کاری که آقای باست شروع کرده بود، با ورود آقای ج. ل. پاتر (۱) در سال ۱۸۲۴، و همسر او در ۱۸۲۸، توسعه یافت.

تأسیس آموزشگاه های دخترانه و پسرانه

آمریکائی در تهران

همانگونه که در ارومیه خدمات فرهنگی و تربیتی میسیونرها بلافاصله پس از تأسیس میسیون در آن شهر شروع گردید، در تهران نیز آقای باست از همان نخستین روزهای ورود خود قسمتی از توجه خویش را بامور فرهنگی معطوف داشت. در آنروزها ارمنیان مقیم تهران دارای آموزشگاه کوچکی برای تربیت فرزندان خود بودند، ولی چون این مدرسه از قبول شاگردانیکه قادر به پرداخت مخارج خودشان نبودند اباء میکرد، کودکان بی بضاعت از تحصیل محروم میماندند. جامعه یهودیان تهران نیز دارای سه آموزشگاه بود که به کنیسه های آنها بستگی داشت و شاگردان در مدارس فقط علوم و احادیث دینی خودشان و کتاب تورات را بزبان عبرانی تحصیل میکردند. زرتشتیان تهران گرچه عده قلیلی بودند، ولی از نظر داشتن آموزشگاه مختلط برای پسران و دختران که با هدایای پارسیان هند اداره میشد، از سایرین خوشبخت تر بودند.

در ۶ مارس ۱۸۷۳، میسیون آمریکائی بنا بقاضای ارمنیان تهران، آمو-
زشگاهی در نزدیکی دروازه قزوین تأسیس کرد. نخستین آموزگاری که برای تدریس در این آموزشگاه استخدام شد، شخصی بنام لازار بود. او با ده نفر شاگرد، آموزشگاه را دایر کرد، ولی طولی نکشید که عده شاگردان او بر بیست نفر بالغ شد. در اینجا نیز ارمنیانی که با فعالیتهای میسیون در ایران مخالف بودند، بتأسیس این آموزشگاه اعتراض کردند، و اسقف اعظم جلفا که تابستانها بتهران میآمد، بیپناهانه اینکه آمریکائیهها مسلمانان را از ایمان و عقیده اجدادشان منحرف میسازند، نزد شاه از آنها زبان بشکایت گشود. در پیرو شکایت او، از طرف دولت بازرسی باین مدرسه فرستاده شد، ولی چون حتی یکنفر کودک مسلمان در آن آموزشگاه وجود نداشت، بشکایت اسقف ارمنی ترتیب اثر داده نشد. در آغاز سال دوم، ۴۰ نفر کودک در آموزشگاه نام نویسی کردند، و چون مدرسه تصمیم گرفت شاگردان بی بضاعت را

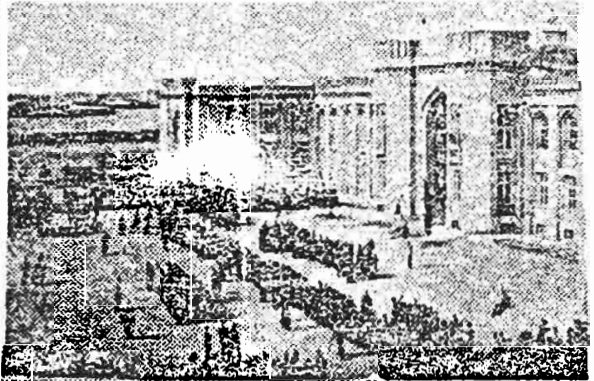
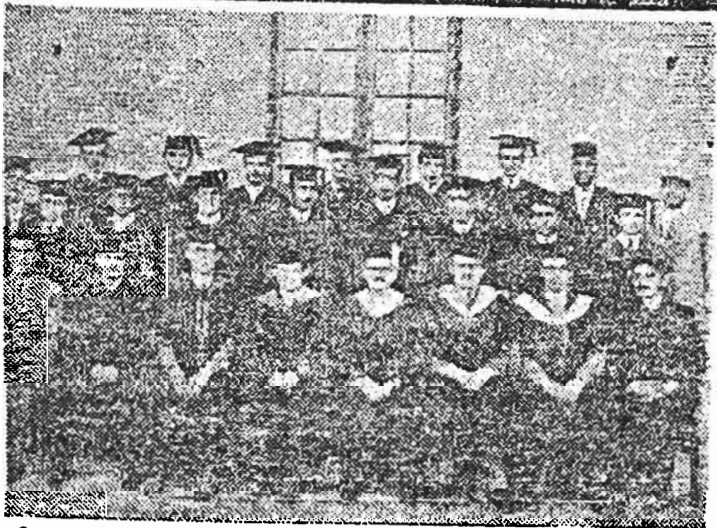
مجاناً قبول کند ، عده آنها از بیست و پنج نفر به شصت نفر رسید . در این موقع پیشنهادی مبنی بر تقاضای الحاق آموزشگاه جدید بمدرسه سابق ارمنی ، بمیسیون رسید . این پیشنهاد در میسیون مورد مطالعه قرار گرفت ، ولی چون معلوم شد که ارمنیان با هر گونه تعلیمات مذهبی در آموزشگاه جدید مخالف اند ، پیشنهاد مزبور پاسخ رد داده شد . در همانوقت در نقطه دیگر شهر برای کسانی هم که میخواستند در آینده خدمات دینی را پیشه خود سازند ، کلاسی دایر شده بود . در این کلاس هفت نفر جوان ، که شش نفرشان از همدان آمده بودند ، تحصیل میکردند . عموم شاگردان این کلاس بعد ها نمونه های برجسته زندگی پاک و خصلت عالی شدند ، و سه تن از آنان ، یعنی آقایان کاسپار پتروسیان ، کاراپت ها کویپیان و هوهانس-ناهاپتیان تمام عمر خود را وقف خدمت بمسیح ساختند .

در سال ۱۸۸۲ ، آقای **سموئل وارد** (۱) برای تصدی خدمات فرهنگی میسیون ، از آمریکا بتهران اعزام شد . با ورود او ، بنای نسبتاً بزرگی در شمال شهر برای مدرسه ساخته شد . تنها نقص این بنا فقدان اطاق اجتماعات بود که آنهم چندی بعد ساخته شد . در سال اول پس از ایجاد این بنا ، آقای وارد بسا خانواده خود در طبقه فوقانی آن منزل کرد ، و طبقه زیرین را بمدرسه شبانه روزی تخصیص داد . پانزده نفر از کودکان ارمنی که در مدرسه دروازه قزوین تحصیل میکردند ، به بنای جدید انتقال یافتند ، و علاوه بر آنها عدهئی از یهودیان هم که در مجاورت محل جدید مدرسه سکونت داشتند ، در آنجا پذیرفته شدند . دیری نگذشت که یک نفر پسر مسلمان نیز بمدرسه رجوع کرده ، اظهار داشت که مایل است در آنجا تحصیل کند . آقای وارد پرسید آیا او سر پرستی ندارد که نامه ئی نوشته تقاضا کند که او را در مدرسه قبول کنند ؟ آن پسر رفته فوراً چنین درخواستی آورد . بتدریج عده دیگری از والدین مسلمان نیز کتباً از مدرسه تقاضا کردند که فرزندان آنها در آنجا پذیرفته شوند . چون عده این درخواستها بیست رسید ، آقای وارد تصمیم گرفت که درهای مدرسه را بروی عموم بگشاید . در آغاز سال دوم ، مدرسه شبانه روزی که گنجایش چهل نفر را داشت ، پرشد ، و برای این عده باضافه ۲۰ کودک دیگری که فقط روزها بمدرسه میآمدند ، علاوه بر آموزگاران میسیونر ، چهار نفر معلم ایرانی استخدام شدند . دوره تحصیل در این مدرسه هفت سال بود . در این مدت گذشته از انگلیسی ، زبانهای فارسی ، ارمنی و عبرانی نیز تدریس میشد . شاگردان کلاس اول که سه نفر ارمنی و دو نفر یهودی بودند ، در سال ۱۸۹۱ تحصیلات خود را در آموزشگاه بیابان رسانیدند . سال بعد را از حیث بیداری و تجدد دینی و اخلاقی شاگردان باید یکی از

درخشان ترین فصول تاریخ این مدرسه شمرده، زیرا قریب سی نفر از آنها در طی سال به مسیحیت گرویدند. در تابستان آنسال بیماری وبا در شهر شیوع یافت، و شاگردان مدرسه آمریکائی جان خود را برای نجات قربانیان این مرض بمخاطره انداخته، باین ترتیب خلوص و صمیمیت خود را نسبت بایمان جدیدشان بثبوت رسانیدند. تدریجاً بر وسعت آموزشگاه آمریکائی تهران افزوده میشد، بطوری که در سال تحصیلی ۱۸۹۶-۷، صد و سی و چهار نفر در آن تحصیل میکردند، و نیمی از آنان از مسلمانان بودند. در سال ۱۸۹۲، دوشیزه **ماری کلارک** (۱) که در همانسال از آمریکا آمده بود، بکارکنان مدرسه اضافه شد، ولی دو سال بعد از آن، قسمت شبانه روزی آموزشگاه تعطیل شده، و تا سال ۱۹۱۰ گشایش نیافت. از این پس، بخش شبانه روزی مدرسه بر اساس تأمین تمام مخارج آن بوسیله شهریه ئی که از شاگردان وصول میشد، اداره گردید. در سال ۱۸۹۸، دکتر و خانم **س. م. جردن** (۲) برای اداره مدرسه آمریکائی بتهران اعزام شده، با پشتکار و قابلیت قابل تمجیدی خدمت خود را شروع کردند. سه سال پس از ورود دکتر جردن، مدرسه آمریکائی دارای قسمت متوسطه کامل شد. مجمع نمایندگان میسیون که در سال ۱۹۰۵ برای مطالعه مسئله تأسیس کالج تشکیل شده بود، به آقا و خانم جردن اختیار داد که در بهار ۱۹۰۶، در موقع مراجعت بآمریکا، برای گذرانیدن دوره تعطیلات خود، از کالج های آمریکائی ترکیه و سوریه و مصر دیدن نموده، نقشه صحیحی برای تأسیس کالج طرح کنند. آنها نیز در تمام مدت تعطیل خودشان در آمریکا، برای تهیه مقدمات تأسیس کالج کوشش کرده، از بسیاری علاقمندان و مردمان خیرخواه وجوهی جمع آوری کردند. دانشجویان کالج لافایت که از سال ۱۹۰۰ ببعده قسمتی از بودجه مدرسه آمریکائی را تأمین میکردند، وقتی از تصمیم میسیون دایر بتأسیس کالج آگاه شدند، کوششهای خود را برای کمک باین مؤسسه توسعه دادند. آقای دکتر **آ. س. بویس** (۳) که در سال ۱۹۰۷ تحصیلات خود را در کالج لافایت بیابان رسانیده بود، بمنوان نخستین معلم موقت بمدرسه آمریکائی تهران آمد.

آموزشگاههای دخترانه :

آموزشگاه دخترانه در تهران، در ۲۴ آوریل ۱۸۷۴، با دوازده شاگرد، در خانه ئی که نزدیک کلیسای ارمنیان واقع بود، گشایش یافت. در ماه فوریه ۱۸۷۵، این آموزشگاه بمحل جدیدی در نزدیکی باغشاه که موسوم به لاله زار بود انتقال یافت،



ح عكس ها از راست به چپ :
 يف بالا : (۱) شاگردان مقيم شبانه روزی كالج البرز، ۱۹۱۰ . (۲) دكتور جردن رئيس كالج البرز .
 يف دوم : (۱) دكتور بويس مدير داخلي كالج البرز و خانمش . (۲) فارغ التحصيلان سال ۱۹۳۴ كالج البرز .
 يف سوم : (۱) بنای اصلي كالج البرز . (۲) استادان و فارغ التحصيلان كالج در ۱۹۳۰ .

و بصورت مدرسه شبانه‌روزی در آمد. در هنگام انتقال باین محل، مدرسه دارای ۹ نفر شاگرد بود که در همانجا زندگی و تحصیل میکردند، ولی در عرض دو هفته شش نفر شاگرد جدید در شبانه‌روزی، و دو نفر برای تحصیل روزانه، رجوع کردند. سه سال بعد، آموزشگاه مجدداً تحت سرپرستی دوشیزه سارا باست (۱)، برادر زاده آقای جیمز باست، که در دسامبر ۱۸۷۵ تهران وارد گردیده بود، بمحل جدیدی که بوسیله میسیون خریداری شد، منتقل گشت. در سال ۱۸۸۷، دوشیزه آنا شنک (۲) که ده سال در مدرسه سابقه خدمت داشت، بمدیریت آموزشگاه منصوب گردید. در سال ۱۸۸۲، سیستم جدیدی برای اداره آموزشگاه اتخاذ شد، و بموجب آن والدین دختران میبایست با مدرسه قراردادی امضاء کنند که فرزندانشان مدت معینی که در قرارداد قید شده است، در مدرسه بمانند. علت وضع این قانون آن بود که عده ثنی از والدین، دخترانشان را قبل از اتمام تحصیل، از مدرسه خارج ساخته، و ادار بازدواج میکردند. دخترانی که با این قرار در مدرسه پذیرفته شده بودند، تمام ایام سال را حتی در تعطیلات تابستان در مدرسه مانده، تحت توجهات دقیق اولیای آموزشگاه تربیت میشدند. در نخستین سال‌های پس از تأسیس آموزشگاه کلیه مخارج تحصیل و لباس و زندگی دختران در مدرسه شبانه‌روزی مجاناً تأمین میشد. در سال ۱۸۸۳، دوشیزه بارگلت (۳) با مسرت زیادی گزارش داد: «برای نخستین بار، امسال پدر یکی از دختران حاضر شده است مخارج جاری دخترش را بمدرسه بپردازد.» در سال ۱۸۸۴، پنج نفر از دختران پس از آنکه مدتی در باره مسیحیت مطالعه و تحقیق نموده بودند، باین آئین گرویده، بکلیسای انجیلی تهران پیوستند، و با جدیت فراوانی افراد خانواده‌های خود را نیز بمسیحیت رهبری نمودند. آموزشگاه دخترانه که در اینوقت مدرسه «ایران بیت ئیل» نامیده میشد، در آخر دهمین سال تأسیسش، بمحل میسیون آمریکائی در خیابان قوام السلطنه انتقال یافت، و بعد از آن در همانجا باقی ماند. مراسم گشایش آموزشگاه در محل جدید، در ۱۷ نوامبر ۱۸۸۶ انجام گرفت. در روز اول افتتاح مدرسه، چهل نفر در آن نام نویسی کرده بودند. در ۱۸۸۵ دوشیزه دیل (۴) برای اداره آموزشگاه دخترانه از آمریکا فرستاده شد، و دو سال پس از ورود او، مقرراتی که سابقاً برای اقامت دایم دختران در محوطه آموزشگاه وضع شده بود، متروک گشت. برای اینکه تمام بودجه آموزشگاه از درآمد مدرسه تأمین بشود، اداره کنندگان آموزشگاه زحمات زیادی کشیدند، و در نتیجه مبالغی از شاگردان گرفته شد که بزرگترین قلم آن صد و نوزده تومان در سال ۱۸۹۳ بود. پس از آنکه ناصرالدین‌شاه، سلطان



فارغ التحصيلان مدرسة دخترانه تهران

وقت ، بدیدن مدرسه آمد ، وعده داد که سالی صد تومان بیودجه آموزشگاه کمک کند ، و تا چند سال این مبلغ پرداخته شد. پس از آن عده‌ئی از خانواده های سر-شناس مسلمان دخترانشان را باین مدرسه فرستادند . در سال ۱۸۹۶ ، هیجده نفر دختر مسلمان برای نام نویسی رجوع کردند ، و گرچه تقاضای همه آنها مورد قبول واقع نشد ، ولی از آن پس اکثریت محصلین آموزشگاه را دختران مسلمان تشکیل میدادند . در ۱۸۹۲ ، آموزشگاه بعادت فقدان آموزگاران کافی تعطیل شد ، و هنگامیکه در سال ۱۸۹۸ دو باره کشایش یافت ، ۶۳ نفر محصل در آن پذیرفته شدند ، و از آنوقت هفت نفر دختران مسلمان بودند .

بسال ۱۹۰۳ ، مظفرالدین شاه فرمان داد که تمام خانواده های مسلمان دختران-شان را از این مدرسه که « در آنجا دختران پوشیدن دامن و کفشهای پاشنه بلند را فرا میگیرند » بیرون برند. در نتیجه ، تمام دختران مسلمان مدرسه را ترك گفتند ، ولی ده روز طول نکشید که همه آنها دوباره بآموزشگاه برگشتند . در سال ۱۹۰۵ ، از ۹۵ محصل ۲۴ نفر ، و در ۱۹۱۳ ، از ۳۴۵ دانش آموز ۱۵۴ نفر ، دختران مسلمان بودند . کلاسهای اول و دوم و سوم مدرسه که هر يك مرکب از دو دختر ارمنی بود ، بترتیب در سالهای ۱۸۹۱ ، ۱۸۹۴ و ۱۸۹۶ فارغ التحصیل شدند . بعد از آن در مدت ۱۳۰ سال کسی دوره دوازده ساله مدرسه را پایان نرسانید ، مگر چهار نفر دختر ارمنی که در سال ۱۹۰۲ فارغ التحصیل شدند . از سال ۱۹۱۰ بیعد ، مرتباً هر سال بجز سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۴ و ۱۹۲۰ ، آموزشگاه دخترانه آمریکائی عده‌ئی فارغ التحصیل بیرون داد .

خدمات پزشکی میسیون آمریکائی در تهران

آقای باست در مراجعت از آمریکا، دکتر و. و. تورنس (۱)، از فارغ - التحصیلان مدرسه پزشکی «روش» را، که مأمور بود فعالیت‌های پزشکی میسیون را در تهران بعهدہ گیرد، همراه خود بایران آورد. دکتر تورنس شخصی بسا جذبه بود و امکان نداشت کسی با او روبرو شود و در خود علاقه و احترامی نسبت باوحس نکند. او در آنک زمانى اعتماد و محبت مردم را بسوی خود جلب کرد، و از طرف شاه نیز بدریافت نشان مفتخر شد. در سال ۱۸۸۸، شاه از او تقاضا کرد که همراه وزیر مختار جدید ایران بواشنگتن مسافرت کند. او نیز با اجازه میسیون پنج ماه از محل مأموریت خود غیبت نموده، همراه وزیر مختار ایران بآمریکارفت. تصور میکنم در اینجا ضرر ندارد گفته شود که نخستین وزیر مختار آمریکا که پنجاهمین (۲) نام داشت، در سال ۱۸۸۳ بایران فرستاده شد، و باین ترتیب قریب پنجاه سال پس از ورود میسیونرهای مسیحی آمریکائی بایران، دولت آمریکا با دولت ایران مناسبات سیاسی برقرار کرد. در نتیجه درخواستهای مکرری که میسیون آمریکائی برای اعزام پزشک زن بتهران کرده بود، در سال ۱۸۸۹ هیئت مرکزی میسیون در آمریکا، خانم دکتر هاری سمیث (۳) را بتهران فرستاد. ورود این بانوی پزشک چنان مردم آنروز تهران را دچار حیرت و بهت کرده بود که همه از یکدیگر میپرسیدند: «چطور ممکن است یک نفر زن دارای معلومات پزشکی باشد؟» روزی که شاه بدیدن تأسیسات میسیون رفته بود، خواهش کرد که مخصوصاً خانم پزشک را باو نشان دهند. و چون باو گفتند این پزشک خانم باریک اندامی است که دارای چشمانی آبی میباشد، دست خود را جلو آورده گفت: «نبض مرا ملاحظه کنید، و ببینید که صحت من چگونه است؟» خدمات آمیخته بمعبت و وظیفه شناسی و وفاداری و بردباری خانم دکتر سمیث در طی سی و چهار سال، او را در تاریخ میسیون آمریکائی ایران یکی از شخصیت‌های ممتاز و گرانبھائی ساخته است که نامش هرگز فراموش نخواهد شد.

در سال ۱۸۹۲، مرض و با در تهران شیوع یافت، و اهالی تهران از ترس این مرض شهر را تخلیه کرده، سر بدشت و بیابان نهادند، بطوری که راههای شمیران از مسافرین مملو گشت. میسیون آمریکائی برای مداوای بیماران بیمارستان موقتی تأسیس کرد، و عدهئی پرستار و شش نفر از شاگردان آموزشگاه پسرانه آمریکائی بطوری که در بالا گفته شد، در آنجا داوطلبانه خدمت میکردند. این جوانان چهارده تا هیجده سال داشتند، و بدون اینکه کوچکترین بیمی از این بیماری خطرناک به خود راه دهند، با نهایت مهربانی و از خود گذشتگی از بیماران مسلمان پرستاری میکردند. با کمال تأسف باید گفت سایر پزشکان شهر نیز بخارج تهران پناه بردند، و در نتیجه بیمارستان موقتی آمریکائی تنها پناهگاه بیماران درمانده و یگانه نمونه خدمت جانبازانه محسوب میشود.

در ۱۸۸۷، زمینی برای تأسیس بیمارستان دایم در تهران خریدند شد. شاه بتأسیس بیمارستان علاقه فراوانی نشان داده، فرمانی مبنی بر اجازه ساختمان صادر نمود. این فرمان حاوی شرایطی بود که قبول آن برای میسیون امکان نداشت. از جمله شرایط او یکی این بود که مؤذنی از طرف بیمارستان استخدام شود که در ساعتهای معین مردم را بنماز و عیادت بیماران دعوت کند، و همچنین تأکید میکرد که زنان بیمار در بیمارستان پذیرفته نشوند. صدور این فرمان باعث شد که گشایش بیمارستان چند سالی بتعویق بیفتد، و همین امر سبب استعفای دکتر تورنس گردید. بالاخره امین الدوله، نخست وزیر وقت، بمیسیونرها اطمینان داد که حاضر است فرمان شاه را ملغی ساخته، خود مسئولیت کامل عدم اطاعت از آنها بعهده گیرد. با این پیشامد میسیونرها مجدداً دلگرم شده، از آمریکا تقاضا کردند که پزشک قابلی برای اداره بیمارستان استخدام و بتهران اعزام شود. در پاسخ تقاضای میسیون، دکتر ج. ویشارد (۱) که مدت دو سال در نواحی کوهستانی مغرب ایران از طرف میسیون آمریکائی مشغول خدمات پزشکی بود، بیایتخت انتقال یافت.

بیمارستان آمریکائی تهران در پائیز سال ۱۸۹۳ رسماً بدست این پزشک گشایش یافت. از این تاریخ، امور بیمارستان بطرز رضایتبخشی اداره شد، و شاه نیز از خدماتی که توسط آن در تهران انجام میگرفت تقدیر نمود.

مهارت زیادی که دکتر ویشارد در پزشکی، بخصوص در جراحی داشت، ارزش بیمارستان آمریکائی را در انظار مردم تهران بالا برد. این شخص علاوه بر اداره

بیمارستان ، با همکاری پزشکان «شرکت تلگرافی هند و اروپا» کلاسی نیز برای تربیت پزشکان ایرانی در تهران تأسیس کرد. پس از آنکه چند نفر دوره این کلاس را طی کردند ، او بفکر افتاد که آموزشگاه پزشکی کاملی در شهر دایر کند ، ولی بعلت فقدان بودجه و آموزگاران کافی ، از این فکر منصرف شد. دکتر ویشارد تا سال ۱۹۱۰ در تهران خدمت کرد، و در آنسال از طرف مسیون متقاعد شده، با آمریکا بازگشت . در ۱۹۰۴ مجدداً بیماری را گیر و با در ایران شیوع یافت . برای مبارزه با این بیماری ، مسیون از ایرانیانی که توانائی داشتند ، استمناذ کرد ، و آنها نیز بقدر توانائی خود از هیچگونه کمکی دریغ نداشتند . بعد ، دولت نیز توسط دکتر **نائوسن** (۱) ، رئیس گمرک وقت ، وسایلی را که مورد احتیاج مسیون بود ، در اختیار آن گذاشت .

برای مداوای بیماران، سه مرکز در شهر، و یکی در تجربش، دایر گردید . در این مراکز تمام مسیونرهای مقیم تهران، بانفاق عددی دایرطلب که باز هم اغلب از شاگردان مدرسه پسرانه آمریکائی بودند ، شب و روز از بیماران پرستاری میکردند . دکتر ویشارد رساله ئی نوشته و اقداماتی را که برای پیشگیری از این مرض ضرورت دارد ، بتفصیل شرح داده است . کارکنان مسیون با ارابه هائی که اجاره کرده بودند، در کوچه های شهر گشته، بیماران را بمراکز طبیی مسیون انتقال میدادند . باینوسیله چند هزار نفر از ساکنان تهران از مرگ نجات یافتند .

آداب خدمات میسیون آمریکائی در همدان

سومین مرتبه فعالیت‌های میسیون آمریکائی، بسال ۱۸۸۱، توسط ج. و. هاوکس (۱) در شهر همدان گشایش یافت. چندی پس از ورود نامبرده بهمدان، بتدریج همسر او و دوشیزه آنی **مونتگمری** (۲)، که مأموریت داشت خدمات فرهنگی میسیون را عهده دار شود، و دکتر و خانم **ای. و. الکساندر** (۳) بدو ملحق شدند. در اینوقت عده‌ئی از ارمنیان پروتستانت توسط کشیش شمعون اهل ارومیه، در همدان مجتمع شده، کلیسائی تشکیل داده بودند که شعبه کلیسای تهران محسوب میشد. بعزت فقدان کشیش ازمنی گریگوری در همدان، ارمنیان پروتستانت این شهر از جناهائی که همکیشانانشان در سایر نقاط ایران متحمل شدند، راحت بودند، ولی روزی که عده‌ئی از یهودیان شروع کردند به آئین پروتستانت ابراز علاقه کنند، مخالفت شدیدی علیه آنها برخاست.

در ۱۸۷۹، هفت تن از یهودیان توسط آقای باست که از تهران برای سرکشی به همدان رفته بود، تعمیم یافتند، و فوراً پس از آن، دو نفر از آنها توقیف و زندانی شدند. آنها را حاضر شدند در برابر پرداخت هفتاد و پنج تومان آزاد کنند، ولی چون کشیش خواست که در این امر وساطت کند، او را نیز توقیف نموده، کتک زدند. او ناچار شد برای حفظ جان خود بتهران فرار کند. در تهران بر اثر اقدامات میسیونرها، نامه‌ئی باو دادند که در آن به حاکم همدان توصیه شده بود از حمایت وی دریغ ننماید. لیکن جفائی که شروع شده بود، تا چند سال ادامه یافت. در خلال این مدت، چند بار مدارس آمریکائی بسته شد و خود هاوکس نیز یکبار توقیف گردید، ولی کلیسا با ایمان قوی کلیه پیشامدها را تحمل کرد.

در سال ۱۸۸۵، کلیسای همدان هفتاد و پنج نفر عضو داشت، و کلیسا غالباً از جماعت پر میشد. در عرض هر هفته مجالس متعددی در کلیسا تشکیل میشد که عبارت بود از: مجلس پرستش بانوان، آموزشگاه روزهای یکشنبه با صد و پنج

نفر شاگرد، کلاس آموزگاران برای تحصیل کتاب مقدس، آموزشگاه روزهای یکشنبه برای کودکان یهودی، و مجالس وعظ و سخنرانی برای یهودیان هرشنبه بعد از ظهر و روزهای یکشنبه. خدمات فرهنگی میسیون در سال ۱۸۷۰ در شهر همدان شروع شد. آموزشگاهی که توسط میسیونرها تأسیس شد، در حقیقت نخستین آموزشگاهی بود که در خارج جامعه نستوریان در ایران گشایش یافت. آقای ج. ه. شد (۱) در سال ۱۸۶۹ بحوزه میسیون همدان سرکشی کرده، در مراجعت دو نفر جوان را بنام میکائیل از همدان، و هوهانس از شورین، با خود بارومیه برد که تحصیلات خود را در آنجا تکمیل نمایند. پس از یکسال تحصیل، این دو نفر بموطن خویش برگشته، هر یک در ده خود آموزشگاهی تأسیس نمود. این آمو-زشگاهها در سال ۱۸۸۰، علیرغم مخالفتهایی که از طرف کلیسای قدیم ارمنی (گر-بگوری) با آن میشد، بخدمت خود ادامه داد و دارای سی و یک تن شاگرد دختر و پسر گردید. موقعی که آقای هاوکس وارد همدان شد، بنا بتقاضای یهودیان، برای آنها نیز آموزشگاهی تأسیس کرد. سال بعد این مدرسه بآموزشگاه پسرانه ارمنی ملحق شد. در سال ۱۸۸۶، آموزشگاهی نیز که توسط ملا شموئیل اداره میشد، بمدرسه آمریکائی منضم گردید، و در نتیجه بر عده شاگردان آن شصت نفر افزوده شد. در ۱۸۸۸، آقای ج. ک. واتسون (۲) برای معاونت آقای هاوکس بهمدان وارد شد، و در سال ۱۹۰۱، آقای یهوور (۳) بکارکنان مدرسه اضافه گشت. این شخص چندی بعد بمدیریت آموزشگاه منصوب شده، مدرسه را بمحل جدیدی که تا بیست و پنج سال در همانجا باقی ماند، انتقال داد.

در سال ۱۸۸۶ یا ۱۸۸۷، در تحت سرپرستی آقای شیمون کولیا، بخش شبانه روزی مدرسه افتتاح یافت. در سال اول ده نفر پسر در شبانه روزی اقامت داشتند، و آقای شیمون کولیا با کمال مراقبت در تربیت اخلاقی و روحانی آنها میکوشید. یکی از شاگردان پنجاه سال بعد در باره شبانه روزی مزبور چنین نوشته است: «در اینجا راستی و پاکدامنی و خداپرستی شب و روز مانند غذائی که بانسان نیرو میبخشد، به قلوب پسران ریخته میشد.» در سالهای بعد، مدتی دکتر الکساندر، و زمانی هم آقای واتسون مدیریت شبانه روزی را بعهده گرفتند. سپس ملا محمد رسولی بمدیریت آن منصوب شده، تا سال ۱۹۱۰ که بخش شبانه روزی مدرسه بسته شد، بعین سمت باقی ماند. نام ملا محمد رسولی، که بعد ها بنام «کاکا» ملقب شد، همیشه مانند پدری مهربان و باوفا در خاطر شاگردان شبانه روزی باقی خواهد ماند. در سالهای اول، شاگردان آموزشگاه آمریکائی عموماً اطفال ملل اقلیت بودند، ولی

حسن شهرت مدرسه باعث شد که بتدریج خانواده های مسلمان نیز فرزندانشان را برای تحصیل بآنجا بفرستند ، بطوری که در اوایل جنگ جهانی اول، از ۱۲۶ شاگرد مدرسه ، هفتاد و سه نفرشان کودکان مسلمان بودند .

همانطور که گفته شد ، آقای هوهانس پس از مراجعت از ارومیه ، در دهکده خود شورین آموزشگاهی تأسیس کرد . مخد الفتنی که کشیش ارمنی گریگوری محل است بکار او ابراز میداشت ، بحدی شدید بود که سه سال منجر باخراج وی از این کوهها شد . پس از این پیشامد ، هوهانس مجبور شد مدت چهار سال در کوههای شورین در مدرسهائی تدریس نماید . او بار دیگر در ۱۸۷۷ بدیهکده شورین برگشته ، مجدداً بیست مدرسه سابق خود منصوب گشت ، و آنقدر در توسعه آن کوشید که عده شاگردان دختر و پسر آموزشگاه به صد و پنجاه نفر رسید . فقر و قحطی و مهاجرت تدریجی ارمنیان بنقاط دیگر باعث شد مدرسه رو بانحطاط نهاده ، در اواخر جنگ بکلی تعطیل شود .

آغاز خدمات فرهنگی مبعوثان در همدان مخصوصاً برای دختران ، مصادف بود با ورود دوشیزه مونت گمری، که بسال ۱۸۸۲ وارد این شهر گردید . چنانکه در بالا گفته شد، چند نفر دختر در مدرسه ارمنی همدان تحصیل میکردند، ولی پس از ورود دوشیزه مونت گمری، آنها دارای آموزشگاهی شدند که حق داشتند آنرا متعلق بخود بدانند . نکته جالب توجه اینجاست که مونت گمری در مدت چند سال اول ، پسران خردسال را هم قبول میکرد که در میان دختران تحصیل کنند . سال اول ، چهل و یک دانش آموز در آموزشگاه پذیرفته شدند . کمی پس از آنکه بخش شبانه روزی مدرسه در منزل آقای هوهانس نهاپتیان گشایش یافت ، عده شاگردان مدارس بالغ به ۶۵ نفر شد . با کمک های سخاوتمندانه دوشیزه **فیت هوبارد (۱)**، عضو هیئت مرکزی مبعوثان در آمریکا، و خانم **شروود (۲)**، مادر بانو هاوکس، مبعوثان توانست بنای جدیدی در محلی موسوم به سرقلعه ساخته، در سال ۱۸۸۵ آموزشگاه دخترانه را بآنجا انتقال دهد . سال بعد دوشیزه **چارلوت مونت گمری (۳)** برای کمک بخواهرش از آمریکا وارد شده، مدت ۱۸ سال در مدرسه خدمت کرد، و در ۱۸۹۲ دوشیزه **سولینباخ (۴)**، که چندی بعد با دکتر **ج. آر توری فانک (۵)** ازدواج کرد ، بکارمندان آموزشگاه اضافه شد . نخستین دختران مسلمان که در این آموزشگاه نام نویسی کردند، عموماً در بخش شبانه روزی زندگی میکردند . در سال ۱۸۹۴ برای اولین بار، شاگردان دوره اول تحصیلاتشان را پایان رسانیدند . تا

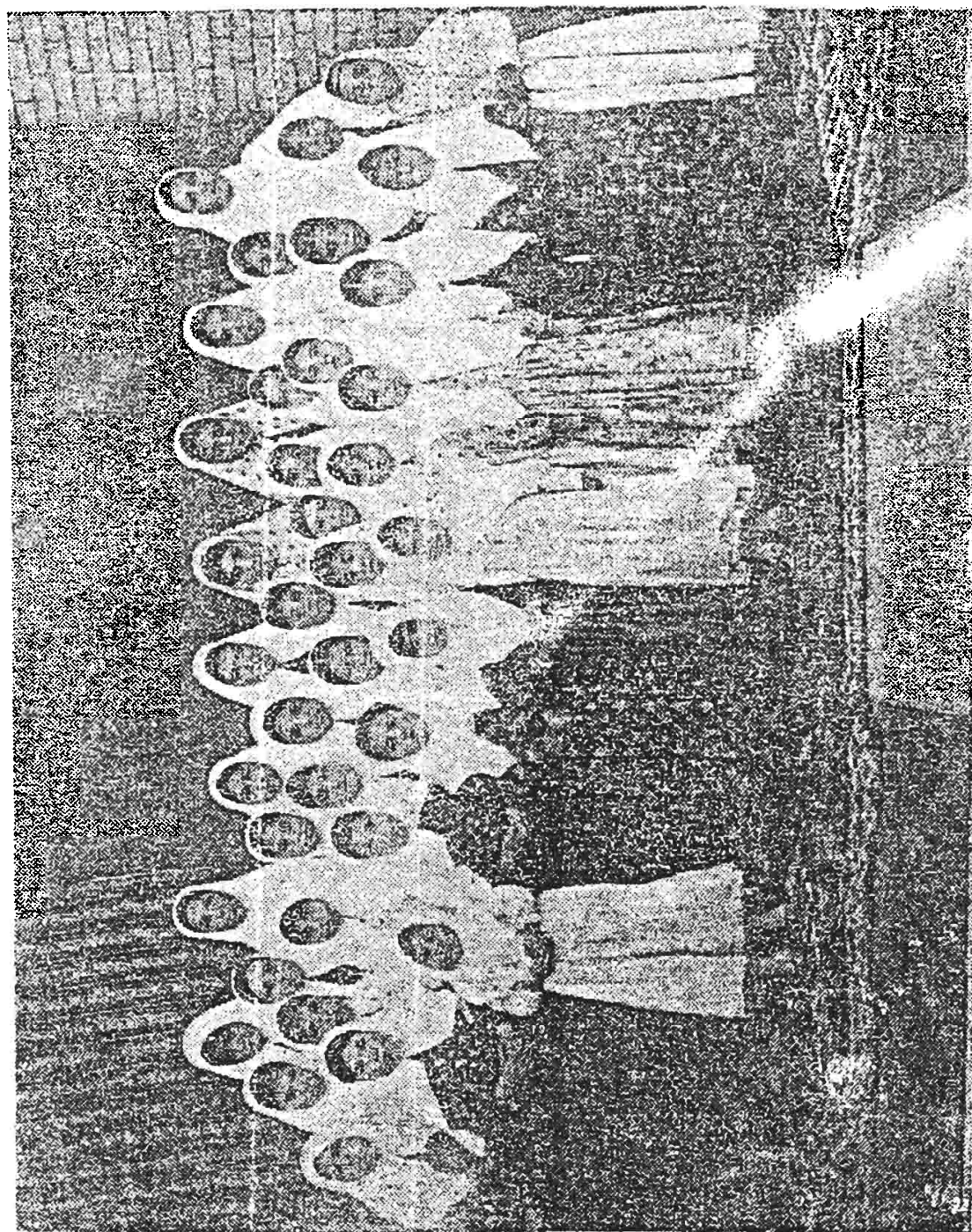
۱ - Faith Hubbard - ۲ Sherwood - ۳ Charlotte Montgomery
 ۴ - Sue Leinbaeh - ۵ J. Arthur Funk

۱۹۰۷ بیست و چهار نفر از دختران بگرفتن دیپام نائل شدند. دوشیزه هونت-گمری، مدیر آموزشگاه، در گزارشی که در سال ۱۹۱۵ تهیه کرده، نتایج خدمات خود را اینطور خلاصه میکند: «از بدو تأسیس آموزشگاه «فیت هوبارد» در همدان تا کنون، یعنی در ظرف سی و سه سال گذشته، ۲۵۵ نفر به عضویت کلیسای «ستفان مقدس» در همدان پذیرفته شده اند، و از این عده، ۱۱۳ نفر از شاگردان مدرسه «فیت هوبارد» بوده اند. علاوه بر آنها، از میان ۳۴ شاگرد مدرسه پسرانه هم که عضو کلیسای نامبرده شده اند، ۲۲ نفرشان قبلاً در مدرسه «فیت هوبارد» تحصیل میکردند.»

در خلال این مدت، کلیسای همدان همچنان بر شد و توسعه خود ادامه میداد. در سال ۱۸۸۵، چون کلیسای ارمنی گریگوری اجازه نداد مسیحیان انجیلی بیش از آن از بنای آنها استفاده کنند، مسیحیان انجیلی ناچار شدند در محله مجاور بنای جدیدی احداث نمایند. ولی چون بازهم کلیسای گریگوری مانع کار آنها میشد، مسیحیان انجیلی بشاه متوسل شدند. و شاه نه فقط دستور داد که از ایجاد هر مانعی در امر ساختمان جلوگیری شود، بلکه شخصاً چهار صد تومان بیودجه ساختمان کمک کرد. ساختمان بنای جدید، بقیست هزار و دویست تومان تمام شد، و در روز ۱۲ دسامبر ۱۸۸۶، مراسم تقدیس آن بعمل آمده، «کلیسای استفان مقدس» نامیده شد. در سال ۱۸۹۴، ده نفر از یهودیان مسیحی شده همدان کایسائی در آن شهر تشکیل داده، نام آنرا «کلیسای پنیل» گذاردند، و شخصی بنام آقای جیم را بسمت واعظ کلیسا انتخاب نمودند. در سال بعد، دو نفر زن و مرد مسیحی که قبلاً مسلمان بودند، باین کلیسا پیوستند، ولی هنوز اکثریت اعضای کلیسارا یهودیان مسیحی شده تشکیل میدادند.

در ۱۸۹۸، کلیسای همدان توجه خود را بدهستان «کمره» معطوف ساخت. ساکنین اینجا اغلب ارمنیانی بودند که شاه عباس در سال ۱۶۰۵ میلادی آنها را باین ناحیه کوچ داده بود. در نتیجه توجهات کلیسای همدان، در ظرف یکی دو سال در دهکده لیبهان کلیسای انجیلی تشکیل یافته، برهبری کسانی مانند آقای روبن-دواجان، آقای کامپار پطروسیان و آساتور ایلاتس که بترتیب سرپرستی آنرا عهده دار بودند، بترقیات سریعی نائل گشت. در یکی دیگر از دهکده های ناحیه مزبور، یعنی «کنده» نیز در سال ۱۹۰۳ کلیسائی تأسیس یافت. گرچه این کلیسا بظاهر کلیسای کوچکی بود، ولی از لحاظ اتحاد و یگانگی و ایمان محکم اعضاء، آن را باید یکی از نیرومندترین و برجسته ترین کلیساهای ایران شمرد.

بطوریکه در فوق گذشت، دکتر آلكساندر و همسرش کمی پس از تأسیس



سرودهی از شاگردان آموزشگاه دخترانه آمریکائی همدان در اواخر قرن لوزده

مرکز میسیون همدان ، یعنی در سال ۱۷۸۲ ، بآن شهر اعزام شدند . در گزارش سالیانه میسیون که دو سال پس از ورود این دو نفر انتشار یافته ، در باره خدمات آنها چنین نوشته شده است : « با وجود مخالفت شدید پزشکان بومی ، دکتر ای . و . الکساندر بتصدیق همه کسانی که او را میشناسند ، در مدت کوتاه اقامت خود در همدان ، خدمات گرانبھائی انجام داده است . پزشکان محلی با اینکه در قلب خود به برتری طب جدید اعتراف میکنند ، مخالف حضور پزشکان خارجی در این شهر میباشند . ما از صمیم قلب با دکتر الکساندر و همسر او همدردی می کنیم ، زیرا خانم الکساندر به بیماری تب و آبله که در شهر شیوع داشت مبتلا شده ، مدتی از این بیماریها رنج کشیده است . » خانم الکساندر برای دختران یهودی آموزشگاهی تأسیس کرد ، و بزودی عده شاگردان او بر بیست و پنج نفر بالغ شد . چندی بعد یهودیان شهر علیه تأسیس این مدرسه اعتراض کردند ، و در نتیجه مدرسه تعطیل شد . ولی تمام مأمورین دولت از خدمات میسیون رضایت کامل داشتند . دکتر آلکساندر در یکی از نامه های خود که در سال ۱۸۸۳ بدوستش فرستاده ، در این باره چنین مینویسد : « همه ما چهار شبه شب در حضور شاهزاده بودیم . حاکم شورین درشکه خود را برای بردن ما فرستاده بود . پس بطوریکه ملاحظه میکنید ما دیگر گرفتار مخالفت های دایم نیستیم . الطاف خداوند همیشه شامل حال ما بوده است . » در



جمعی از مبعوثان آمریکائی متبیم ایران ، در اوایل قرن بیستم

همانسانی که این نامه نوشته شد ، دکتر الکساندر در محله کبایان مطبی تأسیس کرد که تا امروز باقی مانده است .

دکتر الکساندر در نظر داشت در همدان بیمارستانی تأسیس کند ، ولی استعفای او در سال ۱۸۹۲ ، و علاقهٔ جانشین او بجراحی بعوض سایر کارهای پزشکی ، مانع عملی شدن این نقشه گردید . تأسیس بیمارستان همدان مرهون زحمات خانم دکتر **بلانش ویلسون** (۱) است . این خانم که چندی بعد با آقای **ستد** (۲) ازدواج کرد ، بیمارستانی را که تأسیس کرده بود در عمارت موسوم به **ویپل هموریال هاسپیتال** (۳) مستقر ساخت . در ۱۹۰۳ ، دکتر ج . آرتور فانک برای توسعهٔ بیمارستان و تهیهٔ وسائل لازم نقشه‌ئی طرح کرد . باین منظور زمینی در خارج شهر خریداری شد ، و ساختمان بنای مناسبی در سال ۱۹۰۶ آغاز گشت . یکسال بعد ، بیمارستان آمریکائی بمحل جدید خود انتقال یافته ، **بیمارستان لیلی ریید - شوالت** (۴) نامیده شد .

تاسیس شعبه میسیون آمریکائی در تبریز

۱- سبب تاسیس و چگونه ایجاد شد؟

فعالیت دائمی میسیون آمریکائی در تبریز، با ورود آقا و خانم **پتر ایستون** (۱) و **دوشیزه ماری جوت** (۲) که با اکتبر ۱۸۷۳ مصادف است، شروع میشود. از ده سال قبل از این تاریخ، بنکاهی برای توزیع کتاب مقدس در تبریز تاسیس شده بود که گاهی میسیونر های آمریکائی و مسیحیان مقیم ارومیه به آنجا سرکشی میکردند. چندی پس از ورود سه نفر آمریکائی نامبرده، یعنی در ۱۸۷۶، آقا و خانم **لورنس** (۲)، و در ۱۸۷۸ **آقای جان رایت** (۳) با اتفاق همسرش، بمیسیون آمریکائی تبریز ملحق شدند. بر اثر خدماتی که قبلاً در این شهر صورت گرفته بود، کمی پس از تاسیس مرکز میسیون در تبریز، کلیسای انجیلی در این شهر بوجود آمد. یکی از نخستین پیشوایان کلیسا بازرگان ارمنی بنام آقای ماتپوس نظریان بود که قبلاً در نهران بآئین پروتستانت گرویده بود. وی سالیان متعددی با صمیمیت و پشتکار فراوان بسمت رهبر کلیسا و مدیر آموزشگاه روز های یکشنبه کلیسائی خدمت کرد. یکی دیگر از نخستین اعضای کلیسای تبریز مسلمان مسیحی شده ئی است، که سرگذشت او داستان جالب توجهی را تشکیل میدهد. او برای اینکه جان خود را از دست مخالفین متعصب نجات دهد، دو بار مجبور شد از شهر بگریزد. عضو سوم نیز از مسلمانان مسیحی شده بود، ولی این شخص بر اثر خویشاوندی با یکی از خانواده های بزرگ و متنفذ شهر، از آسنب و آزار مردم در امان ماند. او مرتباً در مجالس کلیسائی حضور می یافت، و مبلغ نسبتاً زیادی نیز از روی میل بکلیسا بخشید. خلاصه، جماعت کوچکی که کلیسای انجیلی تبریز را تشکیل میدادند، سالیان متعددی، گاهی در محیطی کاملاً آزاد، و گاهی در تحت شرایطی بسیار دشوار، در عقیده خویش راسخ مانده، مشعل ایمان خود را فروزان نگاه داشتند. در سال ۱۸۸۰، هنگامیکه قحطی شدیدی عارض شد، اعضای کلیسای تبریز بکمک



گروهی از شاگردان آموزشگاه دخترانه آمریکائی تبریز،
در حدود سال ۱۹۱۳ میلادی

میسیونر هاشتافته ، باتفاق آنان کمکهای گرانبهائی باهالی شهر نمودند . یکی از صفحات درخشان تاریخ کلیسای تبریز در سال ۱۸۸۳ گشوده شد، زیرا در این سال نهضتی از طرف مسیحیان بر پا شد، که در نتیجه آن ده نفر عضو جدید بکلیسا پیوستند .

در میان اولین اقدامات میسیون آمریکائی در تبریز ، تأسیس دو باب آموزشگاه را برای دختران ارمنی باید نام برد. این دو آموزشگاه که در تحت سرپرستی دوشیزه مان... اداره میشد ، در دو محله ارمنی نشین شهر گشایش یافت. در نخستین سال تأسیس این دو مدرسه ، در یکی از آنها دوازده دختر (پنج نفر ارمنی ، یک نفر نستوری ، دو مسلمان و چهار فرانسوی) و در دیگری ۸ نفر دختر ارمنی اسم نویسی کردند . پس از ۸ سال ، این دو آموزشگاه بهم ملحق شدند و مدرسه جدیدی که دارای بخش شبانه روزی هم بود برای دختران مسلمان و ارمنی بوجود آمد .

خانم ل . س وان هوک (۱) بمدیریت بخش شبانه روزی منصوب گشت.

در آغاز امر غالب والدین حاضر نبودند دخترانشان را برای زندگی به بخش شبانه روزی بفرستند ، ولی هنوز یکسال از تأسیس آن نگذشته بود که عده شاگردان شبانه روزی از سه به ده نفر رسید .

در سال ۱۸۸۲ ، با کمکهای سخاوتمندانهٔ کلیسای پرزیتیری دوم شیکاگو ، زمین وسیعتری در نزدیکی قلعه خریداری گردید ، و بنای جدیدی در آن ساخته شد . در پائیز همان سال آموزشگاه با ۱۹ محصل جدید ، که دوفتر از آنها از شهر مراغه ، یعنی از فاصله هشتاد کیلو متر آمده بودند ، گشایش یافت . سال بعد ، کودستانی نیز به آموزشگاه ضمیمه شد ، و خانم **هولمز** (۲) بمدریت آن گماشته شد . عدهٔ شاگردان آموزشگاه در این سال به ۴۲ نفر بالغ شد ، که از آنها چهار نفر دختران مسلمان بودند . ولی بر اثر مشکلاتی که پیش آمد ، تا ۱۲ سال بعد از این تاریخ ، دیگر هیچ دختر مسلمان بمدرسهٔ آمریکائی وارد نشد .

در سال ۱۸۹۲ ، دوشیزه **لیلی بی بر** (۳) برای خدمت در آموزشگاه آمریکائی تبریز اعزام شد . این خانم تا ۱۹۲۳ در این شهر مانده ، بیشتر این مدت را بسمت مدیر مدرسه خدمت کرد . در ده سال اول قرن بیستم عده دختران مسلمان در مدرسه آمریکائی تبریز افزایش یافت ، در سال ۱۹۰۶ ، کلاس مخصوصی برای تدریس زبان فارسی گشایش یافت . در این کلاس دوشیزه **لوسییل درک** (۴) و دو آموزگار دیگر ، که از ارومیه آمده بودند ، تدریس میکردند . عدهٔ شاگردان مدرسه در سنه ۱۹۱۰ بر ۳۲ نفر بالغ شد ، که از آن میان ۲۶ نفر در شبانه روزی منزل داشتند .

در مدت متجاوز از چهل سال بتعلیم مسیحیت و کتاب مقدس در مدارس آمریکائی تبریز اهمیت شایانی داده میشد . در نتیجه همین تعلیمات ، غالب کسانی که در کلیسای انجیلی عضویت میافتند ، از شاگردان آموزشگاههای پسرانه و دخترانهٔ آمریکائی بودند .

آموزشگاه پسرانه آمریکائی در تبریز بسال ۱۸۸۰ گشایش یافت . در این سال بر پرستی آقای **س . ک . ویلسون** ، (۵) که برای ادارهٔ خدمات فرهنگی میسیون از آمریکا اعزام شده بود ، مدرسه پسرانه تبریز با ۳۵ نفر محصل شروع بکار کرد . شش سال بعد آقای ویلسون با دوشیزه **آنی ری** ، (۶) خانم روشنفکر با جذبه‌ئی ، که تازه از آمریکا وارد شده بود ، ازدواج کرد . دکتر ویلسون با مخالفتهای شدید و دایمی که از طرف مسلمانان و استغف ارمنی شهر ابراز میشد ، آموزشگاه



جشن پایان تحصیل آموزشگاه دخترانه آمریکائی تبریز



شاگردان مدرسه دخترانه آمریکائی در کلاس آشپزی و خانه داری

را تأسیس نموده ، توسعه داد . توسعه مدرسه پسرانه بکنندی و با زحمات بسیار دکتر ویلسون و سایر همکاران او صورت گرفت . در سنه ۱۸۸۳ ، ۵۲ نفر پسر در این مدرسه تحصیل میکردند ، که از میان آنان ۱۲ نفر پسران مسلمان بودند . در ۱۸۹۵ ، عده شاگردان به ۱۴۰ نفر بالغ شد ، ولی مخالفت شدیدی که در آن سال شروع شد ، تا مدتی مانع ورود پسران مسلمان بآموزشگاه گردید .

محل آموزشگاه پسرانه ، ابتدا بنائی بود که فقط دو اتاق داشت . در مجاورت آن ، خانه دیگری نیز برای اقامت محصلینی که از دهکده های اطراف شهر آمده بودند ، اجاره شده بود . نخستین پسرانی که در بخش شبانه روزی منزل گزیدند ، بطور بسیار ساده زندگی کرده ، هر هفته یکی از پسران مأمور تهیه و پختن خوراک بود . چندی بعد ، با کمک مالی شخصی بنام خانم **تاو** ، (۱) از اهالی شهر پیتسبورگ آمریکا ، محل جدیدی در بین محله مسلمانان و محله ارمنیان خریداری شده ، آموزشگاه بآنجا انتقال یافت . در اکتبر ۱۸۹۱ ، آموزشگاه پسرانه آمریکائی تبریز بنام **آموزشگاه هموریال** (۲) در محل جدید گشایش یافت .

جشن پنجاهمین سال آغاز فعالیت میسیونر- های مسیحی امریکائی در ارومیه

اکنون خوب است دو باره به ارومیه برگشته ، مراسم جشن پنجاهمین سال تأسیس میسیون را در آن شهر که بسال ۱۸۴۴ انجام گرفت ، در نظر بگیریم . مدیر یکی از مجلات وابسته بسازمانهای میسیونری آمریکا بعنوان مهمان در این جشن حضور داشت ، و دکتر رایت ، یکی از میسیونر های مقیم تبریز ، که برای شرکت در این مراسم عازم ارومیه بود ، استقبال خود را از طرف اهالی شرح داده ، مینویسد : « میسیونر ها و عدهئی از مسیحیان اهل ارومیه تا بیست کیلو متری شهر باستقبال ما آمده بودند . در اطراف رودخانه « نازلی چای » مراسم استقبال ما صورت گرفت ، و در همانجا در آغوش طبیعت مجلسی بر پا ساخته ، چند ساعتی را بتفریح و تفریح پرداختیم . هر چه بشهر نزدیکتر میشدیم ، با دسته های دیگری از مردم که باستقبال ما شتافته بودند ، برخورد میکردیم . آموزگاران و واعظین و کارکنان کلیساها از دشتهای و دره ها و کوههای اطراف راه پدیدار شده ، با چهره های بشاشی ورود ما را خوش آمد میگفتند . رئیس شهربانی با گروهی از سربازان نمایندگی حاکم شهر به پیشواز ما آمده بود . در نزدیک شهر محصلین آموزشگاه متوسطه و کالج آمریکائی صف کشیده بودند . در میان استقبال کنندگان همه رنگ انسان دیده میشد . نستورینان و ارمنیان و ایرانیان و آمریکائیان هر یک با

لباسهای ملی خود دیده میشدند . »

مراسم جشن مشتمل بر دو قسمت بود ، یکی بزبان انگلیسی ، و دیگری به زبان فارسی . در قسمت انگلیسی ، پس از قرائت کتابمقدس ، و انجام مراسم پرستش ، چند نفر از میسیونرها سخنرانی کردند . هنگامیکه دکتر ویلسون بیانات خود را بیابان رسانید ، و در ضمن آن کارکنانی را که برای پیشرفت هدف مشترك تمام حضار در گذشته کوشش کرده ، و بعضی متحمل زحمات و جانبازیهای فراوان شده اند ، بیاد آورد ، اشک از چشمان عدهئی سرازیر شد ، و چند نفر در همان مجلس تصمیم گرفتند از دنبال آنها ، از راهی که آن قهرمانان رفته اند رهسپار شوند . بخش دوم مراسم جشن که بزبان آسوری بود ، در ماه ژوئیه برگزار شد . برای این جشن قبلاً محلی که گنجایش هزار و پانصد نفر را داشت ، آماده شده بود . در بالای این محل شعار هائی بزبان آسوری قرار داده بودند ، که این مضامین در روی آنها جلب نظر میکرد : « جشن پنجاه ساله ۱۸۳۵ - ۱۸۸۵ » ، « خدا را ستایش کنید ، زیرا رحمت او تا ابد پایدار است » ، « این جشن را تقدیس نمائید . »

دستهئی از جوانان سرود خواندند . بامداد پنجشنبه هنگام طلوع آفتاب ، مجالس متعددی تشکیل شد ، که یکی از آنها متعلق بمحصلین آموزشگاه دخترانه بود . پس از صرف صبحانه ، حضار بیرستش خداوند پرداختند . هنگام ظهر ، جماعت که قریب هفتصد نفر بودند ، در باغ با هم ناهار خوردند . در زیر درختان سفره های پهن گسترده شده بود ، که در دور هر یک دویست نفر میتوانستند بنشینند . تابلو های هائی که در نقاط مختلف باغ قرار داده شده بود ، جای نمایندگان دهکده های مختلف را تعیین میکرد .

برنامه اصلی جشن در ساعت ۹ صبح ، با سخنرانی یکی از بهترین واعظین آسوری شروع شد . پس از آن ، آقای « شد » ، یکی از میسیونرها ، رشته سخن را بدست گرفته ، با استفاده از جدول رنگی ، فعالیت پنجاه ساله میسیون آمریکائی و تالیبی را که از آن بدست آمده ، شرح داد . خطابه های متعددی تحت عنوان « قهرمانان نستوری که در راه پیشرفت انجیل مجاهدت کرده اند » ، « گزارش فعالیتهای فرهنگی میسیون » ، « آموزش زنان و دختران » ، « گزارش جریان کار چاپخانه میسیون » ، « توزیع کتابمقدس » و « بیداری های وسیع مذهبی » خوانده شد . مخصوصاً موضوع اخیر تأثیر عمیقی در شنوندگان بخشید . سخنرانیهائی که روز بعد ایراد شد ، بیشتر در موضوع « جفا ها و شکنجه های مسیحیان ارومیه متحمل شده اند » ، « تحولات مساعد و نا مساعد پنجاه سال گذشته » بود . در پایان جلسات این روز ، آنتنی ملك يونان . یکی از واعظین مسیحی ، سخنرانی جالبی در موضوع « خدا در

موسستان من کار میکنند، ایراد نمود. وی در سخنرانی خود عموم حاضرین را تشویق کرد که برای نجات مردم کوشش کنند. در ساعت ۴ بعد از ظهر جشن پایان یافت و جماعت با همان آرامی که جمع شده بود، متفرق گردید.

یکی از مأمورین دولتی مسلمان که در جشن حضور داشت، بزرگانی که در باغ نشسته بودند اشاره کرده، پرسید: «این زنان که کتابهایی در دست دارند چه میکنند؟» باو گفتند آنها مشغول خواندن کتاب و سرود هستند. جواب داد: «محال است زن بتواند کتاب بخواند.» در این موقع از تمام زنان حاضری که سواد داشتند، تقاضا شد بایستند. شصت نفر از جای خود برخاستند، در حالیکه پنجاه سال قبل حتی یکی از زنان آسوری سواد نداشت. یکی از این زنان در رساله ئی راجع به تحولاتی که خود او در مدت عمرش شاهد آن بوده است، نوشته، چنین میگوید: «وقتی وضع گذشته را با امروز می سنجم، آن روزها بنظرم مانند سینه سحری قبل از طلوع آفتاب تابناک می رسد. در این مدت نه فقط زندگی مسیحیان در جهت کمال سیر کرده، بلکه افکار آنان نیز تنور و توسعه یافته است. این همه تغییرات شگفت انگیز بدست نیروئی انجام گرفته است که مسلماً از قدرت انسانی بالاتر است. اشعه تابناک فرمانروائی مسیح تاریکترین زوایای زندگی ما را متور میسازد. گمان میکنم درجلگه ارومیه دهکده نستوری نشین باقی نمانده است که پیام مسیح را نشنیده باشد.»

کلیسای گوک تپه یکی از نمونه های بارز موفقیت میسیونرهای ارومیه بشمار میرود. از هزار و پانصد نفر اهالی این دهکده، قریب نیمی باین پروتستانت گرویده بودند، و هنگامی که جشن پنجاهمین سال تأسیس میسیون آمریکائی بر پا میشد، سصد و بیست نفر از آنها در کلیسای انجیلی عضویت داشتند. در عید قیام آنسال هفتاد و شش نفر جدید بکلیسا پیوستند، و قریب شصت نفر دیگر هم تعلیماتی میگرفتند که برای عضویت کلیسا آماده شوند.

کلیسای گوک تپه نه فقط از لحاظ مالی قایم بذات بود و مخارج خود را تأمین میکرد، بلکه حتی مبالغی نیز بمیسیون میپرداخت که بخرج کلیسا های فقیر تر برساند. این کلیسا دارای تشکیلات منظم کامل و رهبران و نمایندگان و آموزشگاه روز های یکشنبه و کلاسهای کتابمقدس و انجمن بشارتی بود. تمام اعضای کلیسا در میان شش نفر خادمه تقسیم شده بودند که بجوانح مختلف آنها رسیدگی کنند. چندی بعد از این تاریخ، بنای جدید و زیبایی با برجی که زنگ بزرگی بر آن نصب شده بود، برای کلیسا ساخته شد. ساختمان این بنا که بدون برخورد بهیچ مخالفتی انجام گرفت، نشان توسعه آزادی دینی در ایران بود.

کلیسا در این هنگام دارای اعترافنامه و مراننامه و کتاب راهنمای عبادت بود که همگی بزبان آسوری چاپ شده بود. کلیه کلیسا های انجیلی محلی هر يك بوسیله یکنفر مدیر یا واعظ و هیئتهای رهبران و نمایندگان اداره میشد. اعضای هیئت نمایندگان برای سخنرانی های مذهبی دستگذاری شده بودند، ولی برای اداره مراسم مذهبی مجاز نبودند. اگر در طی عمل شایستگی و لیاقت خودشان را بشبوت نمایند، بسمت کشیشی کلیسا تعیین میشدند. نمایندگان حق داشتند در مجالس هیئت ان بنمایندگی اعضای کلیسا حضور یابند. چهار هیئت رهبران در جلگه ارومیه، در نواحی کوهستانی وجود داشت. تمام اینها دارای يك هیئت مرکزی بودند.

۲۵ کلیسای متشکل، و ۴۸ مجمع مسیحی دیگر با ۳۶ واعظ رسمی و سی نفر واعظ غیر رسمی و دو هزار و سیصد عضو پیوسته و شش هزار عضو وابسته، تابع هیئت مرکزی مزبور بودند. کلیه فعالیت های کلیسا ها تحت نظر سه هیئت اداره میشد. هیئت بشارت بامور کلیساهای جوانی که قادر بتأمین بودجه مالی خود نبودند، رسیدگی میکرد. هیئت آموزش بامور آموزشگاهها رسیدگی کرده، آموزگاران را تعیین مینمود. و هیئت سوم مسئول اداره امور مربوط بروابط کلیسای محلی و اعضای آنها با یکدیگر و با مقامات دولت ایران بود. هر يك از این سه هیئت ۹ نفر عضو داشت، و برای اینکه در بین فعالیت میسیون و کلیساهای محلی توافق و هم آهنگی کامل باشد، در هر يك از آنها دو نفر از میسیونرها نیز خدمت میکردند. در این هنگام چهار تا از کلیسا های ارومیه از لحاظ مالی کاملا مستغنی و قایم بذات بودند. کلیسائی تشکیل نمیشد، مگر آنکه بتواند افلا يك چهارم بودجه خود را پردازد. میزان پولی که اعضای يك کلیسا برای پیش بردن مقاصد خود می پردازختند، نشان رشد شعور مذهبی آنها بشمار میرفت. یکی از مسیحیان که نجار بود خانه خود را با زمین اطراف آن برای انعقاد مجالس مذهبی و سکونت کشیش وقف کرد.

در سالهای بعد، در دو دهکده دیگر یعنی قریه «آرد شاهی» و «قافلان» نیز بناهای جدید و زیبائی برای کلیسا ساخته شد. شاه بمخارج ساختمان هر دو کلیسا کمک کرد. در اینجا به قحطی خطرناکی که در سال ۱۸۸۰ پیش آمد نیز باید اشاره شود، زیرا این پیشامد برای کلیساهای ارومیه فرصتی فراهم کرد که دست یاری و کمک بسوی هموطنان در مانده خود دراز کنند. برای مبارزه با این قحطی از آمریکا تقاضای کمک شد و در نتیجه آن از طرف آمریکائیان نوع دوست چهل هزار دلار در اختیار کلیسا های ارومیه نهاده شد. گر چه این مبالغ برای تأمین حوایج تمام مردم کفایت نمیکرد، و هزاران نفر از اهالی از گرسنگی تلف شدند، ولی تخمین

میزنند که بکمک هدایای مسیحیان آمریکا قریب ده هزار نفر از مرك حتمی نجات یافتند . برای اینکه عده ئی از محتاجان در مقابل پولی که میگیرند کاری هم انجام داده باشند ، کلیسا ها سعی میکردند آنها را بکاری مشغول سازند ، ولی بسیاری از آنها از شدت ضعف قادر بانجام کاری نبودند .

اکنون دو باره به تبریز برگشته ، جریان فعالیت میسیون آمریکائی را در این شهر در نظر میآوریم . در سال ۱۸۸۴ ، آقای «رایت» از طرف میسیون تبریز سلماس فرستاده شد ، نادر « هفتدوان » ، یکی از قراء آن ، آموزشگاهی تأسیس نماید . اقدامات او ابتدا با مخالفت خان « هفتدوان » که مطالبه وجه کزافی میکرد ، مواجه گشت . جریان امر بمقامات دولتی تهران گزارش داده شد ، و متعاقب آن شاه دستور داد تسهیلات لازم را برای تأسیس آموزشگاه فراهم نموده ، خانه ئی را که مورد احتیاج آموزشگاه بود ، بیدرنک در اختیار او بگذارند . چندی بعد آموزش - گاه کشایش یافت و دوشیزه س . او . و اندوزی (۱) مدیرت و سر پرستی آنرا بعهده گرفت . و در فاصله سالهای ۱۸۸۲ و ۱۸۹۲ ، شش دبستان روستائی در قراء سلماس از طرف میسیون آمریکائی تأسیس گشت . یکی از وقایع اسف انگیز این سالها قتل خانم « رایت » بدست یکی از آموزگاران سابق آموزشگاه بود . این آموزگار بعلت فساد اخلاق بنا بر گزارش خانم رایت توسط کمیته دبستان از آموزشگاه اخراج شد ، و از همانوقت تصمیم گرفت از خانم رایت انتقام بگیرد .

در حدود سال ۱۸۹۰ ، یکی از دوستان آقای آرلد فادزر (۲) نوشت چون دخترش وفات یافته میل دارد بیاد او هر طور که میسیون تبریز صلاح بداند ، مؤسسه ئی بنا کند . میسیون تبریز پیشنهاد کرد با مبلغی که والدین دختر متوفی میپردازند ، کلیسائی در آن شهر ساخته شود . برای ساختن کلیسا از تهران کسب اجازه شد و دستور رسید که هیچگونه مانعی در امر ساختمان ایجاد نمایند . ساختمان کلیسا در تابستان ۱۸۹۱ ، بدون بر خورد بمانعی باتمام رسید . حتی در یکی از روزهای ماه محرم جماعتی وارد محوطه کلیسا شدند و رو بکارگران کرده گفتند : « خداوند بشما قوت دهد و کارتان را مبارك گرداند . » بنای زیبائی با گنجایش دوپست و پنجاه نفر ساخته شد . چون مخارج ساختمان از میزان بخشش های **کاوینگتون** (۳) تجاوز کرد ، مبلغ چهار صد و پنجاه تومان آنرا در همان تبریز جمع کردند . در روز کشایش کلیسا ، داخل عمده ارت از جمعیت مملو بود ، و تا آنروز کلیسای تبریز چنین جمعیتی را بچشم ندیده بود . مراسم کشایش و تقدیس کلیسا سه زبان ترکی و ارمنی و انگلیسی انجام یافت .

در همین موقع بر اثر گرویدن یکی از مسلمانان بنام میرزا ابراهیم خوئی به مسیحیت، هیجانی در شهر برپا شد. نامبرده در سال ۱۸۹۰ با صراحت و بی باکی ایمان آوردن خود را بمسیح ب مردم شهر اعلام میداشت. وقتی از او پرسیدند: «آیا نمیترسید که دوستان سابقتان شما را بکشند؟»، پاسخ داد: «آنها فقط میتوانند بدن مرا از بین ببرند، ولی هرگز نخواهند توانست بایمان و عقیده من گزندی برسانند.» روحانیون مسلمان شهر با او بیحسب پرداختند و باو وعده و وعید دادند که اگر از عقیده جدیدش دست بکشد، در یکی از معابد شهر شغل آبرومندی بوی واگذار خواهند کرد.

همسر میرزا ابراهیم وی را ترك گفت و فرزندان و تمام مایملکش را بر- داشته با خود برد. ابراهیم امیدوار بود که افلا دخترش نسبت باو وفا دار بماند، ولی او نیز دشمن سر سخت و آشتی نا پذیر وی شد. او در ده های اطراف شهر گشته مردم را بیروی مسیح دعوت میکرد. چند بار او را توقیف نموده، بحضور سر- پرست ده جلب کردند. سر پرست در حضور جمعی از ملاها از او پرسید: «تو که مسلمانی، چرا تعلیمات عیسی را تبلیغ میکنی؟» میرزا ابراهیم انجیل خود را از جیب در آورده پرسید: «آیا انجیل در نظر شما کتاب مقدس نیست؟» سر پرست جواب مثبت داد. ابراهیم گفت: «در اینصورت من حق ندارم آنها ب مردم تعلیم دهم؟» ملاها پرسیدند: «پس چرا تعلیمات حضرت محمد را تبلیغ نمیکنید؟» میرزا ابراهیم پاسخ داد: «این وظیفه شماست که معتقدات خود را ترویج دهید، منبع ایمان من مسیح و تعلیمات اوست. من مسیح را نجات دهنده خود میشمارم.» وقتی سر پرست این جمله را شنید، دستور داد او را مضروب سازند، و فوراً حکم او بموقع اجرا گذارده شد. ولی ابراهیم با روی گشاده بضرب و شتم و اهانت تن در داده، گفت: «با نجات دهنده من هم اینگونه رفتار کردند.» او را بحضور حاکم ارومیه بردند، در آنجا نیز با کمال شهامت بایمان خود اعتراف کرد. عدهئی از ثروتمندان باو گفتند: «اگر احتیاج ترا وادار بانحراف از مذهب سابقت کرده است، حاضریم هر مقدار وجهی احتیاج داری در اختیار تو بگذاریم.» او را بزندان انداخته، بزنجیر بستند. شهر بازرحام در آمده بود و مردم در پشت دروازه های زندان گرد آمده، او را تهدید میکردند. مأمورین محلی برای اینکه او را از دست مردم خشمگین نجات دهند، به تبریز فرستادند. دوستان مسیحی او خواستند مخارج سفر را بوی بپردازند، ولی او از قبول آن امتناع کرده، گفت: «من کسی را دارم که مایحتاج مرا فراهم خواهد آورد.» مختصر آذوقه ئی را که همراه دارم برای زندانیان همزنجیر بیچاره خودم در اینجا میگذارم.» سپس بطرف زندانیان برگشت

و گفت: « من در مدتی که در جوار شما بودم عیسی را بشما شناساندم و او قادر است شما را نجات بخشد. شما آنقدر اطلاعاتی در باره او کسب کرده‌اید که اگر مایل باشید و خودتان را بدست او بسپارید، شما را نجات خواهد بخشید. » تمام زندانیان با زنجیرهای سنگینی که بگردن خود داشتند بپا خاسته، از خداوند تقاضا کردند که نجات دهند ابراهیم همراه او بوده، وی را از تمام خطرات محفوظ دارد. هنگامی که زندان را ترك می‌گفت دست بسوی پروردگار بلند کرده، از او تقاضا کرد زندانیان ثابت گرداند که راه حقیقی زندگی همان است که او بآنها نشان داده است. او را از زندان بخانه فرمانده قشون بردند. در آنجا افسری از خانه بیرون آمده، بمردمی که در خارج ازدحام مینمودند گفت: « شخصی که اینجا آورده‌اند مرد عجیبی است. او مانند شیر بی باک است. هم اکنون ملائی سعی می‌کند او را قانع کند که مرتکب اشتباه شده است، ولی او بتمام گفته‌های وی جواب میداد، بطوریکه ملاً بالاخره مجبور شد با سر افکنده بیرون برود. او می‌گوید حتی اگر سرش را از تن جدا کنند، حاضر نخواهد شد ایمان خود را بمسیح انکار نماید. » در این وقت یکی از دوستان مسیحی او بنام آبولان بدیدنش آمده، از وی پرسید: « آیا هنوز ایمان شما بقوت سابقش باقی است؟ » جواب داد: « ایمان من بمسیح هر روز نیرومند تر و راسخ‌تر می‌گردد. » بعد در پاسخ سؤال او که پرسید: « آیا از مرگ نمی‌هراسید؟ » اظهار داشت: « میدانم که روزی خواهم مرد، در این صورت چرا از مرگ بترسم؟ » او وقتی شهامت و ایمان غیر قابل تزلزل ابراهیم را دید، گفت: « انسان نیست که شما را بتبریز می‌فرستد، خداوند شما را بآنجا کسبل میدارد، شما باید حقانیت مسیح را بسربازان مستحفظ خود، بحاکم، و در صورت امکان بولیعهد ثابت کنید. پس در ایمان خود راسخ باشید. » میرزا ابراهیم گفت: « نزد دوستان من رفته، بآنها بگوئید از خدا بخواهند که ایمان من نیرومند تر شود. من قدرتی ندارم، خداوند است که مرا مدد می‌کنند. » سپس هر دو نفر در مقابل فرمانده قشون و ملاها که نزدیک آنها ایستاده بودند، و مردمی که از پنجره دیدگانشان را باو دوخته بودند، زانوزده، دعا کردند. چند لحظه بعد، فرمانده قشون با صدای ملاطفت آمیزی گفت: « فرزند من، تمام کردید؟ » بعد او را بسوی اسبی که برای بردن او بتبریز آماده شده بود، بردند. اگر یکی از دوستان این اسب را در اختیار او نمیکذاشت، هیبایست ابراهیم تمام این راه را در زیر زنجیرهای سنگینی با پای پیاده تا تبریز پیماید. لحظه‌ئی قبل از حرکت، فرمانده قشون ارومیه رو بسربازان مستحفظ میرزا ابراهیم کرده، گفت: « شما را به عیسی مسیح سوگند مینهم که اگر یکی از شما به این مرد آزاری برساند را دارتان میکنم پدرتان را بخورید. » بعد بطرف

میرزا ابراهیم بر کشته، گفت: « خداوند شما را برکت دهد. » ابراهیم پس از تشکر از فرمانده قشون، دوستان مسیحی خود را بوسید و گفت: « خواهش میکنم برای من دعا کنید، زیرا باید پیغام عیسی را نزد رئیس ملت خود ببرم. با اینکه میدانم کشته خواهم شد، با کی بخاطر خود راه نمیدهم. خدا حافظ شما باشد. » در نخستین هفته ماه ژوئن ۱۸۹۲، میرزا ابراهیم به تبریز وارد شد. هنوز ماه ژوئن پیاپیان نرسیده بود که بر روی دیوارهای شهر اعلامیه هائی بامضای ملا حسن شیرازی، مجتهد بزرگ کربلا، چسباندند. در این اعلامیه بکلیه پروتستانت ها اخطار شده بود در ظرف بیست روز از تبریز خارج شوند، وگرنه همه آنها را از آن شهر تبعید خواهند کرد. ولی چنه روز پس از صدور این اعلامیه، بیماری ویا در شهر شیوع یافت، که در نتیجه آن ده هزار نفر از اهالی از پای در آمدند. درپائیز تمام در های کلیسای پروتستانت و آموزشگاه آمریکائی را مهور نموده بستند. علت آن را منحرف ساختن مسلمانان از دیانت خود ذکر میسکردند، ولی در ماه ژانویه دو باره با گشایش آنها موافقت کردند.

در تمام این مدت، میرزا ابراهیم در زندان بسر میبرد. گاهی او را در اطاق تاریکی در جوار خطرناکترین جانیان محبوس میسکردند و گاهی در طبقه بالا، در اطاقی مفروش او را نگاه میداشتند.

در یکی از روز های بهاری، زندانبانان با خشم فراوان نزد او آمده، کتک مفصلی بار زد، و وی را باطاق تاریکی که محل توقف مجرمین خطرناک بود، انداخت. یکشب در حضور ده دوازده نفر از زندانیان که همه از مخوف ترین جانیهها بودند، میرزا ابراهیم از مسیح سخن می گفت. آنها آنقدر گلموی او را فشردهند که نزدیک بود چشمانش از حدقه بیرون آید. در این لحظات میرزا ابراهیم امید میبزد که بزنده ماندن خود نداشت. گلوی او طوری مجروح شده بود که نمیتوانست چیزی بخورد. و نه حرفی بزند. وقتی این خبر بگوشد کتر و ان من (۱) رسید، بدیدن او شتافت، ولی از ملاحظه جراحات موحشی که باو رسیده بود، امید نداشت که معالجاتش در او مؤثر واقع شود. میرزا ابراهیم، حتی در این لحظات بحرانی با ایمان راسخ و شهامت ما فوق بشری به دکتر گفت: « اهمیت ندارد، ولی خواهش دارم بکلیسا بگوئید که برای من دعا کرده، مرا بخود عیسی بسپارند. » وی بمسیحیان ایرانی که بارها بدیدنش رفته بودند، میگفت: « من چیزی ندارم که در ازای محبتهای شما بشما تقدیم کنم. من بیمار و زندانی بودم و شما بدیدن من آمدید. » او به تمام کسانی که اینگونه با وی ظالمانه رفتار میسکردند، محبت نموده، آنها را می بخشید.

او در روز یکشنبه ۱۴ ماه مه همانسال، پس از یکسال تحمل مشقات زندان، رخت از جهان بر بست . مرگ او فوراً بولیعهد اطلاع داده شد . ولیعهد پرسید : « او چگونه مرد ؟ » گفتند : « همانطوری که شایسته یکنفر مسیحی است مرگ را استقبال کرد . » ولیعهد بسادگی جواب داد : « او را دفن کنید . »

مقالاتی که در بین سالهای ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰، در مطبوعات ارمنی انتشار یافته، نمودار تأثیرات عمیقی است که مسیون آمریکائی در کلیسای گریگوری بخشیده است. در مقالات مزبور پیشنهاد هائی را که برای اصلاح کلیسای گریگوری شده، ذیلاً نقل مینمائیم :

۱) تقاضای اصلاح رهبران و روحانیون کلیسا : « مرج » تفلیس پیشنهاد میکرد که سطح اخلاقی و فکری روحانیون و پیشوایان کلیسا باید ارتقاء یابد ، و راهبین نالایق از کلیساها طرد شوند. « ساویگ » که در تهران منتشر میشد، نوشت : « بی کفایتی طبقه روحانی کلیسا های ارمنی، باستانهای عدّه قلیلی از آنها، حقیقتی است که مورد تأیید کلیه اعضای این کلیسا میباشد . روحانیون ما از میان همه نوع اشخاص انتخاب میشوند . نجار و آهنگر و زارع و صاحبان حرف مختلف با کمال سهولت بمقام روحانیت ارتقاء مییابند. بعلت عدم توجه به معلومات و لیاقت فکری ، روحانیون ساکن روستا ها با مردمان عادی و عامی کفایتی محسوس ندارند . در قریه قره داغ از کشیشی پرسیدند : « عیسی و مسیح چه کسانی بودند ؟ » جواب داد : « میگویند عیسی برادر مسیح بود . » اکثر کسانی که در مجالس عروسی و مراسم تشییع جنازه شرکت میکنند، مست اند ، و حتی کشیشان، باستانهای عدّه قلیلی از آنها، در استعمال مسکرات افراط می نمایند . آیا تأسف آور نیست که کشیشی از شدت مستی در خیابان از حال برود، و مردم جمع شده او را استهزاء کنند ؟ »

۲) اصلاح دستگاه قضائی کلیسا : در این مورد هم روز نامه « مرج »، چاپ تفلیس، مینویسد : « وضع قضائی کلیسا بصورت اسف انگیزی در آمده است . ارتشاء به منتهای شدت خود رسیده، و قضات وجدان و اصول عدالت را زیر پا مینهند . »

۳) روحانیون انجیل را بمردم تعلیم بدهند : روز نامه « آرتزاگانک »، چاپ تفلیس، می نویسد : « فقط عدّه قلیلی از ارمنیان از اصول ایمان خود آگاه - اند، و اکثریت آنها هیچگونه اطلاع صحیحی از تعلیمات دینی خود ندارند . کشیشی که فقط يك رشته رسوم و تشریفات دینی را بجا آورده ، مسیحیت را بمردم تعلیم نمیدهد، در برابر خدا و انسان مسئولیت بزرگی بعهده دارد . توجه بمراسم و ظواهر دین با حقیقت آئین مسیح مخالف است . »

۴) تجدید نظر در کتاب دعا و رهایی از قیود ظاهری و تشریفاتی : روزنامه

« میساق » در این باره مینویسد : « پیشوائی کلیسا و اشتغال بروحانیت فقط این نیست. که انسان يك مشت دعا هائی را از حفظ تکرار کرده، مراسم ظاهری دین- را بجا آورد ، و مردم را بافروختن شمع در مقابل تصاویر و بوسیدن جلد کتاب مقدس را دار سازد بجای محتویات و مضامین عالی انجیل ، ظاهر آن مورد توجه قرار گرفت است ، و مسیحیان بعوض آنکه جوایای شعله فرروزان مسیحیت باشند، بافروختن شمع اشتغال دارند . »

(۴) بعضی از روزنامه های ارمنی نیز فرضیه تبدیل نان و شراب را بجسم و خون حقیقی مسیح ، و لزوم احتراز از ازدواج را برای روحانیون عالیمقام رد میکنند .

آغاز خدمات پزشکی هیسپون

در تبریز

یکی از اهالی آذربایجان طرز مداوای امراض را در آن قسمت ایران، قبل از آنکه طب جدید بوسیله پزشکان میسیونر آمریکائی رایج شود، اینطور شرح میدهد: « کسانی را که به بیماری های درونی مبتلا بودند، نزد ملائی میبردند. ملا بکتاب های خود رجوع کرده، دیوی را که در بدن بیمار داخل شده است، مشخص میکرد. بعد، درروی دو قطعه کاغذ عبارات رموزی نوشته، بکسان بیمار میداد و میگفت: « یکی از آنها را در يك فنجان آب جوشانیده به بیمار بدهید، و دیگری را به بازوی او ببندید. دیوی که در بدن بیمار داخل شده، چنین و چنان است. من دهان آن را بستم که دیگر نتواند به بیمار آسیب برساند. » طرق متعددی برای معالجه تب و نوبه وجود داشت. یکی از طرق مزبور عبارت از این بود که در روی نخ سفیدی هفت گره زده، به میچ بیمار می بستند، و عقیده داشتند اگر بیمار آن را پانزده الی بیست روز در روی میچ خود نگاه دارد، حتماً شفا خواهد یافت. طریق دیگر معالجه مبتلایان به تب و نوبه، داخل شدن آن ها با تن برهنه بآب سرد قبل از صرف ناشائی بود. اگر کسی به درد معده دچار میشد، کسان او تزدیک ترین مردی را که سرطاس داشت، بیالین بیمار احضار میکردند. آن مرد سر خود را محکم بشکم بیمار میمالید، تا درد او مرتفع شود. در بیماران مبتلا به رماتیسم، گوشت خوک را به آن قسمت از بدن بیمار که درد داشت می بستند، و عقیده داشتند باینوسیله درد او مرتفع خواهد شد. »

با در نظر گرفتن این وضع، معلوم میشود که ورود پزشکان میسیونر آمریکائی به آذربایجان، که با طرق علمی و جدید معالجه امراض آشنا بودند، چه تحول شگرفی در آن ولایت ایران پدید آورده است. نخستین پزشک میسیونر آمریکائی که وارد تبریز شد، دکتر ژرژ و. هولمز (۱) بود. این شخص از سال ۱۸۸۱

در ارومیه خدمت میکرد . دکتر هولمز در سایه خدمات مؤثر و صادقانه خود، در اندک زمانی اعتماد و محبت تمام طبقات مردم تبریز را بسوی خود جلب کرد ، و زمینه مساعدی برای پیشرفت فعالیت های آینده مسیون در آن شهر فراهم آورد . مطب او از سپیده صبح تا شامگاهان، محل ازدحام بیماران بود . تمام طبقات مردم از شاهزادگان گرفته، تادهقانان تنگدست، بیماران خود را پیش او میآوردند . چون وجود یک نفر پزشک زن نیز در این شهر مورد نیاز بود ، مسیون در سال ۱۸۸۸ ، دکتر **ماری براد فورد** (۱) را به تبریز گسیل داشت . این خانم نخستین پزشک زن است که در ایران خدمت نموده . اهمیت حضور او در ایران از اینجا معلوم می شود که درست ده دقیقه پس از ورود به تبریز ، او را بیالین یکی از بیماران احضار نمودند . او علاوه بر اداره مطب خصوصی و عیادت بیماران در خانه های آنها ، در بیمارستان زنان نیز خدمت میکرد . مدت هیفده سال دکتر براد فورد بدون احساس خستگی در شهر تبریز خدمت کرد . در تمام شهر کسی نبود که نام او را نشنیده باشد . در یکی از روز های محرم ، هنگامیکه او میخواست از خیابان عبور کند، دسته هائی که در خیابان راه افتاده بودند ، راه را برای او باز کردند . با در نظر گرفتن اینکه در آن روز ها حضور یک نفر بیگانه، در يك چنین موقعی در ملاء عام، ممکن بود خطر جانی برای او تولید نماید ، احترام و محبتی که مردم نسبت باو داشتند، معلوم میشود . بار ها دیده شده بود موقعی که او از خیابان عبور میکرد ، مردم او را یکدیگر نشان داده ، میگفتند : « ببینید ، این همان پزشک دوشیزه ایست که یکی از زنان ما را معالجه کرده است . »

در سال ۱۸۹۲ ، مرض طاعون در شهر شیوع یافت، که هزاران نفر را قربانی خود ساخت . فقط در ماه اوت آن سال، در حدود ۸ تا ۱۰ هزار نفر از اهالی از این بیماری تلف شدند . آقای ویلسون در این باره مینویسد : « دکتر براد فورد ، دوشیزه هولی - دی و من مانند سربازانی با این بیماری مبارزه میکنیم . دکتر براد فورد با بیباکی تمام بیماران را پذیرفته ، بهمه خدمت میکند . او بانوی نجیبی است که دارای قلبی دلیر و مهارت قابل تحسینی در فن خود میباشد . » یکی دیگر از خدمات دکتر براد فورد اقداماتی بود که او در حق بیماران جزامی فراموش شده ای ، که در یکی از قراء اطراف شهر مسکن داشتند ، بعمل آورد . در این مورد خدمات او ابتداء محدود بجمع آوری اعانه از مسیونرها و اروپائیان ساکن تبریز برای کمک به این جزامی ها بود . با این پول، سالی دو بار برای جزامی ها لباس و قند و چای و خشکبار ، و برای کودکان آنها شیرینی تهیه میشد . چندی بعد، دولت نیز حاضر شد



۴

دکتر وان من پزشک میسور آمریکائی در تبریز

قدری گندم با آنها بدهد .

دکتر برادفورد غالباً همراه يك عده دیگر از دوستانش ، به دهی که جزامی - ها در آن نگاهداری میشدند سرکشی کرده ، و مخصوصاً برای نجات کودکان آنها کوشش میکرد . در سال ۱۸۹۰ ، دکتر براد فورد نوشت من از انتصاب دکتر وان - من (۱) بعضویت این میسیون بی نهایت مسرور هستم . دکتر براد فورد در سال ۱۹۰۵ از میسیون استعفا کرده ، برای سر پرستی مادر پیر خود بآمریکا رفت ، و با خروج او زیان جبران ناپذیری به میسیون آمریکائی تبریز رسید .

همانطوریکه گفته شد ، دکتر و خانم وان من در سال ۱۸۹۰ ، هنگامیکه هنوز دکتر ماری براد فورد در تبریز بود ، بآن شهر وارد شدند . با اینکه هجوم بیماران در شهر تبریز مجالی برای دکتر وان من باقی نگذاشته بود ، او هر وقت که فرصتی بدست میآورد بقراء و قصبات اطراف شهر نیز مسافرت کرده ، بیماران را معالجه میکرد . همین مسافرت ها در شهرستان تبریز برای او شهرت به سزائی کسب کرد ، او بسمت پزشک خانوادگی ولیعهد بتهران آمد . پزشکان دیگر غالباً در باره مشکلات خود با او مشورت میکردند . دکتر وان من عده ئی از جوانان - را برای پزشکی تربیت کرد . در سال ۱۹۱۳ ، بنا بدخواست میسیون تبریز ، دکتر ایم (۲) که جراح قابلی بود . همراه همسرش به تبریز وارد شد . میسیون قطعه زمینی - را خریداری کرده ، طبقه اول بیمارستان آمریکائی را در آن بنا نهاد .

قبل از آنکه تاریخ میسیون آمریکائی را در تبریز ، پیش از آغاز نخستین جنگ جهانی خاتمه دهم ، اجازه میخواهم خدمات فرهنگی میسیونرها را در آن شهر اجمالاً یاد آور شوم . در سال ۱۸۸۳ ، آقای واهان تامزاریان ، فارغ التحصیل کالج هارپوت ، به همکاری آقای ویلسون منصوب گردید . نامبرده خدمات گرانبھائی در شهر تبریز انجام داد ، و برای مدت بیست و شش سال دست راست آقای ویلسون بشمار میرفت . در این هنگام در آموزشگاه آمریکائی تبریز فقط زبان ارمنی تدریس میشد ، و مقصود اصلی میسیون تربیت عده ئی از جوانان برای مشاغل آموزگاری و بشارت بود . زبان ترکی نیز از آنجهت که زبان متداول آذربایجان بود ، در این آموزشگاه بشاگردان تعلیم داده میشد . کلاسهای اول و دوم آموزشگاه ، که بترتیب در سالهای ۱۸۸۹ و ۱۸۹۰ فارغ التحصیل شدند ، هر يك از ۷ نفر شاگرد تشکیل میشد . بار دیگر بكمك سخاوتمندانۀ خانم ناوليك سالن بزرگ ، و دو اطاق مطالعه ، مخصوصاً بمنظور توسعه بخش ترکی مدرسه ساخته شد . چون دایماً تقاضا میشد زبان انگلیسی هم در آموزشگاه تدریس شود ، آقای

باسکرویل (۱) برای تدریس انگلیسی ، و آقای واتیر (۲) برای تعلیم زبان فرانسه ، توسط میسیون استخدام شدند . بتدریج والدین مسلمان به برتری آموزشگاه آمریکائی پی برده ، فرزندان شان را بآنجا فرستادند . در سال ۱۹۰۹ ، دوست و شصت و سه کودک در آموزشگاه تحصیل میکردند ، که از آن میان صدویست و چهار نفرشان مسلمان بودند . سال بعد ، عدد شاگردان به سیصد و سیزده نفر رسید ، که قریب نیمی از آنان را کودکان مسلمان تشکیل میدادند . در سالهای بعد ، برنامه مدرسه را اصلاح و تکمیل نموده ، تدریس زبان های فارسی و روسی را هم بآن اضافه کردند . آقای هامبارسون سرونیان ، که از شاگردان سابق همین مدرسه و فارغ التحصیل کالج کانادا و مدرسه علوم دینی مسیحی بود ، از سال ۱۹۰۰ تا سی و پنج سال بعد ، در این آموزشگاه بتدریس اشتغال داشت . در سال ۱۹۱۲ ، یکی از کلاسه های مدرسه برای نخستین بار بدریافت دیپلم کامل متوسطه نائل شد .

همپتون آدریگاتی در رشت

در ۱۸۷۵، آقای باست اطلاع یافت که دو نفر جوان تهرانی در رشت آموزشگاهی تأسیس کرده‌اند، و در خانه مردی ارمنی بنام زهراب نیز مجالس مذهبی دایر میشود. ارمنیان رشت آموزشگاهی از خود نداشتند، ولی پس از شروع فعالیت‌های میسیونرهای آمریکائی، برای خنثی نمودن اقدامات آنان، در صدد تأسیس يك باب مدرسه بر آمدند. خدماتی که بدست میسیونرها در این شهر آغاز گشت، تا امروز ادامه دارد، و فقط چند بار بر اثر پیش آمد جنک و شیوع بیماری های واگیر متوقف گردیده است. کلیسای انجیلی رشت در پائیز ۱۸۸۳ میلادی، با کوشش‌های آقای لازار، نخستین معلم مسیحی در تهران، که ناهش در فصل های گذشته گفته شد، گشایش یافت. نامبرده در سالهای ۱۸۸۱ و ۸۲ بنحو مؤثری در رشت، هم تدریس میکرد، و هم انجیل مسیح را بمردم تعلیم میداد. چندی بعد آقای روثل دواجان، یکی از مبلغین مسیحی ارومیه، برای شبانی کلیسای رشت، و اداره مدرسه، استخدام شد. پس از او، یکی از ارمنیان ترکیه اداره آموزشگاه را بعهده گرفت، ولی بعد از آنکه او از کار دست کشید، مدرسه تا ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۳، که دو باره با مساعی آقا و بانو شولر (۱) افتتاح شد، تعطیل گشت. این آموزشگاه در ابتدا فقط از شش نفر پسر ارمنی تشکیل میشد، ولی تا پایان سال تحصیلی، شش پسر مسلمان نیز بآنها ملحق شدند. در سالهای تالی، چند نفر دانش آموز دختر نیز پذیرفته شدند، و باین ترتیب آموزشگاه مختلطی بوجود آمد. گزارش آموزشگاه در ۱۹۰۶، حاکی است که برای نخستین بار مدرسه از شاگردان شهریه دریافت کرده، و عده دانش آموزان به ۹۱ نفر رسیده است، که از آنها جمع کثیری مسلمان بوده اند. چون عده شاگردان باین حد رسید، گردانندگان آموزشگاه صلاح دیدند دو بخش جدا گانه برای پسران و دختران ایجاد کنند. در ۱۹۱۲، آقای س. ر. مورای (۲) بمدیریت بخش پسرانه منصوب گشت، و آقای شولر تا يك سال بعد، که نخستین دسته شاگردان باخذ گواهی نامه

۹ ساله نائل آمدند ، با سمت آموزگار در مدرسه باقی ماند .
 سال ۱۹۰۵ ، دکتر ج . س . فریهم (۱) برشت منتقل شد ، و از سال
 ۱۹۰۶ ، میسون رشت از لحاظ سازمان اداری استقلال یافت . دکتر فریهم نخست در
 بیمارستان دولتی که در زیر نظر فرماندار رشت اداره میشد ، بخدمت پرداخت ، ولی
 چون از کار خود در این بیمارستان خشنود نبود ، در يك بنای محقر يك طبقه ئی
 مطبی دایر کرد . این بنا از يك اطاق سفید شده برای عملیات جراحی ، و دو اطاق
 نا تمام ، و يك ایوان برای استراحت بیماران تشکیل میشد .
 مراکز میسیون مشهد و کرمانشاه در ۱۹۱۱ تأسیس شد ، ولی از آنجائی که
 افتتاح این دو مرکز با بجهت نخستین جنگ جهانی مصادف است ، شرح آنرا
 بفصل آینده که حاوی وقایع سالهای جنگ است ، موکول میکنیم .

در جنگ جهانی اول

کمی قبل از آغاز جنگ جهانی اول ، در دو شهر مشهد و کرمانشاه از طرف میسیون آمریکائی مرا کزی ایجاد شد . نخست تاریخ این دو مرکز را مورد دقت قرار داده ، سپس بوقایمی که بجزایانات جنگ مربوط است ، توجه میکنیم .

در ۱۸۷۸ ، آقای جیمز باست ، مؤسس مرکز میسیون آمریکائی در تهران ، به مشهد مسافرت نموده ، امکانات شروع کار را در آن شهر مورد مطالعه قرار داد . وی از طرف **بنگاه کتب مقدس بریتانی-آو کشور های خارجی (۱)** مأموریت داشت که برای ترجمه انجیل متی ببلهجد « تک ها » ، که قبیلهئی از ترکمنان ساکن شمال خراسان هستند ، اقداماتی بعمل آورد . وی برای انجام این دو منظور ، در ماه آوریل به مشهد عزیمت نمود . دو نفر از موزعین کتاب مقدس ، بنام های « میثائیل » و « گاراپت » ، در این سفر همراه او بودند . در آن هنگام ، دستبرد هائی که ترکمنان بمسافرین میزدند ، راه خراسان را چنان خطر ناک ساخته بود ، که لازم بود این هیئت از شاهرود تا مشهد را در معیت دسته ئی از سربازان طی کند . در این هنگام شهر مشهد مرکز تعصبات مذهبی بود ، و هر آن خطرانی جان این هیئت را تهدید میکرد . میگویند روحانیون مشهد اقامت ارمنیان و هر شخص غیر مسلمان دیگری را در این شهر مقدس مسلمانان منع نموده بودند . با وجود این ، هیئت نامبرده بدون بر خورد بهیچ مانع و زحمتی ، مدتی در مشهد اقامت گزید ، عوارض کتاب هارا پرداخت ، کتاب هائی را که همراه برده بود در عرض چند روز بفروش رسانده ، از تهران کتاب های بیشتری را مطالبه کرد . بیشتر خریداران کتاب ها یهودیان ساکن مشهد بودند . این یهودیان قریب چهل سال قبل از آن مجبور شده بودند بداشتن دیانت اسلام تظاهر کنند ، ولی هنوز در باطن بآئین موسی عقیده داشتند . در ضمن ، هیئت مزبور با چند نفری از مسلمانان نیز تماس یافت که به تعلیمات مسیح ابراز علاقه نموده ، از وضع محیط اظهارعدم رضایت میکردند . بنظر آقای باست ، وضع در مشهد بقدری برای کار مساعد بود ، که وی میرزا حسین علی را برای اقامت دایم و توزیع کتاب مقدس به آن شهر

فرستاد . نامبرده پس از چندی نوشت که فرصت و امکان توزیع کتاب مقدس در مشهد، بمراتب بیش از تهران است . « باست » یکی از یهودیان مشهد بنام داود را برای کمک در ترجمه انجیل متی استخدام کرد، و پس از آنکه اینکار پایان رسید، وی را برای توزیع کتاب به مشهد پس فرستاد . میرزا حسین علی به تهران برگشته ، بکار سابق خود مشغول شد . ترجمه انجیل متی بسال ۱۸۷۹ خاتمه یافته ، سال بعد بچاپ رسید ، و بااضام ترجمه های ترکی و فارسی و عبری کتاب مقدس، از مشهد بشهرها و نواحی اطراف خراسان ، از جمله ترکمن صحرا و هرات ارسال و در آنجاها توزیع گردید .



دکتر اساتین

آقای اسلستین (۱) دومین میسیونری بود که از تهران به مشهد مسافرت کرد. این شخص که در ۱۸۹۵ به مشهد وارد شده بود، پس از سی و دو روز اقامت در مشهد، مجبور شد آن شهر را ترک گوید. در سالهای آخر سده گذشته، شخصی بنام «پرا امر خاص»، در مشهد توزیع کتاب مقدس و تبلیغ مسیحیت را به عهده داشت.

یکی از موفقیت های شگرفی که بندرت نصیب میسیونر های مسیحی میشود، در سنوات بعد در شهر سمنان برای آقای اسلستین پیش آمد. نامبرده قبلاً حاج ملا-علی، مجتهد بزرگ سمنان را ملاقات نموده، با وی دوست شده بود. باین جهت، هنگامیکه اسلستین به سمنان سفر کرد، حاج ملا علی پذیرائی گرمی از وی نمود. در ملاقات دوم، اسلستین از حاجی تقاضا کرد که اجازه دهد بار دیگر وی را بطور خصوصی ملاقات نموده، در باره تعلیمات مسیح و راه نجات، با او صحبت کند. پس از آنکه او اظهارات خود را تمام کرد، حاجی فریاد کشید: «شما طریق نجات را یافته اید. در ایمان خود پا بر جا بمانید.» سپس يك جلد کتاب مقدس از اسلستین گرفته، وی را با آقای جردن که همراه او بود، بمسجد جمعه دعوت کرد. در مسجد نیز با عزت و احترام فراوان از آنها پذیرائی کرده، آنان را در مقابل جماعت بر روی فرش نشاندند. قریب هزار نفر برای پرستش در مسجد حضور یافته بودند. پس از پایان مراسم عبادت، چند صد نفر از حاضرین در مسجد ماندند، و اسلستین با کمال تعجب دید که حاجی از او خواهش میکند قدری برای مردم صحبت کند. آقای اسلستین بالای ممبر رفته، روی زانو های خود نشست، و با نقل داستان پسر گمشده، که در انجیل آمده است، در باره لزوم توبه از گناه برای آن-ها سخن گفت. پس از خاتمه بیانات او، بسیاری از حاضرین از جای خود برخاسته پیش آمدند، و با او حاجی دست دادند. حاجی خود نیز از او تشکر نموده، گفت: «شکر خدا را که اندرز های چنین سودمندی باین مردم دادید. از شما بسیار ممنونم.» آقای اسلستین در تمام مدتی که در سمنان بود، از آزادی کامل برای تعلیم انجیل برخوردار بود، و مردم چنان برای شنیدن بیانات او هجوم میآوردند، که وی فرصت نمیافت همه را نزد خود بپذیرد.

در سال ۱۹۱۱، آقای اسلستین از طرف میسیون آمریکائی به مشهد انتقال یافت، و چهار سال اول را تنها در آنجا زیسته، کتاب مقدس را در شهر و اطراف توزیع میکرد. در ۱۹۱۵، آقای دونالدسون (۲)، یکسال بعد همسار، و دکتر و خانم کوک (۳)، که بطور موقت برای شروع خدمات طبی میسیون به مشهد

اعزام شده بودند ، باو ملحق گردیدند . دو نفر اخیرالذکر در سال ۱۹۱۶ مشهد را ترك گفته ، جای خود را بدکتر هوفمن (۱) ، پزشک دیگری که مدت مدیدی در مشهد خدمت کرده است ، واگذار کردند .

پس از آغاز جنگ جهانی اول ، مشهد نیز مانند غالب نواحی ایران دوچار مصیبت های فراوان گشت ، و خدمات پزشکی میسیون باشکالات بیشمار بر خورد کرد . در این هنگام ، با اینکه احتیاج اهالی به پزشک فزونی یافته بود ، تهیه دارو و لوازم طبی امری بسیار مشکل بود . در نتیجه کثرت کار و خستگی ، تمام کارمندان بیمارستان آمریکائی به حصبه یا نیفوس مبتلا شدند . در سال ۱۹۱۷ ، قحطی شدیدی در شهر شیوع یافت ، و آقای اسلستین در ماه دسامبر مجبور شد برای کمک بدرماندگان ، از بیگانگان و توانگران ایرانی مقیم مشهد چند صد تومان جمع

آوری کند . برای تهیه خوراک اهالی ، دیگ های بزرگی را در بنای بیمارستان کار گذاشتند . هر روز بهر يك از نیازمندان ، يك سوپ با مقداری نان داده میشد . بتدریج بر عده محتاجان افزوده میگشت . يك موقع قریب هزار نفر در محوطه بیمارستان آمریکائی غذا میخوردند . چندی بعد ، بر اثر کثرت مردم درمانده ، چون محوطه بیمارستان گنجایش آنان را نداشت ، میسیون باتفاق قنصلگری انگلیس کاروانسرائی اجاره کرد ، که در آن روزانه هزار و چهار صد نفر اطعام

Hoffman - ۱

جمعی از نیازمندان مشهد ، که برای دریافت کمک از میسیون ، اجتماع نموده اند



میشدند . گرچه معاشرت دایم با فقیر ترین مردم شهر تندرستی اسلستین را تهدید میکرد ، ولی او بدون آنکه کوچک ترین وسوسهئی از این بابت بخاطر خود راه دهد ، مانند کوهی بر جای خود ایستاده ، بخدمات صمیمانه خود ادامه داد . پس از قحطی ، بیماری تیفوس در شهر شیوع یافت ، و اسلستین بآن بیماری مبتلا شده ، جان خود را در راه خدمت به درماندگان فدا کرد . وی قبل از مرگش ، فقط دو یاسد نفرا بمسیحیت رهبری کرد ، ولی نفوذ اخلاقی و از جان گذشتگی و شخصیت بزرگ او همچنان زنده است .

سال ۱۸۸۳ ، چند نفر از مسیحیان ارومیه ، برای توزیع کتاب های مسیحی بکرمانشاه رفته بودند . پنج سال بعد از آن نیز ، چهار نفر بهمان قصد بدانجا مسافرت کردند . در پاسخ تقاضاهائی که برای تأسیس آموزشگاه مسیحی در کرمان-شاه میشد ، آقا و خانم جیمز هـ. اـرکس ، برای بازدید محل ، بآن شهر عزیمت نمودند . در بهار ۱۸۹۴ ، میسیون موفق شد یک نفر آموزگار ارمنی را یافته ، برای تأسیس آموزشگاه کوچکی ، به کرمانشاه بفرستد . دو سال بعد ، آقای کشیش دومان ، مدیریت مدرسه را بعهده گرفت . در زمان او ، عدهٔ محصلین آموزشگاه به بیست نفر رسید ، و او همچنان تا ورود میسیونرهای مقیم کرمانشاه ، با این سمت در آنجا ماند . آقای کشیش دومان علاوه بر ادارهٔ مدرسه ، به تبلیغ مسیحیت نیز میپرداخت ، و در این کار علاقهٔ وافری از خود نشان میداد . یکی از کارهائی که او بعهده گرفت ، و بخوبی از عهده انجامش بر آمد ، تهیهٔ مجموعهٔ سرود های مسیحی بود ، که حاوی داستان زندگی عیسی است . او برای این سرود ها آهنگ های کردی ساخت ، و در مسافرت هائی که باطراف کرمانشاه میکرد ، متوجه شد که سرود های او بشدت مورد توجه و علاقهٔ مردم قرار میگیرد . برخی از سرود های او ، هنوز هم در کتاب سرود مسیحی فارسی مستور است ، و از دلکش ترین سرودهای مسیحی بشمار میرود . وی شخصیت بسیار جذابی داشت ، و شاگردانش هنوز نام او را با احترام یاد میکنند .

مدتی بود که آقای «ستد» و همسرش ، که بانوی پزشکی بود ، هر چند گاهی یکبار به حوزه کرمانشاه سرکشی میکردند . این دو نفر در سال ۱۹۰۵ ، از طرف میسیون آمریکائی ، مأموریت یافتند که بطور دایم در آنجا اقامت کنند . نخستین بنائی که در کرمانشاه بوسیله مسیحیان ساخته شد ، اطاق اجتماعی بود ، که بیشتر مخارج آنرا مسیحیان محلی پرداختند . در ۱۹۱۲ ، بنائی برای مطب ساخته شد ، و بانو دکتر ستد اداره آن را بعهده گرفت . نامبرده نه تنها در شهر خدمت میکرد ، بلکه غالباً بقرا و آبادی های اطراف نیزه مسافرت نموده ، بمعالجهٔ بیماران میپرداخت .

این مسافرت ها غالباً در آن سال های پر آشوب با خطرانی فراوان توأم بود، ولی خانم دکتر ستم زنی نبود که اینگونه خطرات او را از انجام مقصودش باز دارد. پس از آغاز جنگ جهانی ، کرمانشاه بتناوب بوسیله سربازان ترك و روس و انگلیس اشغال شد . در این هنگام ، بانو ستم ، که یگانه پزشك بیسگانه در کرمانشاه بود ، شب و روز با پشتکار و صمیمیت بی نظیر، کسانی را که در جنگ های بین قبائل زخمی شده بودند ، معالجه میکرد . او در بین سربازان سه ارتش مختلف نامبرده ، فرقی نمی گذاشت ، و همه را بیک نظر مینگریست . و همین سبب شده بود در نزد همه آنها محبت و احترام بسزائی کسب کند . علاوه بر خدمت بیماران ، آقا و بانو ستم در های خانه خود را بروی کودکان یتیم ، که در اینموقع متأسفانه عدۀ آن ها در کرمانشاه فراوان بود ، گشودند . پس از آنکه عدۀ یتیمان فزونی یافت ، آنها بنای مخصوصی را یتیم خانه مبدل ساخته، قریب شصت کودک را در آنجا نگاهداری نمودند. مخارج این یتیم خانه، بوسیله هدایائی که از خارج میرسید، تأمین میشد . پس از پایان جنگ ، بانو دکتر ستم ساختن بیمارستان کوچکی را بعهده گرفت . ولی زحمات سالهای گذشته چنان نیروی وی را بتحلیل برده بود ، که در سال ۱۹۲۲ از پای در آمد ، و از این جهان دیده بر بست . بعد از او، دکتر پانکار (۱)، یکی دیگر از پزشکان میسیونر، برای تصدی فعالیت های پزشکی میسیون آمریکائی ، از ارومیه به کرمانشاه انتقال یافت .

در میان مراکز مختلف میسیون آمریکائی در ایران ، صدماتی که در زمان نخستین جنگ جهانی به شعبه میسیون آمریکائی در ارومیه رسید ، از عمه شدید تر بود . در نتیجه تصرف و تخلیه مکرر این شهر توسط ارتش روس ، امراض وحشتناکی در شهر شیوع یافت ، که جان میسیونر ها را بخطر انداخت ، و مشکلات غیر قابل تحملی برای آنها فراهم ساخت . پس از آنکه سربازان ترك از مرز گذشته ، صنجات غربی ایران را متصرف شدند ، سیل وسیعی از دسته های انبوه مهاجرین ، که اغلب از آسوری ها بودند ، بطرف ارومیه روان گشت . میسیون آمریکائی با آغوش باز از مهاجرین ، که حامل فقر و قحطی و کثافت و انواع امراض وحشتناک بودند ، استقبال کرد . میسیون ارومیه علاوه بر تأمین خوراك و مسکن مهاجرین مزبور ، از فرصت استفاده نموده ، حقایق انجیل را نیز بآنان تعلیم می داد . در نتیجه آمیزش دایم با این مهاجرین ، تقریباً تمام میسیونر های مقیم ارومیه به بیماری تیفوس مبتلا شدند .

در این روز ها، قتل و خونریزی در آذربایجان، امری عادی شده بود. در یکی

از روز ها، به میسیون آمریکائی خبر رسید که کردان قریه «کوک تپه» را محاصره کرده، قصد دارند تمام ساکنین آنجا را بقتل برسانند. وقتی این خبر بدکتر رسید، ناامیده با سابقه آشنائی که با سران کردان مهاجم داشت، و در لحظات بحرانی آنان را معالجه کرده بود، فوراً سوار شده، بطرف کوک تپه رهسپار گشت. ابتدا، کردان در نظر داشتند تمام ساکنین آسوری قریه را بقتل برسانند، ولی با وساطت دکتر پاکارد، از قصد خود منصرف شده، حاضر شدند با آنها مصالحه کنند، مشروط بر اینکه آسوری ها نیز اسلحه خود را تسلیم نمایند. دکتر پاکارد پس از مذاکره با سران کرد، وارد قریه شده، با آسوری ها تماس گرفت. آسوریها بهیچ وجه بقول و قرار کردان اطمینان نداشتند، و تصور میکردند بمحض آنکه اسلحه را زمین نهادند، همگی کشته خواهند شد. دکتر پاکارد آنها را بوعدهئی که از کردان گرفته بود مطمئن ساخت، و پس از آنکه آسوری ها اسلحه را تسلیم کرد ها کردند، خود بجلو افتاده، چند هزار نفر از آنان را از میان صفوف کردان عبور داده، به محوطه میسیون در ارومیه برد. در يك موقع دیگر، عدهئی از مسلمانان ارومیه از ترس کردان، خواستند در میسیون آمریکائی متحصن شوند، و میسیون نیز با تقاضای آنها موافقت نمود.

پس از تخلیه ارومیه از طرف قشون روس در ۱۹۱۵، آسوریان از نواحی اطراف باین شهر، که اوضاع آن آرام تر بود، هجوم آوردند. هزاران نفر از آنان بعلت نداشتن خوراک و مسکن، بمحوطه میسیون پناهنده شدند.

با اینکه عده کثیری از آسوریان همراه قشون روس از ایران کوچ کرده بودند، هنوز قریب بیست و پنج هزار نفر از آنان در ارومیه بسر میبردند. در اندک زمانی، قریب هزار نفر از آنها کشته شده، و نزدیک به چهار هزار نفرشان از گرسنگی بهلاکت رسیدند، و باین ترتیب در حدود بیست در صد از عده آنان کاهش یافت. در ماه مارس آنسال، مقدار نانی که در میان آسوزبها تقسیم می شد، از هیچجده خروار در روز تجاوز میکرد. میسیونر ها هزینه آن را در تحت شرایط بسیار دشواری فراهم میساختند. چنانکه گفته شد، بسیاری از میسیونر های مقیم ارومیه، در نتیجه آمیزش دایم با مهاجرین، جان خود را بخطر انداختند. هنگام ورود مهاجرین آسوری، هیچجده نفر آمریکائی با ۹ کودک خود در میسیون آمریکائی ارومیه خدمت میکردند. از این عده، چهارده نفر بالغ و دو کودک بیماری های تیفوس و حصبه مبتلا شده، سه نفرشان در همان سال های نخستین جان خود را از کف دادند.

بجز این عده، پنج نفر دیگر از میسیونر های مقیم ارومیه نیز قبل از پایان جنگ از پای در آمدند. زمانی، عده بیماران که در بیمارستان آمریکائی ارومیه

بستری بودند ، بچند صد نفر میرسید . پزشکی که مشغول خدمت آنها بود ، خود در اثر بیماری در گذشت . تمام کارکنان بیمارستان ، از پزشکیار گرفته تا پرستاران و آشپز و حسابدار، مریض و بستری شده بودند . هر میسیونری که بکمک آنها میشتافت ، در اندک مدتی از پای در میآمد . فقط در سایه استقامت و دلسوزی و جرئت و جان-بازی میسیونرها بود ، که بسیاری از مهاجرین از مرگ حتمی جان سلامت بردند . یکی از میسیونرها در این باره نوشته است : « برای مقابله با این خطرات ، امید و شهامت و قوت فراوان لازم بود . می بایست بتمام سلاحهائی که از آن مردان مبارز مسیحی است ، مجهز باشیم . در این لحظات خطر ناک ، دوست حقیقی خود را که حتی در فاجعه جتسیمانی دمی از دوستان خود دل نمی کند ، و از بالای صلیب بچهره های آنها می نگرست ، ما در جوار خود حس میکردیم . » پس از پنج ماه ، قشون روس دو باره به ارومیه مراجعت کرد ، و با ورود آنها جمعیت مهاجرین پراکنده گردید .

سال ۱۹۱۷ بار دیگر شاهد دسته های بزرگی از مهاجرین بود ، که از ناحیه « وان » ، در ترکیه ، باذربایجان پناه آورده بودند . این دسته ها از پناهندگان ارمنی تشکیل می شدند . با اینکه بسیاری از آنان بقتل رسیده ، یا در راه از پای در آمده بودند ، قریب سی الی سی و پنج هزار نفرشان توانسته بودند با حال رقت باری خود را بجلگه سلماس برسانند . با ورود این عده ، دستگاہهای خیریه میسیون آمریکائی بار دیگر بکار افتاد . این بار هزینه کمک به مهاجرین را کمیته امور خیریه آمریکا تأمین می کرد . در اوایل سال ۱۹۱۷ ، هنگامی که در بین مسلمانان و مسیحیان شهر نزاع سختی در گرفت ، و مسیحیان غالب آمدند ، جمع کثیری از مسلمانان بمحوطه میسیون پناه آوردند . صد ها نفر از روحانیون ، بازرگانان ، پیشه وران و مردمان سر شناس مسلمان شهر به میسیون وارد شده ، خود را تحت حمایت میسیونرها قرار دادند . پس از آنکه اوضاع بحال عادی برگشت ، اغلب آنها محوطه میسیون را ترك گفته ، بخانه های خود مراجعت کردند ، مگر سران آنها که چون جرئت نداشتند از آنجا خارج شوند ، در خانه دکتر « شد » متحصن شدند . پس از چندی ، مهاجرت کردها شروع شد ، و قریب پنج - شش ماه هزار نفر از آنها در محوطه میسیون گرد آمدند . در این هنگام ، میسیون از حیث داشتن وسائل طبی در مضیقه بود ، و فقط میتواند نان خوراکی آنها را تأمین کند . در نتیجه این وضع ، بسیاری از مهاجرین کرد تلف شدند . میسیونرها اجساد اشخاصی را که در میسیون ، یا نقاط مختلف شهر ، از گرسنگی هلاک شده بودند ، شخصاً بگورستان برده ، بخاک سپردند . اجساد بیش از هزار نفر ، که از گرسنگی جان سپرده بودند ، توسط

میسونرها بخاک سپرده شد.

هنگامیکه سیمکو، رئیس کردان، مارشیمون، پاتریارخ نستوریان، و جمعی از پیروان وی را بقتل رسانید، و متعاقب آن کشتار مسیحیان در شهر خوی شروع گردید، بلوای تازه ئی برپا گشت. ارومیه از آسوریانی، که خویشان و بستگان کشته شدگان بودند، مملو گردیده بود. همه قصد داشتند بمسلیمان حمله برده، از آنان انتقام بگیرند. دکتر «شد» وقتی وضع را چنین دید، تمام نیروی خویش را بکار برد، و از نفوذ فراوانی که در میدان سران آسوری داشت، استفاده کرده، آنها را از این نقشه منصرف ساخت، و از يك خون ریزی وحشتناکی جلوگیری کرد. در سال ۱۹۱۷، هنگامیکه آسوریها تصمیم گرفتند از ارومیه بگریزند، عده ئی از میسونرها آنان را همراهی نمودند. در همین موقع بود که دکتر «شد»، میسونری که مورد احترام و محبت همه مردم بود، از مهاجرین همراهش وبا گرفته فوت کرد. این مهاجرت دامنہ دار آسوریها از ارومیه، صدمات و زیانهای جبران ناپذیری بکلیسای مسیحی آن شهر وارد ساخت. گذشته از آسوریانی که ایران را ترک گفتند، و دیگر به این کشور برگشتند، جمع کثیری در راهها از گرسنگی و مرض تلف شدند، و بقیه در شهرهای همدان و کرمانشاه و تهران اقامت گزیدند. پس از پایان نخستین جنگ جهانی، از آن همه مسیحیان ارومیه، فقط عده قلیلی، در آن شهر باقی مانده بودند.

تبریز هم از جنگ زیانهای فراوان برد. زیرا این شهر نیز در این ایام مانند سایر شهرهای آذربایجان، شاهد يك سلسله بی نظمی و هرج و مرج و خون ریزی و عداوت های نژادی بود، و دو بار بتصرف سربازان ترک در آمد. يك بار، عده کثیری از مسیحیان ایرانی و خارجی شهر، بآموزشگاه آمریکائی پناه آورده، در آن متحصن گردیدند. سربازان ترک نیز هنگام تصرف شهر، بنای آموزشگاه آمریکائی را بسرباز خانه مبدل ساختند، و در اثنای آن خسارت هنگفتی بانائیه و ساختمان رسید. ترکان آقایان یسوپ (۱) مدیر مدرسه پسرانه، و دکتر «وان من» را، مدت شش هفته زندانی کردند. در این وقت، سایر میسونرها همراه صدها نفر از مسیحیان شهر، بهمدان کوچ نموده بودند. در تبریز هم میسونرهای آمریکائی درسناهای جنگ، برنامه های وسیعی را برای کمک به نیازمندان و آوارگان جنگ عملی ساختند. آقای ویلسون، که برای تصدی کار انطباعات مسیحی بشهر مراجعت کرده بود، نقش مهمی را در اجرای این برنامه ها ایفا نمود، ولی او هم مانند دکتر اسلستین سابق الذکر، از کسانی که مشغول خدمت آنها

بود ، تیغوس گرفته ، در سال ۱۹۱۶ در گذشت . تمام شهر تبریز در مرك او مسامت گرفت .

عموم میسیونرهای مقیم آذربایجان ، در برنامه های وسیعی که از طرف **بنگاه خدمات خیریه خاور نزدیک آمریکا** (۱) اجرا میشد ، شرکت نموده ، در تأسیس و سرپرستی یتیم خانه ها ، تقسیم کمک مالی ، تهیه کار برای پناهندگان ، خدمات گرانبھائی بآن بنگاه و مردم نیاز مند نمودند . پس از جنگ ، متخصصینی برای تصدی امور بنگاه مزبور از آمریکا اعزام شدند ، ولی در ایام جنگ تمام سنگینی بار آن بدوش میسیونر ها نهاده شده بود . در پایان جنگ ، هزاران نفر از کسانی که از نقاط دیگر بآذربایجان مهاجرت نموده بودند ، در شهر تبریز اقامت داشتند . این مردم عموماً مستعد قبول تعلیمات مسیحیت بودند . آقای « مورهاچ » ، یکی از واعظین مسیحی که در توانائی و فصاحت کم نظیر بود ، کار تبلیغات مسیحی را در میان این مردم بعهدہ گرفته ، بوجه قابل تقدیری از عھدہ آن برآمد . در مجالس سخنرانی او ، معمولاً پانصد - ششصد نفر حضور می یافتند . در همین ایام فقط در شهر تبریز ، ۱۱۶ نفر بمسیحیت گرویده ، بعضویت کلیسا در آمدند .

شهر تهران بسا اینکه از منظره هرج و مرج دور افتاده بود ، نتوانست از مصائب دیگر جنگ ، مانند قحطی ، مصون بماند . وضع رقت انگیز ساکنین این شهر هم سبب شد که میسیونر ها در فعالیت های خیریه شرکت کنند . شاگردان کلاس نهائی مدرسه آمریکائی ، برای مدت سه هفته ، از کلیه وظایف تحصیالی معاف شدند ، تا بتوانند درکار های خیریه با میسیونر ها تشریک عساعی کنند . این جوانان با يك نیروی خستگی نا پذیری از خانواده های نیازمند شهر دیدن کرده ، بحد امکان احتیاجات آنان را مرتفع می ساختند . بعد ها که مراکز جدیدی در شهر تأسیس شد ، محصلین مزبور اداره آنها را بعهدہ گرفتند . قریب ده هزار کوپن در شهر توزیع شده ، و تقریباً پنجاه هزار نفر کمک دریافت می کردند . یکی از مراکز جدید را شاگردان کالج آمریکائی اداره میکردند ، باین معنی که عدہ زیادی از بیکاران برای احداث و تسطیح زمین فوتبال و خیابان ها و بنای شبانه روزی و عمارت معلمین بکار گماشته شدند . دو دسته دیگر از کارگران را شاگردان کالج در نقاط مختلف شهر بکار های عمرانی وا داشتند ، و در ضمن خیابانی بعرض دوازده متر از دروازه دوات تا گوشه کالج البرز احداث نمودند . در این شهر هم خدمات خیریه میسیون ارزان تمام نشد ، زیرا یکی از میسیونر ها بنام **دوگلاس** (۲) مبتلا به تیغوس شده ، در سال ۱۹۱۸

در گذشت .

در سال های نخستین جنگ جهانی، مبالغ هنگفتی از آمریکا بایران فرستاده شد، که در شهر های مختلف این کشور بمصرف دستگیری از نیاز مندان و مداوای بیماران رسید . بطوری که در اول همین فصل دیدیم ، یتیم خانه هائی در کرمان- شاه ، همدان ، تبریز و تهران کشایش یافت . روش میسیونر ها در اجرای بر نامه های خیریه مبتنی بر این بود که در صورت امکان در برابر کمکی که به مردم می کردند ، از آن ها کار بکشند . زیرا این عمل ، هم برای خود آن مردم ، و هم برای پیش بردن کار های عمرانی ، از قبیل راهسازی ، احداث بنا های عام المنفعه و سایر مؤسسات اجتماعی ، مفید بود . از نامه های متعددی که میسیونر ها در باره وضع ایران بآمریکا می نوشتند ، حتی یکی نبود که مردم جهان را بااحتیاجات شدید اهالی این کشور آشنا نموده ، و برای رفع این نیازمندی ها هزاران دلار از طرف افراد انسان دوست باین کشور سرازیر نکند .

توسعه فعالیت پزشکی در سالهای

پس از جنگ

پس از پایان نخستین جنگ جهانی ، فعالیت میسیون آمریکائی در چند جهت محدود گشت ، و در چند جهت توسعه یافت . یکی از سود مند ترین اقدامات میسیون آمریکائی قبل از جنگ در ایران ، تربیت پزشکان ایرانی بود . این کار با فرا رسیدن نخستین جنگ جهانی متوقف ماند ، و دیگر ادامه نیافت . گر چه از نتایج خدمات میسیونر ها در این زمینه ، آمار صحیحی در دست نداریم ، ولی ظاهراً کار آنها بسیار سودمند بوده است . یکی از پزشکان میسیونر آمریکائی ، بنام دکتر **کاگران (۱)**، که مقیم ارومیه بود، در سال ۱۸۹۴، در این باره نوشت : « بعقیده من، تربیت پزشکان ایرانی برای خدمت بمردم این کشور ، از مهمترین وظایف هر پزشک میسیونر است . تا جائی که من اطلاع دارم، تاکنون بیست و هفت تن پسر، و یک دختر ، در ارومیه به آموختن پزشکی شروع کرده ، و از آن میان ۱۴ نفر باخذ گواهی نامه پزشکی نائل آمده اند . یکی دیگر از پزشکان میسیونر ، بنام **آلساندر (۲)**، در ۱۸۸۷، آموزشگاهی برای تعلیم پزشکی در همدان تأسیس کرد . دکتر سعید کردستانی ، که بعد ها از پزشکان نامی و رهبران مسیحی ایران شد ، از تحصیل کرده های همین آموزشگاه است . این کار در سنوات بعد، توسط پزشکان میسیونر دیگر، مانند دکتر **هولمسی (۳)** . دکتر **جسی ویلسون (۴)**، دکتر **بلانش ویلسون ستر (۵)** ، دکتر **کلارا فیلدز مانسون (۶)** ، و دکتر **فانک (۷)**، ادامه یافت . شاگردان آخرین دوره آموزشگاه پزشکی در همدان ، در سال ۱۹۱۴ ، تحصیلات خود را بیپایان رسانیدند .

پس از پایان جنگ، دولت ایران در تهران دانشکده پزشکی تأسیس کرد ، و

۱ - Cochran - ۲ Alexander - ۳ Holmes - ۴ Jessie Wilson

۵ - Blanche Wilson Stread - ۶ Clara Fields Manson

۷ - Funk

با ایجاد این دانشکده ، که بهمت دولت هر سال توسعه مییافت ، دیگر موجبی بادامه این کار از طرف میسیونر ها نماند. بعضی از پزشکان میسیونر آمریکائی ، بعضویت کمیسیونری که برای آزمایش پزشکان مجاز تشکیل گردیده بود ، انتخاب شدند ، و یکی از آنان بنام دکتر بلیر (۱) ، برای تدریس امراض چشم و حلق و بینی و تشریح در دانشکده پزشکی برگزیده شد . نکته جالب توجه اینجاست که حقوق دکتر بلیر ازدانشکده پزشکی ، که طبق مقررات میسیون عاید صندوق میسیون می- شد ، بیش از حقوقی بود که میسیون باو می پرداخت ، و در نتیجه ، خدمات او در بیمارستان آمریکائی تهران برای میسیون رایگان تمام میشد . خدمات پزشکان میسیونر آمریکائی ، در سنوات پس از جنگ ، در تربیت پرستاران ایرانی نیز از حیث نوع آموزش و قابلیت پرستاران ، شایان توجه است . یکی از نخستین مؤسساتی که به تربیت دختران ایرانی برای پرستاری همت گماشت ، بیمارستان آمریکائی در تبریز بود . در اینجا دوشیزه چین و لیز (۱) ، که بعداً بهمتری دکتر پاکارد در آمد ، آموزشگاهی برای تعلیم پزشکی تأسیس کرد . تا زمان تقاعد دکتر لم ، که چندی قبل صورت گرفت ، نود و یک تن از دوشیزه گان ایرانی در این آموزشگاه پرستاری- را فرا گرفته بودند. مدتی قبل از آنکه آموزشگاه پرستاری در تبریز تأسیس شود ، پزشکان میسیونر در بیمارستان آمریکائی تهران ، عده ئی ازدختران را برای پرستاری تربیت میکردند. تا آغاز جنگ جهانی گذشته ، که منجر بتمطیل بیمارستان آمریکائی تهران شد ، عده کثیری از دختران ایرانی در این بیمارستان پرستاری را فرا گرفته ، در بهترین بیمارستان های تهران بخدمت پرداخته بودند . در بیمارستان های دیگری هم که توسط میسیونر در شهر های کرمانشاه و مشهد و رشت تأسیس شد ، آموزش- گاههای پرستاری وجود داشت ، و چندی قبل بیمارستان آمریکائی همدان نیز آمو- زشگاهی برای تعلیم پرستاری دایر نمود .

پس از جنگ جهانی اول ، وسائل و اثاثیه بیمارستان های آمریکائی از هر حیث تکمیل شد . در کرمانشاه ، با کمک سخاوتمندان کلیسای وست مینستر ، واقع در نیویورک آمریکا ، که قبلاً نیز بمیسیون ارومیه کمک های شایانی نموده بود ، بنای زیبا و مجللی برای بیمارستان ساخته شد . بنای مزبور یکی از زیبا- ترین ساختمان های کرمانشاه است ، و عده یشماری از بیماران را هر سال از تمام نواحی غربی ایران ، برای معالجه بسوی خود جلب مینماید . بیمارستان آمریکائی مشهد ، که ابتدا در چند اطاق کرایه ئی دایر گردیده بود ، در سال ۱۹۲۴ ، به بنای جدیدی که با کمک مالی انجمن مذهبی ایالت ابوا ، در آمریکا ، ساخته شده بود ،

انتقال یافت ، و ده سال بعد اصلاحات اساسی در وضع این ساختمان بعمل آمد . در رشت ، چنانکه در فصل های پیشین دیدیم ، نیاز مندی های شدید زمان جنگ سبب شد میسیونر ها بیمارستان کوچکی را موقتاً در چند اطاق محقر دایر کنند . در سال ۱۹۳۳ ، در این شهر نیز با کمک شاگردان آموزشگاه های مذهبی روز-های یکشنبه در آمریکا ، بنای جدیدی برای بیمارستان ساخته شد . ساختن این بنا ، در این هنگام ، کاملاً ضرورت داشت . زیرا در سال ۱۹۲۱ ، شهر بتصرف روسهای کمونیست در آمد . روسها محل سابق بیمارستان را اشغال کرده ، هنگام تخلیه شهر ، تمام اثنائیه بیمارستان را با خود بروسیه بردند . بیمارستان جدید میسیون آمریکائی که در رشت بسال ۱۹۳۳ کشایش یافت ، کنجایش سی تخت خواب را داشت . در تهران ، دکتر مکداول (۱) از سال ۱۹۱۹ ، اداره بیمارستان را بعهده گرفته ، خدمات گرانبها و فراموش نشدنی باهالی این شهر کرد . در سال ۱۹۳۰ ، بنای بیمارستان توسعه یافت ، و دارای شصت تختخواب گردید . این بیمارستان در عین حال که معالجات عمومی میکرد ، بررور زمان بخش های اختصاصی گوش و چشم و بینی و زایمان و عکس برداری با اشعه مجهول نیز بآن اضافه شد . دکتر مکداول نیز در میان سایر همکاران تهرانی خود ، مقام محترم و ارجمندی داشت ، و پایه علمی و اخلاقی وی سبب شده بود که پزشکان دیگر شهر غالباً برای رفع مشکلات خود با او مشورت کنند دررضائیه ، در سال ۱۹۳۱ ، بیمارستان جدیدی ، بنام بیمارستان هموریال کاکران (۲) ، ساخته شد . اثنائیه کامل این بیمارستان را دوستداران میسیون ایران در آمریکا تهیه کرده بودند . دکتر کاکران دو باره از طرف میسیون برضائیه اعزام شد ، و باین ترتیب بیمارستان این شهر تحت نظر دو پزشک قابل قرار گرفت . آموزشگاه پرستاری این شهر را ، که از هر جهت قابل توجه بود ، دوشیزه ویلما پیتر (۳) اداره میکرد . میسیونر ها با دلی آکنده از امید بآینده ، مشغول خدمت بودند ، که ناگهان کار آن ها بدستور دولت ، بعلل نظامی و سیاسی تعطیل شد ، و خدمت صد ساله میسیون باعالی جلگه ارومیه ، باین ترتیب پایان رسید .

خدمات میسیون آمریکائی پس از جنگ در همدان ، همیشه با نام دکتر کوک (۴) مرادف خواهد بود . چنانکه قبلاً دیدیم ، سالها قبل از جنگ به ایران آمده ، در مشهد بخدمت پرداخت ، ولی در سال ۱۹۱۵ ، بعلت ابتلای بیساری سل ، ناچار شد بآمریکا برگردد . او یکی از صمیمی ترین کارمندان میسیون بود ،

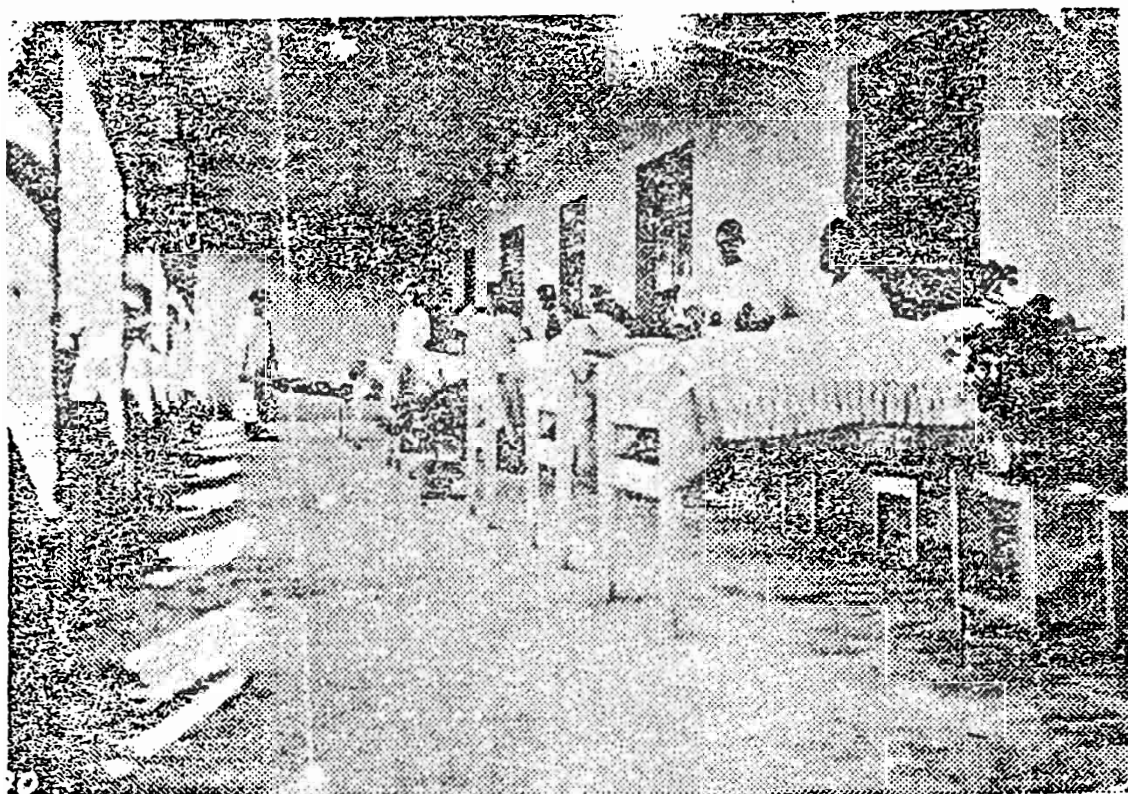
۱ - Cochran Memorial Hospital - ۲ P . C . Mc Dowell

۳ - Wilma Pease - ۴ Joseph Cook

و در دوره اول خدمت خود در این کشور، خدمت گرانیهائی ب مردم ایران کرد. او غالباً بشهر های دور دستی که فاقد پزشک بود، مسافرت میکرد، و هفته های متوالی بمعالجه بیماران مشغول می شد. در همه جا خدمت او با علاقه وافر مردم مواجهه میشد، و غالباً ساکنین و متمکنین محل پیشنهاد میکردند در صورتیکه میسیون آمریکائی پزشکی در اختیار آنان بگذارد، حاضرند بیمارستانی تأسیس کنند. بیمارستان های آمریکائی مشهد و تهران خدمت شایان توجهی در این زمینه بعمل آوردند، که قسمتی از آن در گزارش های آن ها منعکس گردیده است. در یکی از گزارش ها چنین نوشته شده است: « در طی این مدت بیست روز، ما ۱۴۹۰ نفر را بمعالجه کرده، ۹۶ عمل جراحی انجام دادیم، که ۱۳ عمل آن جراحی خطیری بود. » از گزارش های دیگری نیز که در آن سال ها تهیه شده، برای اطلاع خوانندگان چند جمله زیر نقل میشود: « در يك روز، ۲۸۸ نفر را معاينه کردیم. در عرض شش هفته، ۶۶۸ عمل جراحی انجام گرفت، که سی عمل آن خطیر بود. » در همدان نیز دکتر کوك يك چنین نقدهائی را بمورد اجرا گذارده، غالباً به خرم آباد و شهرهای دیگر مسافرت میکرد. دکتر کوك در محله مصلی، که مسکن فقیرترین مردم همدان بود، و تا آن تاریخ کسی بوضع رفت بار آنان توجه نداشت، مطبی دایر ساخت. در نتیجه آمیزش با این مردم، دکتر کوك پس از دو سال بیمباری تیفوس مبتلا شده، جان خود را در راه خدمت بکسانی که آن ها را از جان بیشتر دوست می داشت، فدا ساخت. پس از مرگ او، واقعه عجیبی در شهر رخ داد. عده ئی از روحانیون بزرگ. همدان، نزد همسر دکتر کوك رفته، اجازه خواستند جسد وی را تحویل گرفته، در یکی از معابد مسلمانان شهر دفن کنند. وقتی خانم کوك با لحنی مؤدبانه از انجام در خواست آنان امتناع ورزید، یکی از روحانیون به او گفت: « شما مسیحیان عجب کورید! هزار و نهصد سال تمام منتظر آمدن مسیح بودید، ولی او را که آمد، نشناختید. » چند نفر دیگر از پزشکان میسیون آمریکائی نیز درازای خدمات جانبازانه ب مردم ایران، پس از مرگ بهمین نحو مورد تجلیل قرار گرفتند. میگویند وقتی دکتر وانمن، پزشک بیمارستان آمریکائی، در سال ۱۹۳۲ در تبریز فوت کرد، قریب ده هزار نفر از اهالی شهر جسد وی را تا گورستان مشایعت نمودند. در مرگ دکتر فانگ در همدان نیز مردم تأثرات خود را ابراز داشتند. بیمارستان آمریکائی در مشهد، علاوه بر خدمات عادی خود، در سال ۱۹۲۴، اداره امور پزشکی پرورشگاه بیماران جزامی را نیز، که در سه کیلو متری خارج شهر قرار دارد، بعهده گرفت. این کار در زمان تصدی دکتر لی-کواردت (۱)

شروع شد ، و تا امروز ادامه دارد . بهمت انجمن محلی مبارزه با بیماری جزام ، که از اشخاص بشر دوست تشکیل گردیده است ، دهکده تمیز و زیبایی در نزدیکی شهر احداث و بمحل زندگی بیماران جزامی تخصیص داده شده . بودجه پرورشگاه جزا- میان را آستان قدس رضوی تأمین میکند ، و مئسیون آمریکائی نیز علاوه بر رفع حوائج پزشکی ، سالی هزار دلار بیودجه آن کمک میکند؛ چنانکه چندسال پیش ، چند دستگاه بنای جدید ، بخرج دولت در آن ساخته شد . حال عده ئی از بیماران جزامی بطور محسوسی بهبود یافته ، و بیماری بعضی بکلی متوقف گردیده است . قریب نیمی از جزامی هائی که در این دهکده مسکن دارند ، از افغانستان آورده شده اند .

بیمارستان آمریکائی رشت ، با کشف دو بیماری بومی که در ناحیه دریای خزر شیوع دارد ، خدمت گران بهائی به ایرانیان کرده است . مسافرنسی که بایران می آمدند ، از دیدن هیكل های تنومند و قهوه ئی رنگ ساکنین فلات ایران ، و جثه های ضعیف و رنگ پریده هم میهنان آنها در سواحل دریای خزر ، دچار شگفت میشدند . دکتر « فریم » ، در زمان تصدی امور بیمارستان آمریکائی رشت ، با



یکی از اتاق های بیمارستان آمریکائی در مشهد

تحقیقات دقیقی که در آزمایشگاه بعمل آورد ، این دو بیماری را کشف کرده ، ثابت نمود خمودگی و سستی اهالی ولایات شمال ایران معلول همین بیماری است ، نه آب و هوا و مالاریا . بسیاری از پزشکان میسیونر کتاب هائی حاری دستور های بهداشتی نوشته اند ، که بوسیله اداره ادبیات مسیحی در سراسر کشور در دسترس مردم نهاده شده است . در این کتاب ها علل و طرز پیشگیری و معالجه امراض مختلف بزبان ساده تشریح شده ، و یکی از آن ها که توسط خانم پین (۱) تحت عنوان بهداشت کودکان نوشته شده ، در چند هزار نسخه چاپ و منتشر گردیده است . با در نظر گرفتن مقتضیات روز ، اخیراً در این کتاب تجدید نظر شده ، و بیشک یکی از سودمندترین کتاب هائی است که تا کنون برای استفاده خانواده ها ، بزبان فارسی منتشر گردیده .

فعالیت فرهنگی میسیون، در فاصله دو جنگ

بزرگ جهانی

دامنه فعالیت فرهنگی میسیون آمریکائی در ایران، در سال های پس از نخستین جنگ جهانی، توسعه یافت. بر تعداد مدارس آمریکائی افزوده شد، و در بعضی نواحی که مؤسسات فرهنگی میسیون وجود داشت، بنا های جدیدی جهت مدارس ساخته شد. در ارومیه، با ایجاد دو بنای جدید برای آموزشگاههای پسرانه و دخترانه. گنجایش هر يك از این مدارس به ۳۰۰ تا سیصد و پنجاه نفر رسید، و برای سکونت محصلین شبانه روزی، بنائی ساخته شد که گنجایش ۷۵ الی صد نفر را داشت. در تبریز، در سالهای ۱۹۳۰ - ۳۱، بنای جدیدی برای مدرسه دخترانه ساخته شد. این بنا پانصد نفر محصل، و اطاق اجتماعات آن، تا هفتصد نفر را در خود جای می-داد. در مدرسه پسرانه تبریز نیز در سال ۱۹۲۴، ترمیم و اصلاح اساسی بعمل آمد. در رشت، میسیون آمریکائی در سالهای ۱۹۳۲-۳۳، آموزشگاه جدیدی برای دختران تأسیس کرد. در سال قبل از آن، برای مدرسه پسرانه نیز بنای جدیدی خریداری شده بود. در سال ۱۹۳۰، در همدان بنای زیبایی در باغ وسیعی جهت مدرسه دخترانه ساخته شد، و بجای آموزشگاه پسرانه، که محل آن بکلیسای محلی فروخته شده بود، محل مناسبی خریداری شد. بنای جدید مدرسه پسرانه مشهد، در سال ۱۹۲۸ ساخته شد. در تهران، مدرسه پسرانه آمریکائی بصورت کالج کاملی در آمده، تحت سرپرستی اداره نظار فرهنگی ایالتی نیویورک، که ضمناً در تعیین درجات تحصیلی کالج نیز نظارت داشت، قرار گرفت، و بمحل جدیدی بوسعت پنجاه هکتار در خارج شهر، انتقال یافت. در محوطه کالج البرز، بنا های عظیم و زیبایی بسبک جدید برای کلاسها و آزمایشگاهها و سکونت معلمین و محصلین شبانه روزی ساخته شد. و مدرسه آمریکائی دخترانه تهران نیز، زمین نسبتاً وسیعی در خیابان یوسف آباد خریداری شده، شبانه روزی دخترانه را در آن دایر ساخت. مدرسه دخترانه در نظر داشت در آینده

کالج دخترانه را در این محل دایر نماید ، و دوره مقدماتی آن در سال های اخیر تاسیس شده بود .

در این هنگام تحدیدات و تضییقاتی که دولت قائل میشد، برنامه مدارس آمریکائی را محدود ساخت ، و سبب شد اولیای مدارس مزبور طبقه های جدید آموزش را از بر نامه های خود حذف نمایند . محصلین ، اغلب برای انجام کار های خارج از برنامه، و شرکت در برنامه جشن ها و اعیاد مختلف، از مدرسه بیرون برده میشدند. سازمان پیشاهنگی، که قبلاً عضویت آن اختیاری بود، شکل اجباری بخود گرفت، و بصورت باشگاه سر بازی در آمد . در نتیجه اینگونه تضییقات و مداخلات دولت ، در سالهای اخیر این پرسش پیش آمد بود که آیا از این مدارس می توان نتیجه ئی را که قبلاً در نظر بود ، انتظار داشت ؟ در سال ۱۹۳۲ ، دولت قانونی وضع کرد که تمام کودکان ایرانی تا کلاس شش ابتدائی باید در آموزشگاههای ایرانی تحصیل کنند . بر اثر این پیش آمد ، میسیون آمریکائی قریب هفتاد و پنج در صد از مؤسسات فرهنگی خود را در ایران، از دست داد. سایر مدارس آمریکائی که تا چند سال بعد در ایران باقی ماندند ، بر نامه ها و مقررات دولتی را کاملاً بموقع اجرا گذاردند. محصلین کلاسهای یازده دخترانه ودوازده پسرانه، همه سال در امتحانات نهائی دولتی شرکت کرده، غالباً از شاگردان مدارس دیگر، بهتر از عهده امتحان بر می آمدند . حضور در محل امتحان، در هر نقطه ئی که مدرسه آمریکائی وجود داشت ، برای معلمین آموزشگاه های آمریکائی امری عادی بود . تمام مدارس آمریکائی را دولت برسمیت شناخته بود، و در تهران دکتر بسویس و خانم جردن، از طرف وزارت فرهنگ مورد استفاده قرار گرفته ، در کمیسیونهای مختلف شرکت می کردند .

در سالهای اخیر، هدفی که میسیون از مدت ها قبل برای تأمین هزینه مؤسسات فرهنگی خود ، از راه وصول حقالتعلیم محصلین داشت ، در مدارس شبانه روزی کاملاً بمرحله عمل در آمده، و در آموزشگاههای روزانه بحد قابل ملاحظه ئی پیشرفت نموده بود . با اینکه محصلین می توانستند همین برنامه ها را در مدارس دولتی مجانی تحصیل کنند ، مزیت مدارس آمریکائی از حیث طرز تدریس، و اهمیتی که اولیای مدارس بترقی اخلاق محصلین میدادند، و بیطرفی کامل آنها نسبت بصاحبان ادیان و ملیت های مختلف ، سبب شده بود که اولیای دانش آموزان از روی کمال میل مقرری ماهانه را بپردازند . نظر بدرستی و کاردانی فارغ التحصیلان مدارس آمریکائی ، مؤسسات بازرگانی آنها را با توجیه فراوان استخدام میکردند . بمرور زمان، عده ئی از فارغ التحصیلان مدارس آمریکائی بمقامات عالی رسیده، از شخصیت-

های بر جسته و متنفذ کشور گردیدند. جملات ذیل، که از نوشته های دکتر جردن در باره فارغ التحصیلان کالج البرز استخراج شده، نموداری از وضع محصلین تمام مدارس آمریکائی در ایران است: « تأثیر جامعه فارغ التحصیلان کالج البرز در تحول و ترقی وضع زندگی جدید ملی ایران، سال بسال آشکارتر میشود. یکی از شاگردان سابق این مدرسه، از بدو مشروطیت تا کنون، پیوسته مقام نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته، از بر جسته ترین شخصیت های سیاسی و اقتصادی کشور بوده است. یکی دیگر، پانچ سال متوالی است که جوان ترین عضو مجلس ایران میباشد. وزیر فرهنگ، رئیس فعال دانشکده پزشکی، فرماندار و رئیس شهربانی ثروتمند ترین ایالت ایران، معاون وزارت کشور، مدیر انحصار تریاک دولتی، رئیس ضرابخانه، مدیر امور مالی، و همچنین رئیس جریده راه آهن تازه ساز ایران، و صد ها نفر دیگر که امروز با سمت پزشک، حقوق دان، معلم، افسر، بازرگان، کارخانه دار و بانگدار بایران خدمات صادقانه میکنند، از فارغ التحصیلان کالج آمریکائی تهران میباشند.

با این حال، جای بسی تعجب است که دولت ایران در سال ۱۹۳۹، دستور داد کلیه مدارس بیگانه در ایران برای محصلین ایرانی، بر چیده شود. حکم دولت سال بعد بموقع اجرا گذارده شد، و باین ترتیب، پس از صد و شش سال، خدمات فرهنگی میسیون آمریکائی در ایران، بسر رسید.

وضع کلیساهای انجیلی ایران در سالهای پس از

نخستین جنگ جهانی

مهاجرت مسیحیان از ناحیه ارومیه در ایام نخستین جنگ جهانی ، صدمات و خساراتی بکلیساهای انجیلی آنجا وارد ساخت ، که هیچگاه ترمیم نیافت . از سی نفر واعظ مسیحی ، که رسماً باین سمت منصوب شده بودند ، فقط دو نفر پس از پایان جنگ به ارومیه مراجعت کردند ، و بقیه در راه ها تلف شده از بین رفتند ، یا بکشور های دیگر خاور نزدیک و آمریکا مسافرت نمودند . ولی خوشبختانه اغلب مسیحیان انجیلی ناحیه ارومیه ، مردمان تحصیل کرده و قابل بودند ، و توانستند با وجود غیبت پیشوایان خود ، کار کلیسا را بنحو شایسته ئی پیش برند . در سال های بعد از ۱۹۲۰ ، پس از آنکه کردان بامر دولت ناحیه ارومیه را تخلیه کردند ، مسیحیان آسوری بخانه های ویران شده خود برگشتند ، و مدارس و کلیساهای سابق خود را در دست گرفتند ، و بکار ترمیم مؤسسات فرهنگی و مذهبی خود پرداختند . بسیاری از آسوریانی که بآمریکا کوچ کرده و در اقامتگاه جدید خود ثروتی اندوخته بودند ، با فرستادن مبالغی پول ، بامر ترمیم و احیای سازمان های نامبرده کمک نمودند ، و در اندک زمانی شانزده کلیسای جدید ، و شش بنا برای اقامت واعظین ، ساخته شد . علاوه بر دو واعظ انجیلی ، که پس از جنگ به ارومیه برگشتند ، یکی از واعظین نستوری ، با تمام اعضای کلیسای خود ، بکلیسای انجیلی پیوست ، و به این ترتیب ، حوزه ارومیه دارای سه واعظ انجیلی رسمی شد . ولی بغیر از این عده ، چند نفر واعظین غیر رسمی در ارومیه وجود داشتند و کلیساهای انجیلی دارای رهبران مجرب و ورزیده و خادمین متعدد بودند . پولهایی که بمصارف امور خیریه می رسید ، بنحوی در میان مردم تقسیم میشد ، که همه از آن رضایت داشتند . صد ها تن از نستوریان در کلیساهای انجیلی حضور یافته ، از تعلیمات آن استفاده میکردند . کنفرانس های سالیانه از نو شروع شده بود . این کنفرانس ها معمولاً يك هفته طول

میکشید ، و صد ها نفر از مسیحیان در آن شرکت میکردند . در عوض پنج سا - زمان پرزیتتری که قبل از جنگ وجود داشت ، در این هنگام کلیساهای ارومیه با کلیسای تبریز متفقاً انجمن واحدی را تشکیل داده بودند . مدارس علوم دینی و تربیت پیشوایان مذهبی ، که در سالهای جنگ تعطیل شده بود ، دوباره بدست مسیونر - های آمریکائی گشایش یافت . ولی وضع متزلزل آذربایجان ، اجازه نداد این فعالیت - ها همچنان ادامه یابد . شعبه مسیون در ارومیه در سال ۱۹۳۳ ، بدستور دولت بر چیده شد . پس از آن ، در ایام دومین جنگ جهانی ، بر اثر استیلای فرقه « دمکرات آذر بایجان » ، این ایالت دچار آشوب ها و تشنجات ممتد گردید ، و در نتیجه آن ، هزاران نفر از مسیحیان بنواحی دیگر ایران ، مخصوصاً تهران ، کوچ کرده ، دارائی سابقشان را از دست دادند . بر اثر این پیشامد ، کلیسای انجیلی رضائیه باز هم ضعیف تر شد ، و در حال حاضر هنوز سیر نزولی را طی میکند .

در فصول قبل گفته شد ، متعاقب نخستین جنگ جهانی ، دسته هائی از مسیحیان ، که بتعلیمات کلیسای انجیلی علاقه نشان میدادند ، از نواحی شرقی ترکیه کوچ کرده ، بتبریز رسیدند . همچنین ، بترقی سریع کلیسا در آن سالها ، اشاره شد . در بیشتر سالهای بعد از جنگ ، اداره و رهبری کلیسای تبریز را آقای ستفان خوبیار بعهده داشت ، و مسافرت نامبرده به آمریکا که چندی قبل اتفاق افتاد ، کلیسای تبریز را با مشکلات جدیدی مواجه ساخت . کلیسای تبریز هم در سالهای اخیر قریب نیمی از اعضای خود را از دست داد ، و بسیاری از آنان به تهران و مناطق نفت خیز جنوب و آمریکا کوچ نمودند .

در نتیجه مهاجرت مردم از نواحی غربی ، توجه کلیسا ها و مسیون آمریکائی بمناطق شرقی معطوف شد ، و در این نواحی کلیساهای مسیحی تأسیس یافت . در روز عید میلاد ۱۹۲۰ ، دکتر دو نالدسون (۱) ، یکی از مسیونر ها ، در شهر مشهد چهارده نفر را ، که همگی از اسلام بمسیحیت گزیده بودند ، تعمید داد ، و همین عده هسته اصلی کلیسای انجیلی آن شهر را تشکیل دادند . متأسفانه چند نفر از این عده ، بمرور زمان از ایمان جدید خود عدول نمودند ، ولی کسان دیگری جای آنان - را گرفتند ، و کلیسای انجیلی مشهد بتدریج وسعت یافت . جمعی از مسیحیانی ، که در شهرهای دیگر خراسان ، مانند نیشابور ، سبزوار و قوچان سکونت دارند ، و به وسیله مسیونر ها آئین مسیحیت را پذیرفته اند ، اعضای کلیسای مشهد بشمار میروند . این کلیسا هم مانند سایر کلیساهای ولایات ، تاکنون عدهائی از اعضای خود را به کلیسای تهران داده است .

خدمات مسیون آمریکائی را بسال ۱۹۱۱، آقای جرج زکلر (۱) در ملایر شروع کرد. اندک زمانی پس از ورود نامبرده به ملایر، بکمسک مالی عده‌ئی از ایرانیان متمکن، آموزشگاهی نیز در آنجا تأسیس شد، و به تدریج جمعی از اهالی این محل، که اکثر آنها شاگردان همین مدرسه بودند، بکیش مسیحیت گرویدند، و در سال ۱۹۲۲، کلیسائی در آنجا تأسیس یافت. عده‌ئی از اعضای کلیسای مزبور در نپارند سکونت داشتند، و در سال‌های اخیر اغلب اعضاى آن بنقاط دیگر کوچ نموده‌اند.

فعالیت مسیون در قزوین، در سال ۱۸۸۹، توسط آقای «هوهانس»، که از طرف مسیون آمریکائی اعزام شده بود، آغاز گشت. نامبرده، برای ارمنیان و مسلمانان این شهر، مجالس سخنرانی تشکیل میداد. در سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۷، دکتر لورنس (۲) باهمسرش در قزوین اقامت گزید، و آقایان کشیشان مهران و کاسپار سالیان متمادی در آن شهر خدمت کردند. در سال ۱۹۲۳، کلیسائی با دوازده عضو، که همگی ارمنی بودند، در قزوین تشکیل شد. ولی پس از چند سال، غالب آنان بجماعت‌های «برادران پلیموت» و «پنتی کاستی» ملحق شدند، و کلیسای نامبرده از میان رفت. اخیراً آقای ویلیام یونان، در میان آسوریان ساکن این شهر، که از آنان قریب چهل و پنج نفر عضو کلیسای انجیلی تهران هستند، مشغول خدمت بود. یکسال پس از تأسیس کلیسای رشت، در ترکیب کلیسای همدان نیز تغییراتی بوجود آمد. مجمع یهودیان مسیحی شده، مسلمانانی که به مسیحیت گرویده بودند، ارمنیان و آسوریان، بهم ملحق شده، کلیسای انجیلی همدان را تشکیل دادند. در سایه اجرای برنامه‌های وسیع و فعالیت شدید، کلیسای همدان توانست در ظرف چند سال به پیشرفت سریعی نائل شود. اکثر ارمنیان انجیلی همچنان در کلیسای «ستفان مقدس»، که مخصوص ارمنیان انجیلی همدان است، باقی ماندند، و آقای کشیش ها کوپ مودویان بر رهبری آنان برگزیده شد، و هنوز هم به همین سمت باقی است. پس از آن که در سال ۱۹۳۲، آموزشگاه ابتدائی مسیون تعطیل شد، کلیسای انجیلی همدان اداره مدارس پسرانه و دخترانه را، که اکباتان نامیده میشوند، بعهده گرفت. این در مدرسه، هنوز هم از بهترین آموزشگاه‌های شهر بشمار می‌رود. اخیراً کلیسای همدان زمین و ساختمان هائی برای تأسیس مدارس متوسطه خریداری کرده، دبیرستان دخترانه و یکی از آنها دایر نموده‌است، و امید هست در آتی نزدیکى بتأسیس دبیرستان پسرانه نیز توفیق یابد.

در کرمانشاه، کلیسای انجیلی بسال ۱۹۲۴ تأسیس شد. ابتدا، این کلیسا

دارای هفت نفر عضو بود، که دو نفر از آنان یهودی، و بقیه مسلمان مسیحی شده بودند. این کلیسا، علی‌رغم مخالفت و آزار مردم، سرعت ترقی کرد، و در سال ۱۹۳۵، با کلیسای جدید آسوری، که آقای شلیمون واعظ آن بود، یکی شد. کلیسای آسوری مزبور، که فقط با پنجاه و پنج عضو بوجود آمده بود، پس از چندی اعضای آن تقریباً بچهار برابر سابق رسید. در این شهر نیز کلیسا دارای دبستان کاملی است، که ابتدا بوسیله واعظ کلیسا و همسر او تأسیس شده، ولی امروز متعلق بکلیسا می‌باشد.

نا دهه اول پس از ۱۹۲۰، در شهر تهران دو کلیسای انجیلی وجود داشت، که یکی مخصوص ارمنیان بود، و دیگری به مسیحیان فارسی زبان اختصاص داشت. چون عده مسیحیان فارسی زبان رو بفرزونی نهاد، آن‌ها تصمیم گرفتند برای خود پرستشگاهی بنا کنند. در سنه ۱۹۲۲، کلیسای تهران بنام «کلیسای انجیلی تهران» موسوم گشت، ولی هنوز دارای دو شعبه یا دو سازمان متفاوت بود در ۱۹۳۳، این دو سازمان بهم ملحق گردیدند.

هنگام تعطیل مدارس میسیون، کلیسای تهران نیز آموزشگاهی بنام دبستان مهر تأسیس نمود، که هنوز بر جاست. چون عده‌ئی از ارمنیان روستا نشین از ولایات تهران آمده، در محله فیشر آباد ساکن شده بودند، و آشنائی کافی با زبان فارسی نداشتند، لازم بود برای آنان کلیسایی در محل نامبرده تأسیس شود. در سال ۱۹۴۸، کلیسای مستقلی برای آنان تأسیس گردید، که «کلیسای ارمنی فیشر-آباد» نامیده میشود. کثرت روز افزون آسوریان در تهران، ایجاب می‌کرد که برای آنها نیز نمازخانه مخصوصی ایجاد شود. باین جهت، در سال ۱۹۴۹، «کلیسای حضرت توما»، تحت رهبری آقای پولس سعده، برای آسوریان انجیلی تهران تأسیس گردید. گر چه اعضای این کلیسا، ابتدا عضو کلیسای انجیلی مرکزی تهران بشمار میرفتند، ولی امروز دارای سازمان جدا گانه‌ئی هستند.

در فصول قبل باشغال شهر رشت در سال ۱۹۲۰ توسط کمونیست‌ها، و تاراج اثاثیه میسیون، اشاره شد. گر چه این واقعه صدمات شدیدی به مسیحیان رشت وارد ساخت، ولی طولی نکشید که میسیونرهای آمریکائی مجدداً با آنجا برگشتند، و کلیسا حیات از دست رفته خود را باز یافت. با وجود اینکه بسیاری از اعضای کلیسای رشت بنواحی دیگر کوچ کرده بودند، کلیسای نامبرده در سالهای بعد به پیشرفت‌های شایان توجهی نائل گشت.

همکاری کلیساهای ایران

قبلاً گفته شد که پیش از نخستین جنگ جهانی ، کلیساهای انجیلی شمال غرب ایران دارای پنج سازمان اداری بودند، و در خاور ایران فقط يك سازمان کلیسایی وجود داشت . اعضای سازمان شرقی را واعظینی تشکیل می دادند ، که در تهران و همدان زندگی میکردند. این سازمان، وابسته بدایره کلیساهای انجیلی نیویورک بود. در مدت چهل سال که سازمان نامبرده وجود داشت ، هفت نفر را رسماً برای خدمت در کلیسا تعیین کرد .

در سال ۱۹۳۲ ، کلیسای انجیلی آسوری، از تمام کلیساهای انجیلی شمال ایران دعوت کرد که برای تشکیل سازمان واحدی متحد شوند . این دعوت را تمام کلیساهای مزبور پذیرفتند ، و در سال ۱۹۳۳ ، کنفرانسی برای تعیین نحوه ایجاد اتحادیه کلیساهای انجیلی شمال ایران، در همدان تشکیل گردید. در این کنفرانس، بیست و شش نفر نماینده، از طرف بیست و شش کلیسای متشکل ، و چهل و پنج دسته مسیحی غیر متشکل ، که جمعاً دارای دو هزار و دویست و هفتاد و دو عضو بودند؛ حضور یافته بودند . از نمایندگان مزبور ، شاترده نفر مسیحیان ایرانی ، و دو نفر از اعضای میسیون آمریکائی بودند . در این کنفرانس، شالوده اتحادیه کلیساهای انجیلی شمال ایران ریخته شد ، و مقرر گردید اتحادیه مزبور دارای سه انجمن محلی شمال و شرق و غرب باشد ، و تمام کلیساهای انجیلی هر يك از این نواحی بنسبت بتعداد اعضای خود، نمایندگان برای عضویت در انجمن، انتخاب نمایند. هر يك از انجمن های نامبرده، سالی یکبار اجلاس کرده، بامور کلیساهای تابع خود رسیدگی می کند . همچنین ، مقرر شد هر يك از انجمن های سه گانه ، پنج نفر نماینده برای شرکت در مجمع عمومی اتحادیه ، که هر دو سال یکبار تشکیل می شود، تعیین نماید. نخستین جلسه مجمع عمومی، یکسال پس از تأسیس اتحادیه، تشکیل گردید . پس از آنکه اساسنامه اتحادیه توسط بیست و شش نفر نمایندگان در کنفرانس همدان تنظیم گردید ، برای تصویب نهائی بکلیساهای انجیلی ایران فرستاده شد. بنیاد نامه مزبور بتصویب کلیه کلیساهای رسید. سازمان کلیسای انجیلی

آسوری نام خود را به «انجمن کلیسا های انجیلی شمال ایران» مبدل ساخت. و سازمان کلیساهای شرق، که در فوق نام برده شد، با موافقت کلیسای پرزیتیری آمریکا، به دو انجمن شرقی و غربی منقسم گشت.

اولین مجمع عمومی اتحادیه کل، در ماه اوت ۱۹۳۴، در شهر اراک تشکیل گردید. برای سرپرستی سازمان جدید، چند نفر از مسیحیان ایرانی انتخاب شدند، و نام کلیسای انجیلی برای کلیسا های تابع اتحادیه تعیین گردید. اساسنامه مصوب در کنفرانس همدان نیز، در مجمع عمومی مورد قبول قرار گرفت. پر هیجان ترین روز مجمع عمومی، روزی بود که نمایندگان با شرکت در مراسم عشاء ربانی، اتحاد و مکانگی خود را ظاهر ساختند. در این روز، درست صد سال از هنگام ورود نخستین مسیونر آمریکائی به ایران، سپری می شد. سخنرانان گزارش جالبی از اقدامات مسیونر آمریکائی در طی یک قرن گذشته در مغرب ایران داده، اظهار امیدواری نمودند که در آتی، دامنه کلیسای مسیح براساس ایران گسترده شود. در مجالس عشاء ربانی رسم است که بیاد فدا کاری و جانفشانی مسیح، نان و شراب در میان حاضرین تقسیم میشود. در مراسم عشاء ربانی، که در روز آخر مجمع عمومی در اراک بعمل آمد، یکی از نمایندگان عضو مسیونر آمریکائی نان، و یکی از اعضای ایرانی شراب را به حاضرین میداد. با این عمل که نشانی از همکاری و صمیمیت ایرانیان با مسیونرهای آمریکائی بود، تاریخ یک قرن خدمات مسیونر-ها در این سر زمین، بسته شد. از این تاریخ، باید دنباله خدمات مسیونر آمریکائی در ایران را، بیشتر در فعالیت کلیسا های محلی جستجو کرد، زیرا از اینوقت، کلیسا های محلی، اقداماتی را که صد سال قبل بدست مسیونر ها شروع شده بود، بعهدہ گرفته، تعلیم انجیل مسیح را بتمام ساکنین ایران، وظیفه اصلی خود قرار دادند.

در سالهای اخیر، اقدامات اتحادیه کل کلیساهای انجیلی شمال ایران اهمیت و وسعت بیشتری بخود گرفته، و هیئت های فرهنگی و بش-ارتنی و کمیته اجرائیه آن مسئولیت سنگینی را در اجرای فعالیت های مختلف اتحادیه بعهدہ گرفته آند. در طی بیست و پنج سال گذشته، کنفرانس های دیگری نیز، با شرکت نمایندگان کلیسا های شمال و جنوب ایران، برای ایجاد همکاری وسیع تری در بین تمام کلیسا های مسیحی این کشور، تشکیل گردیده است. اولین این کنفرانس ها بسال ۱۹۲۵، در همدان بر پا شد. بیست و چهار نماینده رسمی، از یازده شهر مختلف، و بیست نفر از مسیحیان خارج همدان، بطور غیر رسمی در این کنفرانس حضور داشتند. مقاصد اصلی کنفرانس عبارت بود از: ایجاد آشنائی در بین مسیحیان، تعلیم مذهبی حاضرین،

مذاکره در اطراف مسائل مشترك، طرح اتحاد کلیسا های مسیحی ایران و توسعه ملکوت خدا در ایران. موضوع های دیگری، مانند ادبیات و نشریات مسیحی، تبلیغات کلیساها، تربیت کارکنان برای کلیسا، و ایجاد سازمان واحدی برای کلیساها، در این کنفرانس مورد بحث قرار گرفت.

کنفرانس دوم، دو سال بعد، در اصفهان تشکیل گردید. در اینجا، پنجاه و سه نماینده، از طرف بیست و شش کلیسا، حضور یافته بودند. از طرف کنفرانس بیانیه ئی مشتمل بر اصول معتقدات کلیسا های شمال و جنوب صادر شد، که در آن کتاب مقدس اساس ایمان کلیسای مسیح، اعتقاد نامه های رسولان و شورای نیقیه (۱) تلخیص قابل قبول تعلیمات کتاب مقدس، و روح القدس سر چشمه زندگی کلیسا، شناخته شده است. در این کنفرانس، تصریح و تأکید شد که مدیران کلیسا ها از میان ایرانیان واجد شرایط انتخاب شوند.

سومین کنفرانس تمام کلیسا های ایران، سال ۱۹۳۱، در تهران تشکیل شد. ۹۵ نماینده از بیست و شش کلیسای مختلف، در این کنفرانس حضور یافته بودند، که از آنان ۲۹ نفر میسیونر آمریکائی بودند از اعضای کلیسای تهران نیز، صد و پنجاه و یک نفر در جلسات کنفرانس شرکت نمودند. تفاوت در بین این کنفرانس با کنفرانس های قبلی، در این بود که در آخری تمام اداره کنندگان کنفرانس ایرانی بودند. هیئت اجراییه کنفرانس جلسات مختلفی تشکیل داد، در پایان کنفرانس نتیجه اقدامات خود را گزارش داد. علاوه بر این، برنامه کنفرانس شامل دروس الهام بخشی از کتاب مقدس، سخنرانیهای آموزنده، گزارشهای متعددی در باره کار های کلیسایی، و نمایش کوتاه و جالبی در باره پیشرفت سریع آزادی مذهبی و اجتماعی در ایران بود. در نتیجه انعقاد این کنفرانسها، کمیسونی تعیین گردید که با در نظر گرفتن نقشه اتحاد کلیسا های اسقفی و انجیلی جنوب هندوستان، برای اتحاد کلیسا های اسقفی جنوب و انجیلی شمال ایران، طرحی تهیه کند. این طرح بتصویب کلیسا های جنوبی ایران رسید، ولی بعلت پیش بینی هائی که در آن، در باره تعیین اسقفان برای کلیسا ها شده بود، کلیسا های انجیلی شمال از قبول آن استنکاف نمودند. باین جهت، طرح مزبور تا امروز، مسکوت گذارده شده است.

باید دانست که بجز کنفرانسهای نامبرده، مجالس دیگری نیز در سالهای گذشته تشکیل گردیده است، که در آنها نمایندگان از کلیسا های جنوب و شمال ایران حضور داشته اند. ولی این کنفرانس ها بیشتر بتعلیم اعضای کلیسا ها توجه داشته، و اختیاری برای اتخاذ تصمیماتی در زمینه اتحاد کلیسا ها دارا نبوده است. بهترین

مجالس مزبور، آموزشگاهی است که در تابستان ۱۹۳۴، در اصفهان تشکیل شد، و برنامه آن شامل دروس و سخنرانی‌ها و بحث‌های سودمند بود. پس از آن نیز، کنفرانس‌های دیگری در سال ۱۹۳۷ در همدان، در سال ۱۹۳۹ در اصفهان، در ۱۹۴۱ در تهران، در ۱۹۴۸ در همدان، و در ۱۹۵۰ در شیراز، تشکیل گردیده است. هر یک از این کنفرانس‌ها با دیگری تفاوت داشته، ولی همگی بسهم خود برشد شعور یگانگی مسیحیان ایران، و توسعه اطلاعات مذهبی آنان، کمک شایان توجهی نموده است.

ادبیات مسیحی

در یکی از فصول قبل، بتأسیس چاپخانه نئی توسط میسیون آمریکائی در ارومیه، اشاره شد. در مدت تقریباً صد سالی که با آغاز نخستین جنک جهانی منتهی میشود، کتاب ها و نشریات مختلف دیگری بزبان آسوری چاپ، و در میان آسو-ریان مقیم ارومیه توزیع گردید. گسر چه از انتشارات میسیون در این دوره آمار صحیحی در دست نداریم، ولی یکی از گزارشهایی که بدست ما رسیده، حاکی است که در فاصله سنوات ۱۸۸۳ و ۱۸۹۲، جمفأ ۷۷۳۶۴۲۸ صفحه کتاب در این چاپخانه بطبع رسیده است. ظاهراً، نخستین روزنامه مداوم در ایران نیز در همین مطبعه چاپ میشده است. این روزنامه، که « اشعه نور » نام داشت، و بزبان آسوری نوشته میشد، در سال ۱۸۴۸ تأسیس شده، و انتشار آن تا اوایل جنک جهانی اول ادامه داشته است.

در این هنگام، بعلت عدم وجود رابطه در بین میسیون آمریکائی و مسلمانان ایران، تقریباً هیچگونه نشریه نئی بزبان فارسی یا ترکی از طرف میسیون انتشار نیافته است، و فقط چند جلد کتاب، آنهم توسط آقای س. ج. پنماندر (۱)، نماینده میسیون باسل (۲)، در مطبعه میسیون بزبان فارسی چاپ شده است. میسیون نامبرده برای خدمت در میان مسلمانان قفقاز تأسیس شده بود، و در سالهای ۱۸۲۹ و ۱۸۳۳، آقای پفاندر را برای توزیع مطبوعات خود، به ایران فرستاد. وی هنگامیکه در کرمانشاه مشغول توزیع نشریات مسیحی بود، مورد تعرض اهالی قرار گرفته، بحال مرک افتاد، و تمام کتابهایی که همراه داشت از میان برده شد. او همان شخصی است که کتاب های « سنجش حقیقت »، « راه زندگی » و « مفتاح الصدق » را برشته تحریر در آورده است. این کتاب ها بفارسی و اردو و چند زبان دیگر ترجمه شده است.

در سال ۱۸۳۵، آقای ج. ل. مریک (۳)، بایران آمد، و مدتی را در

شهر تبریز اقامت گزید. وی کتاب «کیف» را در موضوع دلائل ایمان مسیحی بزبان فارسی ترجمه کرد، و این کتاب بسال ۱۸۴۶ میلادی، در ادینبوك، بطبع رسید. از این تاریخ تا چندی بعد، کتابی بزبان فارسی یا ترکی از طرف میسیون انتشار نیافت، تا اینکه «انجمن میسیون کلیسایی» در جنوب ایران، بنشر کتابهای متعددی بزبان فارسی، مبادرت ورزید. از میان کتاب هائی که توسط میسیون نامبرده طبع و نشر شده، میتوان اصول ایمان مسیحی، تاریخ کتاب مقدس (نورالانوار)، کتاب دعا، اعترافات الکندی، نوبر شیرین، مکالمات محبتانه، نیایع الاسلام، و بسیاری رسالات کوچک دیگر را نام برد.

میسیون آمریکائی در شمال ایران نیز، در اواخر سده نوزده میلادی، چند کتاب بزبان فارسی منتشر ساخت. در سال ۱۸۷۶، مجموعه سرود های مسیحی توسط آقای یوحنای شماس گرد آوری، و بوسیله آقای باست تکمیل گردید. در سال ۱۸۷۷، کتاب سیاحت مسیحی، که توسط آقای پانر بفارسی ترجمه شده بود، بطبع رسید، و کتاب «سؤال و جواب مسیحی» برای طبع آماده گردید. پس از آن تا چندی، اقدام قابل ملاحظه ئی از طرف میسیون آمریکائی در زمینه ادبیات و انتشارات مسیحی بعمل نیامد، تا اینکه در سال ۱۸۹۷، آقای هاوکس مقدمه ئی را که بر اسفار کتاب مقدس نوشته بود، تحت عنوان «خلاصه الاسفار» با چاپ سنگی در جلفا بطبع رسانید. در ضمن، دوشیزه انی منتگمری نیز، کتاب «جوان طبال» را چاپ کرده، با اشتیاق فراوان در میان مردم انتشار داد. دکتر سعید کردستانی، یکی از مسیحیان نامی ایران، چند رساله بزبان فارسی منتشر ساخت، که بعضی از آن ها مکرر بطبع رسیده است. در ۱۹۰۱، دکتر موسی، از شاگردان دکتر هولمس، رساله ئی برای دعوت مردم بکیش مسیح بخرج خود منتشر ساخت، که شامل ۱۰۳ صفحه بود. کتاب معروف اصول و فروع نیز، که تا کنون چند بار بزبانهای انگلیسی و عربی و فارسی چاپ شده، ترجمه و منتشر شد. آقای س. آ. دوگلاس عضو میسیون تهران، فهرستی از پیشگوئیهای انبیاء در باره مسیح را تهیه نمود، که تحت عنوان «شهادت» انتشار یافت. این کتاب اکنون «اخبار انبیاء» نام دارد. با وجود انتشارات فوق، تا سال ۱۹۲۰، اقدام قابل ملاحظه ئی در زمینه انتشار ادبیات مسیحی، از طرف میسیون بعمل نیامده بود. در این سال، برنامه نسبتاً وسیعی از طرف میسیون تنظیم شده، توسط کمیته ادبیات مسیحی، که ریاست آن را دکتر ج. د. فریم عهده دار بود، بموقع اجرا گذارده شد. در همان سال، میسیون بانتشار مجله ئی بنام «عالم نسوان» شروع کرد. این مجله که بسر دبیری خانم آ. س. بويس اداره میشد، در مدت سیزده سال عمرش بترقیات

قابل ملاحظه می نائل شد، و در تنویر افکار بانوان ایرانی، و آشنا ساختن آنان با فرهنگ و تمدن جدید، نقش مهمی را ایفا نمود. مجله عالم نسوان هر دو ماه يك بار منتشر میشد، و يك سال هم بصورت ماهانه در آمد.

در سال ۱۹۲۱، مسیون آمریکائی بچاپ کتاب های جدیدی مبادرت نمود. در ظرف چند سال پس از آن، یازده جلد کتاب فارسی دیگری بچاپ رسید، که بزرگترین آنها «کل مطلب دعا» بود. در سال ۱۹۲۵، کنفرانس نمایندگان کلیسا های تمام ایران، فهرستی از کتب جدید تنظیم نموده، چاپ آنها را بکمیته ادبیات توصیه کرد. فهرست مزبور، تا چندسال اساس فعالیت کمیته نامبرده قرار گرفت. مخارج کمیته ادبیات در این موقع، بوسیله «کمیته ادبیات مسیحی آمریکا برای مسلمانان»، «انجمن انتشار علوم مسیحی»، «انجمن رسالات مذهبی» و «مسیون اهدای کتاب مقدس» تأمین میشد، و این کمک ها تا مدت طولانی ادامه داشت. در سال ۱۹۳۴، کمیته ادبیات مسیحی بسازمانی که بهر دو مسیون شمالی و جنوبی ایران تعلق داشت مبدل شد، و از این تاریخ با جدیدیت و پشتکار دکتس و . ن . و ایشم (۱) با انتشار يك سلسله کتب و رسالات جدید اهتمام ورزید. از سال ۱۹۴۶، کمیته ادبیات بکلیساهای ایران انتقال یافت، و با کمک فراوانی که پس از پایان دومین جنگ جهانی، از مؤسسات مذهبی کشورهای خارجی دریافت میداشت، فعالیت خود را توسعه داد. در اینجا فرصت نیست تمام نشریات کمیته ادبیات را در سالهای اخیر، بتفصیل شرح دهیم، همینقدر کافی است گفته شود، نشریات مزبور که از اوراق مجزا گرفته، تا کتاب های ججیمی که مانند قاموس کتاب مقدس دارای بیش از هزار صفحه میباشد تشکیل شده، شامل کتاب های متعددی است که بجنبه های مختلف عقیده و زندگی مسیحیان ارتباط دارد، و آنها را بر حسب موضوع، بترتیب ذیل می-شود خلاصه کرد: کتابهای استدلالی، کتاب های راهنمای مطالعه کتاب مقدس، شرح احوال معارف دنیا، کتابهای پرستش، کتابهایی که برای کودکان خرد سال و جوانان نوشته شده، ترجمه داستان های معروف مسیحی، مانند کجسا میروی، و تواریخ کلیسا.

این کتاب ها بقیمت تمام شده، و گاهی ارزان تر، بوسیله کتاب فروشیهای مختلف، مسیونر ها و مبلغین مسیحی ایرانی، در سراسر کشور توزیع گردیده است. پس از پایان نخستین جنگ جهانی، مقدار توزیع و فروش نشریات مسیحی بطور سریعی افزایش یافته، از چند جلد کتابی که در سال ۱۹۲۰ بفروش رسیده بود،

در سال ۱۹۵۰ - ۵۱، مقدار کتب توزیع شده به ۴۰۲۶۲ جلد، یا ۱۷۹۱۲۳۳۲۳ صفحه، بالغ شده است. یکی از فعالترین توزیع کنندگان مطبوعات مسیحی در ایران، درویشی مسیحی بنام منصور سنک بود. وی که زندگی خود را با کشیدن دندان مردم و آبله کوبی تأمین میکرد، کتاب های مسیحی را باطراف ایران حمل کرده، در شهرها و قصبات دور افتاده این کشور توزیع مینمود. همشده، در هر يك از مراکز میسیون، کسانی بوده اند که برای توزیع نشریات مسیحی بذل مساعی مینموده اند. در اینجا، تاریخ مختصر میسیون آمریکائی در ایران، پیایمان می رسد. از



منصور سنک دربارهٔ مسیحیت با مردم گفتگو میکند.

روزی که جاستین پرکینز قدم بسر زمین شیر و خورشید نهاد، بیش از يك قرن میگذرد، و ما امروز شاهد تحولات بزرگی هستیم که در این مدت فعالیت ممتد و خستگی ناپذیر میسیونر های مسیحی در این کشور بوجود آورده. پرکینز برای خدمت در میان جماعت نستوریان، که اکثریت قریب باتفاق آنان بیسواد بودند، و زبان جدید آنها بکلی فاقد خط و کتابت بود، قدم بخاک ایران نهاد. در سایهٔ مجاهدات میسیونرها، چنانکه دیدیم، بیسوادی تقریباً از میان نستوریان ناحیهٔ ارومیه رخت بر بست، و امروز با احتمال قوی عدهٔ بیسوادان در میان آنها، از هر طبقه دیگری که در این کشور زندگی میکند، کمتر است. پرکینز بسر زمینی وارد شده بود که

بکلی فاقد مدارس نوین بود ، و خود نخستین کسی بود که آموزش جدید را بسبک ممالک پیشرو در این کشور بنیاد نهاد . اشاءه فرهنگ جدید در ایران، اقلاً تا درجه-ئی معلول مساعی میسیونر ها، و صدها تن از جوانان ایرانی است که در مدارس میسیون-نری تحصیل کرده، با علوم و عقاید جدید تمدن غربی آشنا شده‌اند . پرکینز روزی به ایران آمد که هنوز پزشکی نوین باین کشور راه نیافته بود. او نخستین پزشک تحصیل کرده غربی را همراه خود بایران آورد، و پزشکی جدید را در این سر زمین متداول ساخت . در طی يك قرن اخیر، میسیون مسیحی آمریکائی در تأسیس بیمارستان های جدید در ایران پیشقدم بوده، این کشور را با تزریق دارو، عکس برداری با اشعه مجهول، و بسیاری از فنون جدید طبی ، آشنا ساخته است . پرکینز در میان مردمی اقامت گزید که آگاهی درستی بمذهب خود نداشتند، ولی او قبل از آنکه چشم از جهان بر بندد، جنبشهای وسیع مذهبی و تأسیس کلیسا های زنده و نیرو مند انجیلی را در این کشور ، بچشم دید . او در میان جماعتی مسکن گزید که بکلی فاقد کتاب و ادبیات بودند ، ولی نهضتی بوجود آورد که آنان را صاحب هزاران جلد کتاب و نشریات دیگر در زبان خودشان ساخت . کشوری که پرکینز برای خدمت برگزیده بود، چنان آلوده بتعصب بود که هر گونه تماس با مسلمانان غیر ممکن بنظر میرسید، ولی او در سایه خدمات صادقانه و روابط دوستانه، تفاهم و احترام متقابل بوجود آورد، و جامعه ایرانی را بسوی آزادی کامل مذهبی سوق داد. او در میان مردمی میزیست که با شدید ترین نوع فقر و تنگ دستی دست بگریبان بودند ، و تحصیل آسایش نسبی را ملاک پیشرفت کند، ولی مداوم خود ، میشمردند . در مدت صد و هیجده سالی که از ورود نخستین میسیونر های آمریکائی میگذرد ، ایران بیش از هزار سال تاریخ گذشته خود ترفی کرده، و در این پیشرفت سریع بیشک میسیون آمریکائی تأثیر مستقیم داشته است .

فهرست اسماء خاص که در این کتاب آمده

آموزشگاه روزهای یکشنبه برای کودکان	آبریز ۵
یهودی ۴۶	آبسلان ۶۱
آموزشگاه فیت هوبارد ۴۸	آدا ۲۲
آموزشگاه موریال ۵۵	آذربایجان ۹۳ و ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۷، ۶۵
آندور ۲	آذربایجانی‌ها ۲۵
ابراهام ۳۲	آرتراگانک ۶۳
ابراهیم نوئی ۶۲ و ۶۰	آردشای با آردشاهی ۵۸ و ۲۲
اتحادیه کلیسای شمال ایران ۹۷	آستان قدس رضوی ۸۷
اخبار انبیاء ۱۰۱	آسوری و آسورپا ۴-۱۰، ۲۴، ۲۵، ۳۱
اداره ادبیات مسیحی ۸۸	۹۴، ۹۳، ۸۰، ۷۸، ۷۷، ۵۷، ۳۱
اداره مسیون‌های خارجی پرنزیشتری ۳۱	و ۱۰۰
اداره نظار فرهنگی ایلسی نیویورک ۹۵	آسیا ۵
ادینبورک ۱۰۱	آسیای صغیر ۴ و ۱
اراک ۹۷	آسیای مرکزی یا وسطی ۶
ارمنستان ۴	آلمانی ۲
ارمنی و ارمنیان ۲۲-۳۰۰، ۳۲۰، ۳۴۰، ۳۶۰	آمریکا ۱-۳، ۹۰، ۱۳، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۷
۴۱، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶	۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۵
۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۹۴	۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۸، ۸۱، ۸۲
اروپائیان ۶۶	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۳
ارومیه ۴-۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹	آموزشگاه ارمنی ۴۶
۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶	آموزشگاه اکباتان ۹۴
۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۷	آموزشگاه آمریکائی ارومیه ۸۹ و ۲۱
۷۰، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۲	آموزشگاه آمریکائی تبریز ۵۲-۵۵
۹۳، ۱۰۰، ۱۰۳	۶۹، ۸۹
اسقف ارمنی ۳۵ و ۵۳	آموزشگاه آمریکائی تهران ۳۵، ۴۰
اسقف ارمنی جلفا ۳۶	۴۱ و ۴۳
اسقفان نستوری ۱۲ و ۲۸	آموزشگاه آمریکائی مشهد ۸۹
اسلام ۷۲ و ۹۳	آموزشگاه آمریکائی همدان ۸۹ و ۴۸
اسلستین ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰ و ۸۰	آموزشگاه پزشکی روش ۴۲
اشعه نور ۱۰۰	آموزشگاه فیت هوبارد ۴۸
اصفهان ۲، ۳، ۷، ۹ و ۹۹	آموزشگاه پرسناری تبریز ۸۴
اصول ایمان مسیحی ۱۰۱	آموزشگاه روزهای یکشنبه کلیسایی
اصول وفروع ۱۰۱	۴۵، ۵۱، ۵۷، ۵۵
اعترافات الکندی ۱۰۱	
اعمال رسولان ۵	

بلیس ۸۴	افغانستان ۸۷
بنجامین ۴۲	اکباتان ۹۳
بنگاه خدمات خیریه آمریکائی خاور نزدیک	الایاتس : آساتور ۴۸
۸۱	الکسادر ۴۵، ۴۶، ۴۸ - ۸۳ و ۵۰
بنگاه کتب مقدس بریتانیا و کشورهای	امرخاص پرا ۷۴
خارجی ۷۲	امین الدوله ۴۳
بوفالو ۲۵	انجمن انتشار علوم مسیحی ۱۰۲
بویس آ. س. ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰ و ۴۱	انجمن بشارتی ۵۷
بیسر، لینی ۵۳	انجمن رسالات مذهبی ۱۰۲
بیمارستان آمریکائی ارومیه ۷۸	انجمن شرق ۹۷
بیمارستان آمریکائی تبریز ۸۴	انجمن غرب ۹۷
بیمارستان آمریکائی تهران ۴۳ و ۴۴	انجمن کلیساهای شمال ایران ۹۷
بیمارستان آمریکائی رشت ۸۵ و ۸۷	انجمن مبارزه با بیماری جزایم ۸۷
بیمارستان آمریکائی مشهد ۸۴، ۸۶ و ۸۷	انجمن مذهبی ایالت ایوا ۸۴
بیمارستان آمریکائی همدان ۵۰ و ۸۴	انجمن میسیون کلیسایی ۱۰۱
بیمارستان لینی رید هولت ۵۰	انجیل ۴، ۱۳، ۱۵، ۱۱، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳
بیمارستان موردال کارگران ۸۵	۷۲، ۷۴، ۷۷، ۹۷
بیمارستان وست مینستر ۲۵	انجیل متی ۷۳ و ۷۴
بیمارستان ویپل موردیان ۵۰	انگلستان ۱۰ و ۲
بیماران جزایم ۶۶، ۸۶ و ۸۷	انگلیسی ۲، ۹، ۱۱ و ۵۵
بین النهرین ۶	اولافادرز ۵۹
باتر ۳۳، ۳۴ و ۱۰۱	اوی مقدس ۵
باتریارخ آسوری ۷۵	ایالات متحد آمریکا ۲۰۱
باتریارخ نستوری ۲۲، ۲۸ و ۸۰	ایرانی و ایرانیان ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶
پارتیان ۵	۵۵، ۶۲، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۹۰
پارسیان ۳۵	۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲ و ۱۰۴
پاکارد ۷۷، ۷۸ و ۸۴	ایستون، پطر ۵۱
پرکنیز، جوسنین یا جاستین ۴، ۶، ۹	بارتلت ۳۹
۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۰	باست، جیمز ۳۱-۳۵، ۴۲، ۴۵، ۴۷
۱۰۲ و ۱۰۴	۷۳ و ۱۰۱
پطرس ۵	باست، سارا ۳۹
پطرسیان، گاسپار ۳۲، ۳۶ و ۴۸	باسکرویل ۶۹
پفاندرس، ج. ۱۰۰	باغشاه ۳۷
پروتستانت یا پروتستانتها ۲۹، ۵۱	برادران پلیموت ۹۴
۶۲ و	براد فورد، ماری ۶۶
پتیکاست ۵	برنولما ۵
پتیکاستی ۹۴	بریت ۱۰
	ریسون ۲۳

جوان، طبال ۱۰۱	پینسبورک ۵۵
جوت، ماری ۵۲ و ۵۱	پیز، ویلما ۸۵
جودیت ۱۱	بین ۶۶
چهاربخش ۲۲	تاو ۵۵
چین ۶	تاریخ کتاب مقدس ۱۰۱
حاج ملا علی ۷۴	تاریخ کلیسای امپراتوری روم و ایران ۶
حسن آباد ۳۴	تب و نوبه ۶۵
حسین علی ۷۳ و ۷۲ و ۳۲	تبریز ۵۹، ۵۲، ۵۱، ۳۱، ۳۰، ۲۳، ۴
حصبه ۷۸ و ۷۵	۹۳، ۸۹، ۸۶، ۸۲، ۸۰، ۶۷، ۶۵، ۶۲
حییم ۴۸	۱۰۱ و
خاور نزدیک ۹۲ و ۴	تجربش ۴۴
خراسان ۹۳ و ۷۳ و ۷۲	تحول عظیم ۲
خرم آباد ۸۶	توکان ۸۰
خزر (دریای) ۸۷	تورکمنان ۷۲
خلاصه الاسفار ۱۰۱	تورکمن صحرا ۲۳
خویبار، سفان ۹۳	تورات ۳۵
دانشکده پزشکی تبران ۹۱ و ۸۴ و ۸۳	تکه ها ۷۲
داود ۷۳	توکی ۷۳
دبستان ۹۵	تورکیه ۹۳ و ۷۹ و ۷۰ و ۳۷
دجله ۵	ترکاور ۱۹
در پیرامون لزوم قلب جدید ۱۰	تولیس ۶۳
درک، اوسیل ۵۳	تورنس، و. و. ۴۳ و ۴۲
دروازه شاه عبدالعظیم ۳۱	تبران ۴۲، ۳۹، ۳۷، ۳۵، ۳۲، ۳۰، ۲
دروازه قزوین ۳۶، ۳۳، ۳۱	۰۷۲، ۰۷۰، ۶۳، ۰۶۱، ۵۹، ۵۱، ۰۴۵
دنیای جدید ۱	۰۹۳، ۰۹۰، ۸۶، ۸۵، ۸۳، ۸۰، ۷۴
دواجان ۷۰ و ۴۸	۱۰۱ و ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۹۵
دوایت ۴	تیسفون ۵
دویرکلاس ۱۰۱ و ۸۱	تیفوس ۸۶ و ۸۱، ۷۸، ۷۵، ۰۲۶
دومان ۷۶	جاسون، آدونیرام ۲
دونالدسون ۹۳ و ۷۴	جستیمانی ۷۹
دیل ۳۹	چردن، س. م. ۹۱ و ۹۰، ۷۴، ۳۸، ۳۷
راه زندگی ۱۰۰	جلفا ۱۰۱ و ۳۵
رایت ۲۸، ۲۵، ۰۲۴	جنگ جهانی اول ۷۵، ۷۲، ۷۱، ۰۴۷
رایت، جان ۵۹ و ۵۵، ۵۱	۹۳، ۹۲، ۸۹، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۰، ۷۷
رایس ۱۶ و ۱۵	۱۰۲ و ۱۰۰، ۹۶
رساله بهرانیان ۱۶	جنگ جهانی دوم ۱۰۲ و ۹۳، ۸۴

سنک، منصور ۱۰۲	رسولی، ملا محمد ۴۶
سؤال و جواب مسیحی ۱۰۱	رشت ۹۵۹۸۹،۸۵،۸۴،۷۱،۷۰
سوریه ۳۷	رضائیه ۸۵۹۲۵
سیاحت مسیحی ۱۰۱	روسپا ۸۵
سیر ۱۲۹۱۱	روسیه ۸۵
سیمکو ۸۰	روماتیسم ۶۵
شاه ۵۹	ری ۵۳۹۲۸،۲۷
شاهروند ۷۲	زبان ارمنی ۵۹۹۳۶
شلد ۸۰، ۷۹، ۵۶، ۴۶، ۳	زبان انگلیسی ۱۰۱، ۵۹، ۵۶، ۳۶، ۱۲
شرکت تلگرافی هند و اروپا ۴۴	زبان آسوری ۵۶، ۲۵، ۱۰۰، ۹، ۷، ۴
شروود ۴۷	۱۰۰، ۵۸
شلیمون ۹۵	زبان حدید آسوری ۹
شمعون ۴۵	زبان قدیم آسوری ۱۵۹۱۱
شمونل (ملا) ۴۶	زبان ترکی ۱۰۱، ۱۰۰، ۵۹، ۲۵، ۱۲
شهبان ۴۳	زبان عبرانی ۳۶، ۳۵
شنک، آنا ۳۹	زبان عربی ۱۰۱
شورای کالدون ۶	زبان فارسی ۵۶، ۵۳، ۳۶، ۳۲، ۲۵
شورای نیقیه ۹۸	۱۰۱، ۱۰۰، ۹۵، ۸۸
شورین ۴۷، ۴۶	زرتشتیان ۳۱
شولر ۷۰	زکریا، برج ۹۴
شهادت ۱۰۱	زهراب ۷۰
شیراز ۹۹، ۹۲	سارا ۱۷
شیرازی، ملاحسین ۶۲	ساسانیان ۶
طاعون ۶۶، ۲۴	ساولیک ۶۳
طوما ۵	سبزواری ۹۳
عالم نسوان ۱۰۲، ۱۰۱	سپهر ۲۲
عبری ۷۳	سناد ارد ۱۸، ۱۷
عراق عرب ۶	سند ۸۳، ۷۷، ۷۶، ۷۳، ۵۰
عید قیام ۵۷	سقان مقدس ۹۴
عیسی ۷۶، ۶۳، ۶۰، ۱۵	ستوکیٹک ۲۱، ۱۷
عشای ربانی ۹۷، ۲۹	سرقلمه ۴۷
علامیها ۶	سعدیه، بولس ۹۵
عهد جدید ۱۵، ۱۲، ۱	سل ۸۵
عهد عتیق ۱۶، ۱۵	سلماس ۷۹، ۵۹، ۳۰
عیشو (کشیش) ۲۱	سمنان ۷۴
فانک ۸۶، ۸۳، ۵۰، ۴	سویف ۴۲، ۴
فرانسوی ۵۲	سنجش حقیقت ۹۰۰

- فرقه ده و کرات آذربایجان ۹۳
 فریم ۱۰۱۹۸۷۰۷۱
 فلات ایران ۸۷
 فیزولوژی ۱۵
 فیسک؛ فیدلیا ۲۱۹۱۹، ۱۷، ۱۳
 فنشترآباد ۹۵
 قافلان ۵۸
 قاموس کتابقدس ۱۰۲
 قزوین ۹۴
 قفقاز ۱۰۰
 توام الساطنه ۳۹
 قوچان ۹۳
 کاری، ویلیام ۲
 کاکا ۴۶
 کاکران ۸۵
 کاکران، پ جوزف ۸۳ و ۲۵
 کاکران، ج. ک. ۲۵
 کالج البرز (آمریکائی) تهران ۳۸
 ۹۱۹۸۹۰۸۱
 کالج لافایت ۳۷
 کالج مانت هولیوک ۱۴ و ۱۳
 کاوینکتون ۵۹
 کبابیان ۵۰
 کتاب دانیال ۱۵
 کتاب دعا ۱۰۱
 کتاب مقدس ۱۰، ۱۵، ۵۶، ۵۷، ۱۰۲ و ۹۸، ۷۴، ۷۲، ۶۴، ۶۰
 کجامیروی ۱۰۲
 کوبلا ۶۲
 کردان ۸۰، ۷۸، ۲۵، ۲۴
 کردستانی، سمید ۱۰۱ و ۸۳
 کرمانشاه ۸۲، ۸۰، ۷۷، ۷۶، ۷۲، ۷۱
 ۱۰۰، ۹۴، ۸۴
 کرین ۲۸
 کلارک ماری ۳۷
 کل مطلب دعا ۱۰۲
- کلمنت ۲۵
 کلیسای ارمنی فیئرآباد ۹۵
 کلیسای اسقفی جنوب ایران ۹۸
 کلیسای اسقفی هندوستان ۹۸
 کلیسای آسوری ۶
 کلیسای انجیلی ارمنی ۳۴ و ۳۲
 کلیسای انجیلی آسوری ۹۸ و ۹۵
 کلیسای انجیلی ارومیه (رضائیه) ۹۳
 کلیسای انجیلی تبریز ۵۹، ۵۲، ۵۱
 و ۹۳
 کلیسای انجیلی تهران ۳۹، ۳۳، ۳۰
 ۹۵ و ۹۴، ۹۳، ۴۵
 کلیسای انجیلی رشت ۹۵ و ۹۴، ۷۰
 کلیسای انجیلی شمال ایران ۹۸
 کلیسای انجیلی مشهد ۹۳
 کلیسای انجیلی همدان ۹۴، ۴۸، ۴۵
 و ۹۷
 کلیسای انجیلی هندوستان ۹۸
 کلیسای پرزینتری آمریکا ۹۷ و ۳۱
 کلیسای پرزینتری دوم شیکاگو ۵۳
 کلیسای پنل ۴۸
 کلیسای حضرت توما ۹۵ و ۳۳، ۳۲
 کلیسای رومی ۶
 کلیسای استفان مقدس ۴۸
 کلیسای کریکوری ارمنی ۴۸، ۴۶، ۳۱
 و ۶۳
 کلیسای کوك تپه ۵۷
 کلیسای وست مینستر ۸۴
 کلیسای نستوری ۲۹ و ۲۸، ۶۰، ۵
 کمره ۴۸
 کمونیست و کونیست ها ۹۵ و ۸۵
 کمیته ادبیات مسیحی ۱۰۲ و ۱۰۱
 کمیته ادبیات مسیحی آمریکا برای
 مسلمانان ۱۰۲
 کمیته امور خیریه آمریکا ۷۹
 کنده ۴۸

مسلمان، مسلمانان و مسلمین ۱۱۷،۴	کنفرانس نمایندگان کلیساهای تمام ایران ۱۰۲
۴۱،۳۷،۳۵،۳۳،۳۲،۳۰،۲۴	کوان ۲۷
۶۰،۵۷،۵۵،۵۳-۵۱،۴۸،۴۷،۴۳	کوک ۸۶ و ۸۵،۷۴
۹۵،۹۴،۸۶،۸۰-۷۸،۷۲،۷۰،۶۲	کولیا، شیمون ۴۶
۱۰۴ و ۱۰۰	کیف ۱۰۱
مسیح ۱۹،۱۸،۱۶،۱۵،۱۲،۶،۵،۱	کارایت ۷۲
۶۴،۶۰،۵۷،۳۶،۳۰،۲۸،۲۷،۲۱	کاسپار (کشیش) ۹۴
۱۰۱ و ۹۷، ۸۶، ۷۴، ۷۲، ۷۰	کرانت ۲۴ و ۱۳، ۱۲، ۴
مسیحی و مسیحیان ۱۷، ۱۲، ۸، ۵، ۳، ۲	کوار ۲۸ و ۲۷
۷۹، ۷۶، ۶۴-۵۵، ۵۲، ۵۱، ۴۸، ۲۴	کوردستان اکبر آباد ۳۴
۱۰۳-۹۲، ۸۶، ۸۳، ۸۱	کورگیس ۲۱ و ۲۰، ۱۹
مشهد ۹۳ و ۸۶-۸۴، ۷۵-۷۱	کوک تپه ۷۸ و ۵۷، ۲۲، ۱۹
مصر ۳۷	کولیکیان، میکائیل ۳۷
مصلی ۸۶	لازار ۷۰ و ۳۵، ۳۲
مظفرالدین شاه ۴۱	لاله زار ۳۷
مغول و مغولها ۶	لم ۸۴
مفتاح الصدق ۱۰۰	لورنس ۹۴ و ۵۱
مکالمات مجتانه ۱۰۱	لستکارت ۸۶
مکداول ۸۵	لیلیهان ۴۸
ملار ۹۴	لینباخ، سو ۴۶
ملك يونان ۵۵	مادها ۶
مودویان، هاکوب ۹۴	مار الیاس ۱۳
مورای، س. ر. ۷۰	مارتا ۲۸
مورهاچ ۸۱	مار شیمون ۸۰ و ۱۴
موسی ۱۰۱	ماری مقدس ۵
موصلی ۲۴	مار یوحنا ۱۴ - ۱۲
مونت گبری ۱۰۱ و ۴۸، ۴۷، ۴۵	مالاریا ۸۸
مهران ۹۴	مانسون، کلارا فیلدز ۸۳
میساق ۶۴	مجلس شورای ملی ۹۱
مسیون اهدای کتاب مقدس ۱۰۲	مجله عالم نسوان ۱۰۲
مسیون باسل ۱۰۰	مجموعه سرودهای مسیحی ۱۰۱
مسیون برای نستوریان ایران ۳۰	مراغه ۵۳
میشائیل ۷۲	مرج ۶۳
میکائیل ۳۲	محمد ۶۰
میلر ۶	مریک، ج. ل. ۱۰۰ و ۲
نائوس ۴۴	
نازلی چای ۵۵	

فهرست مطالب کتاب

- نهضت میسیونری در ایالات متحد آمریکا
چگونه بوجود آمد؟ صفحه ۱
- « ۵ تاریخ میسیون اعزامی به ایران
تأسیس چاپخانه و آموزشگاه توسط
میسیونرها در ارومیه < ۹
- « ۱۷ آغاز بیداری روحانی در ارومیه
- « ۱۷ آغاز خدمات پزشکی میسیون
- « ۲۷ تأسیس کلیسای پروتستان در ایران
- « ۳۰ تأسیس شعبه میسیون آمریکائی در تهران
تأسیس آموزشگاه‌های دخترانه و پسرانه
آمریکائی در تهران < ۳۵
- « ۴۲ خدمات پزشکی میسیون آمریکائی در تهران
- « ۴۵ آغاز خدمات میسیون آمریکائی در همدان
- « ۵۱ تأسیس شعبه میسیون آمریکائی در تبریز
- « ۶۵ آغاز خدمات پزشکی میسیون در تبریز
- « ۷۰ میسیون آمریکائی در رشت
- « ۷۲ در جنگ جهانی اول
توسعه فعالیت پزشکی در سالهای پس از جنگ < ۸۳
- « ۱۹ فعالیت فرهنگی میسیون در فاصله دو
جنگ بزرگ جهانی
- « ۹۲ وضع کلیساهای انجیلی ایران در سالهای پس
از نخستین جنگ جهانی
- « ۹۶ همکاری کلیساهای ایران
- « ۱۰۰ ادبیات مسیحی

فهرست تصاویر

- ج-وستین پسر کینز، نخستین میسیونر مسیحی
آمریکائی در ایران
صفحه ۵
- ج.ل. باتر، شبان کلیسای انجیلی تهران در اواخر
قرن نوزده
« ۳۳
- مناظری از کالج البرز تهران
« ۳۸
- فارغ التحصیلان مدرسه دخترانه تهران
گروهی از شاگردان آموزشگاه دخترانه همدان،
در اواخر قرن نوزده
« ۴۰
- « ۴۸
- جمعی از مسیربرهای آمریکائی مقیم ایران، در
اوایل قرن بیستم
« ۴۹
- گروهی از شاگردان آموزشگاه آمریکائی
تبریز، در حدود سال ۱۹۱۳
« ۵۲
- جشن پایان تحصیل آموزشگاه دخترانه امریکائی
تبریز
« ۵۴
- شاگردان مدرسه دخترانه آمریکائی تبریز در
کلاس آشپزی و خانه‌داری
« ۵۴
- دکتر وانمن، پزشک میسیونر آمریکائی در تبریز
دکتر اسلستین
« ۶۷
- « ۷۳
- جمعی از نیازمندان مشها، که برای دریافت کمک از
میسیون اجتماع نموده‌اند
« ۷۵
- یکی از اطاق‌های بیمارستان آمریکائی در مشهد
« ۸۷
- منصور سنک در باره مسیحیت با مردم گفتگو میکند
« ۱۰۳